در زمن زمان سعید بفضل لایزال خالق مجید



در مطبع مصطفائی واقع کانپور باهتمام منشی [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخجند بکار رزم و تهنیت و تعزیت نوشته شد

از انامل تقدیر محمدت قدر مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بسبیل تعاقب
دعائم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین والا مقام را بعد از رحلت
اسلاف کرام منشاء انتظام نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلّی مالک الملکی پرده اختفا نقاب
از جمال مخدرات انوار اظهار مطلب تواند گشود که فصل بهار هستی اعقاب بادشاهان سلطنت قباب
بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و روائح جان بخش گلهای محمدی حدیقهٔ نعت
سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامهٔ داستان طراز تواند
برداشت که رشتهٔ شناسائی یکتائی بی همتا گلدستهٔ بند اتحاد مذاهب مختلفه گردید و تیغ
تابان از چهره آرای شستی بزبر دستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن
عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب و
مفرق الکتائب امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله اصحابه
اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا
بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر بادشاه والا جاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که
در گلشن امکان و حدیقهٔ کن فکان گلهای ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون
گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شکفته و شدت و رخا مانند باد ام دو مغز
در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و فحوای حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما
برگ ریز سر خزانی فراش رایه سلطان هلدی کرده سرجای شاهدان چمن را سرمایه

خنده هر شایست گلهای زردی آسا نهیب از لعل شتاب در آتش نسبت که بجای بجهت اشمار گشایند و قدم
سنبول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایه نشو و نمای نونهالان افزایند و از یجاست که
بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا مینمایند
از ناگواری مقدمات ذائقه مضائقه را بمرارت آموز نساخته بحلاوت نتایج شیرین کام
شکر الهی می باشند لله الحمد والمنه که اگرچه از رهگذر وقوع قضیه جانگزای و سلطان خلد آشیان
جنت مکان نخست تراکم غمام عموم بسیج تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید
اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سمای برتری و والاتباری بر وسط السماء
دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آمال سرسبز و گلشن شد هرچند شایسته شیوه دوستی
وولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختر
برج بیمثالی بذروه والا و ترقی ذریعه یکتادلی و رقیمه یکجهتی مشتمل تهنیت و تعزیت ارسال مجلس
سامی و محفل گرامی گردد اما بشرحیکه سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد
درین مدت بوسیله انتزاع ملک موروثی از ایادی فیه متغلبه که قبل از ایام جلوس این دوست صادق الولا
بر اورنگ سلطنت ایران نسبت بعضی از نمک حرامان تصرف والی هندوستان درآمده بود و بنوبه
بانگروه مخذول در نزاع و پرخاش همواره مشغول محاربه و تلاش میبود و در سنه سابقه که از جهات
پی در پی که مکرر آزموده و بناکامی جهان بدنامی مراجعت نموده بودند مجددا بانگروه بدستور بهوس
استرداد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیرودار گردیدند بعون عنایت حضرت رحمان و یزدان
الطاف غایات ملک منان در صدد محاربه آنگروه ندامت پژوه درآمده بفحوای و ما النصر الا من عند الله صرصر
خرمن جمعیت آن لشکر بحد و مر گردید درین ایام که بیامن توفیقات سبحانی جمعی نقد دیان جلاوت شعار را
بتنبیه و تادیب آن قوم لعین تعیین نموده از جانب مجادله محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون
متیقن بود که احراز توفیقات یکجهتی بیان منشا التهاج دوستان میگردد و از عالم رسوخ محبت و صداقت استحکام قواعد
التیام و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را از علاوه آن مراجب الرعایت ساخته معتمد روانه
بزم والا و جناب معلی نمایند و چون فرستادن نموذجی از اشعه کشور فتوحات لازم بود یک زنجیر فیل که
تماشای آن رموز و آثار در حقیقت مطالعه نسخه غریب صنع الهی است با بعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران

... ن رسیدن ... حدائق شاکل گردیده باقی شد روح یگانگی و صداقت و مصافات
و مودت ملک علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفة الوداد است در بزم ارم نظیر
بزبانی گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیده بینش بسته
الاعمال صحیفه اقبال آن زینت افزای وساده جاه و جلال را بتمایل حصول مآرب
منشور و شمع نگین آن خسرو عدیم المثال را از اقتباس نور مشکوة فیها مصباح منور دارد
والسلام

در جواب نامه سلطان دارا شکوه در حینیکه اراده ایران داشته

نوباوه حدیقه دوستی و اتحاد و میوه نورس نونهال یکتا دلی
و وداد و رحیق خمکده ایتلاف و اتفاق و جوهر بی بهانه مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع
اسلوب اعلی حضرت فلان الالقاب ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایه تمامی
و بر ساقی آمال را باده وصول و حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقه
نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلد شاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت باده رشید
رسیدن آن زینت بخش دیهیم و گاه بحوالی ممالک [illegible] یگانگان دوستان هواخواه دماغ
انتعاش را [illegible] بالا گردانید بیت ازان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را
که نسیم فیض صحبت یاران بود که توبه یاران راند آنچه از تقاضای بعد و از زمان و شور
احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامه
فصیح البیان [illegible] بود در ضمن [illegible] عیان نموده بر خاطر
خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیاست روشن است که [illegible] فروزان را
وقوع کسوفات و احتجاب غیوم [illegible] آنست که بعضی اوقات احتمال آن بمقتضا
حرکات [illegible] موجب نقصان ضیاء بهاء و نشانه زوال
فروغ جهان آرائی شود و ازین گونه عارض [illegible] بهیچ وجه رنگ بهره اقتدار ش
نمی گردد [illegible] بعنایت خالق ارض و سما [illegible] دوستان صداقت الولا
مطمئن داشته مشرب عذب توکل و اعتبار را آلوده کلفت نگرداند

5

که بعون الطاف الهی طلوع صبح پر نور از شبهای دیجور ناچار و پراگندگی ابرهای تیرگی اندوز از چهره مهر

عالم افروز بی اختیار است شرحیکه در باب فرستادن عنبا کرد و تصرف ملک بهکر بزبان خامه اظهار جاری

شده بود بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون شوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایت

است مناسب شیمه وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس انس

همیشان تاسی بسنت سنیه جد امجد والاشان خجسته نمایند که بعد از نشاء یابی کیفیت ملاقات سعادت نشان

و سیر نزهات ملک بیکران ایران وقوع محاوره و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا

بطریق احسن بحصول پیوندد و بباب آوردن بعضی اسباب از الکاء مذبوره که خاطر متعلق آوردن

آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد که دران باب انچه لازم داند بعمل آورد انشاء الله

تعالی بعد از تاسیس اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده در باب انواقف

رموز سلطنت و جلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب سلطنت

و نگاهداری سررشته رسوم و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز دانان بزم جاه

و جلال است تعیین شد و متعاقب احراز این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع ضیا گستر

بملاحظه وقوع حوادث مکدر زنداشته خوشوقت خواهند بود و آفتاب حصول آمال

مصون از اختلال طالع و لامع باد

جواب نامه خواندکار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد

گلدسته بهارستان یگانگی و التیام و شمامه جامع روایح حسن اختتام منتخب مجموعه دوستی و ولا ثمره

شجره همیشه بهار حدیقه صدق و صفا عنبر ساسه مؤالفت عنوان مودت ختامه

والا اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری درایت طراز و ساده

سعادت جهانبانی زینت بخش اریکه والای سلطنت خاقانی تیز تیغ ظلم زدای

غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت چمن

پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم افروز بوستان عدالت هزبر دشمن

شکار غابات شهامت و بسالت حارس گوهر مخزن ادا امر حضرت خالق حارث

تخم مطالب و امال افراد خلایق سلطان البحرین و خاقان البرین [illegible]

اسکندر رتبه و القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه برّ و
امتنان لازال کاشمه محمّد او رساعتی اسعاد لمت ارضی و سماوی مشحون زمانی بفیوضات الهی مقرون
که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بروی اولیای
دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بمصقل توفیقات گوناگون از مرات حال
مرام زدوده دورگردان بساط دوستی از در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار و باده کشان
محفل اطاعت از مدام دوام تشنگی باده گسار بودند تو سلامت ربانداران رموز وداد و وساقی
رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح مصادقت
و موالفت نموده مشام تحبتی را بعنبر آگین بزم دوستی و ولا را ازرقم تزئین گردانید و بگذارش
کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید صداقت محکم بنا و ترصیص اساس
دوستی و ولا گردید چون از روائح از اهیت آن گلستان خلت و منبت تخم محبت
و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت
نشیب و فراز طریق دوری و صعوبت آن فج عمیق مدتیست که از خدمت والا و از
حریم خورشید ضیای آسمان ساجد اگشته و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از
کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه السجیات باقرب ازمنه استخبار کرده شود لهذا
مقرب الحضرت لی هیتا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این مطلب اتم تعیین یافت
که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده بهیچ وجوه که شاغل و مانع نگردد با مر مزبور قیام
نماید و چون سر رشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضه اختیار
واقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت
مزبور خبر رحلت مسافر راه دور ریوم الکشور اعنی والی هندوستان از این تنگنای
پر شر و شور و اختلاف و دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک بیکران
هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
بقدر آنچه غبار آن ممالک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرمودیم و درین
ایام که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام بهم رسانیده عساکر

نصرت توامان بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان
دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در افزایش امداد و اعانت
این نیازمند درگاه بی نیاز داشت تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت مشارالیه هزار مژده
و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب آنحضرت مذکور بتعجیل تمام
والا گشت همواره کوکب سعادت و افق آفتاب عنایت ملک متعال مستفیض و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش شمیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی

شمع انجمن افروز فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای انفس و امهات فرهنگ
فروغ بخش دیده هفت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی
بر چهره امانی و آمال باز و ازهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی داشته بزم
یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب تعزیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه
زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس حقیقت شناس گردید آری بنای
کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و احاد مکونات
را بعلای عالم ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود دراین امور رهبر خرد
در کارخانه همت بالغه مصلحت سنج چنین فلاح خیر و محض صواب و صلاح چه تا گریبان اکمام بدست امساک
بهاری چاک نگردد دولت از اوج عزت بمیانجی مار زبان در مغاک نرود شگوفه را اکلیل اعتبار بر سر
گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر افراشته نمیگردد و آوازه و رفتار انفاس گرامی پیداست که گرد وجود
بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته شده ممزق
میگردد و درین حال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در چنین وقوع این قسم امور منهل عذب
تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندوز نساخته فرمان حضرت
یزدان را بدل و جان فرمان پذیر نموده و زبان بحمد و سپاس ایزد جناب کبریا کشایند اشعاریکه در باب
مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مدد نوشته بود بمیمون عنایت الهی بنوعیکه همت والا
متکفل آن گردیده شاید مدعا عنقریب بکسوت وقوع می پوشد قبل از ورود والا
رقیمه و رشت مضمون جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب بیست هزار نفر خود جان نثار ردز القزلباش
چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند در حینی که رنود و الاقیمه اعجاز لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف
و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر منصوره در الکای خراسان جمعیت
نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند
و چون خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خورسند خواهند داشت که بهیچ وجه من الوجوه خود دلگیر
نخواهد شد و ایلچی ربانداتی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعین فرمودیم که علی
اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت
نماید که انچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارد بزم حضور سراسر سرور خواهد
گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان بچیره دستی اقبال
بیزوال شکسته و باطل باد

مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته شد

سلاطین بلنداقبال
خسروان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان در آسمان میباشد و
چنانچه مهر فروزان را دوری بقاع مانع و عایق رسیدن شعاع نیست وانمیغی بدون اقامت بینه
برهان بر دیده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل سلطنت پناه فلان با وجود بعد
مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از
پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دور نموده همگی همت و الا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود
اشتغال گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص در هنگامیکه آنسلطنت پناه بپایمردی غیرت و مظاهر
و معاضدت فتوت رقبه مردی از ربقه اطاعت خصم تغالب خدیعت کشیده تقلم تیغ زمرد فام جوهر
خود را بر اوراق خلود دوام لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانیدند مصروف و معطوف
بانتظام امور سلطنت آن و الاتبار و تدمیر سنگونساری دشمنان بدکردار غدار میبود و خاطر حقیقت بین ملتفت
بالطاف بیکران و کثرت و عدت کمالات ملایک حالات ایران خجسته شوکت ساخته در نوقت که اورنگ
سلطنت داری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک دارش از بی
اوقاتی از انتظار تعاقب حوادث گل نمدیده است فرصت را گوهری گران بها بل ثانی
اثنین کیمیا شمرده چنانچه آبای کرام انوار الله مقامهم در تحصیل کام و جنس عمر نیستم

بافرمانروایان دکن با نند او تار رساند هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و قهبار رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی
را شعار و دثار ساخته دست همت را از دین و احباب الله دایی تلافی و تدارک سبکبار سازند چون در ینوقت
سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف آن
کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزئین آن بنا بشتافید با فرزیش نعمتی مجدد و مدلنه آن حدود دشت بیابان
تصوع تاید که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این مستوفی
انظار عنایات گردیدگار گردیده اند و جلاوت اثمار داری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام
روانی اکثر سلاطین از آن شیرین گردید بر پیر و جوان نهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که نیز
عنایات حاصل از صین و ثمرات بخشنده مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز از این جانب در اطفای
شراره دولت اشرار خاکسار کار ابر بدرار و سیلاب بهار خواهند نمود و پیوسته ابواب خواهش عنایات
را بمفتاح السنه اقلام عنبر فام و واقفان موزر رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر
محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را بموقف ابلاغ و اعلام در آورند که ایستادگان پایه
سریر گردون نظیر با نجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجویی تازه و بیت
نیکنامی بلند آوازه باد مسووده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته
شد از برای اظهار موافقت و مخالصت و انواع اخلاص یگانگی و مرافقت اعنی نامه
محبت اغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرایس
مبدا و سابق رشید مبانی معاضدت و یکتا دلی لاحق است در حینیکه باده کامیابی و کامرانی
بوساطت ساقی عنایت سبحانی در جام و زیور شاهد مطلب و امانی تمام بود نشر روایح
مطالب نموده سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بستان سرای
خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف نقوش انگلستان حقایق روایح
استقامت مزاج و بهاج استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والا اسمان اساس گشت
از انجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب اینمعنی چنان
مینمود که در اوقاتیکه اعادی نا و بیما تهیج غبار فتنه و فساد نموده بند و قاحت پرده زار نهار
پردگیان افعال شنیع کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان خلافت نشان گرد و ستان عمل

کدورت و بیپرواری و قوایت و حمایت عساکر نصرت مآثر پرده پوش خسارآن ناخوش منظران
کریه الهیئت گردید بلکه بنیستی زائد بر مواقف بهمیه سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس تبری و تبرا
اجتناب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرئت کشیده و بساط جسارت نوردیده گردد و بار
چون تدارک مافات میسوزد و تدارک ناکرده مقدور نیست مظاهرت الطاف بیکران حبا نیرو و قوی بازو
باشند درین ایام که قوائم سریر سلطنت فرمانفرمائی هندوستان متزلزل و لباس دارائی
والی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که نیروی
اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین خالق ما و طین اعجاز والای عقده کشای
حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین زده بتیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه غدار که بغض
شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخائر ساخته اند برآورند و ضمیر مودت تخمیر
را بهمه ابواب از غائله اینمعنی مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار
فیروزی شعار و تدبیر ونگ نساری اعادی خدیعت دثار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل
آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام
قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم ثمر پیشرس دارد آنکه درینوقت نامه همایون
که چون آیت قضا واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت که با آن سلطنت پناه
بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و محبت سلوک داشته در رفع اعادی خدیعت نهاد
و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان با قلم و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشند
که بمعاضدت این اتحاد در زمانیکه تسلط اعادی باتمام رود و تلافی بزودی بانجام رسد و انشاء الله تعالی
از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون ضمیر
عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان
کریاس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد و مشید و بساط گستر وفا مسافران خطا ترددی
باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلان را روانه حضور سراسر سرور فرمودیم که بکیفیت سلامت مزاج
و باج اطلاع نافعه برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا تزیین مسرت گردانند چون طلیعه آمدن و ضمیر ارجمند
خواهشمند سرعت ورود مژده خوشنوائی عالیجاه میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مورد مرحمت

۱۱

مدعوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته سایه

تشیید عنایات حضرت سبحانی و هماوی موجبات سعادت دو جهانی باشند در جواب مکتوب

سلطان مراد بخش نوشته شده ثمر شیشه نهال مودت و دوستی جاوید و عیان بهار

محبت شده چمن آرای بهارستان یکجهتی و الهام طراوت بخش گلهای ایام آغاز و انجام

تلمسقلال که بمیامن بخشش ایزد بخش حکمت و سفارت و آئین نقود غش پیغام دوستی

شایسته سلاطین ذیشان نصرت عنوان رسالت بود در ساعتی مسعود که بشاطی الطاف حضرت

ذوالجلال و مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی بر رفعت کمال نموده ابواب هشت بهشت طلب روا

بموافقت هفت اختر ارشمین همت بر روی ملتزمان بساط سلطنت والا شکوه گشوده و فیض و رو

ارزانی فرموده کام موافقت و یکجهتی شیرین و بستانسرای یکتا دلی رنگین نموده حضور نمود ار

دامن گلچین گردانید ازان حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سراسر نگارست بدست دریافت

والا گلچین ریاحین مضامین گردید از گلهای همیشه بهار آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و

یگانگی شنیده شد حسبیکه در باب فرستادن سپاه ظفر توامان زبان نی و خامه اعجاز بیان شده بود در

صفحه باز خمیر آسمان پیوند خیت اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان

از سائر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قدیم

و پیشین بینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته

اقدام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر

نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بی پایان صادر گردیده بود که تهیه تدارک خود نموده

گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سر انجام

سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان واجب الاذعان نگردد و درین ایام سعادت فرجام

که مجدداً از فحاوی نامه صداقت انتظام او بهار این امر شد بنابر فسحت و وسعت ممالک

ایران که مبدا و منتهای آن از سر حد روم الی ممالک هندوستانست و لازم بود در تلافی

مدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه و ورود در ان بسهولت تواند شد مجدداً ارقام

مطالعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و امرا و این عجز رقیات انر فکر احتیاج جهاد نجبا لکم

جو و گروه بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردید و چنان نماید که در حین [illegible] حاصل در [illegible] و کابل حاضر باشند
که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدّت و امتداد مدت اگر آذوقه مذخوره با وفا بعساکر بی‌منتهای بی‌پایانه
از رهگذر تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند با وجود وابستگی سبازان عرصه هیجا و
هنر برانگیختن هنگامه و خاطر خواه [illegible] خاصه شریفه بمراتب [illegible]
بسیع دار القرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی تلال و تپه‌ها و نشیب
و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر موجود که احتیاج
با حجام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر تا رسیدن
فلان بپای بوس حضرت سرافراز گشته نصرت مثال پس و پیش موکب مسعود روانه میگردد
و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل همه بر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب
فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ ایروان و گیلان و مازندران
با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و ذرقول و دورق
و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت
نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن و [illegible] ماه فلک چهارم بر کرسی جوزا سنبله قوی
و برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتش باز
تفنگ‌انداز که مهره تفنگ شان را در رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم است بقدر برتافتن ظرف و
بروج اوج افلاک فلک در یاسیر از راه بندر [illegible] روانه خدمت گردیدند بعون عنایت الهی و
اقبال مقرون از اختلال اسباب حصول مطالب آن طرازنده تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق
آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب حصول آن کار را از اطراف و جوانب گشاده است اگر اندک تاخیر
در ورود سپاه محتشم نمود بران حدود وقع شود چنانچه پیرایه نگارش [illegible] شیند از راه دوری آن فج عمیق نباید
تاکید و توصیه و تغییر از این که تهیه اسباب سفر در [illegible] رسافت و ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون
[illegible] کیفیت حال [illegible] اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از رسانیدن [illegible] پناه مومی الیه وقوع یافته
اطلاع حاصل نیست شایسته احوال یگانگی آنکه چگونگی سوانح وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان در اوره
کشوف دارند که بعد از ورود سپاه کشورستان ممالک هند و هندوستان [illegible] ظفر قرین آن

١٣

... یافتگی انفراد ... تمام خواهد شد ... جهان ...

در کهربات ... اند با سائر مرغوبات علاوه الاعلی ... بود ظهور خواهد ...

مامول شاهد ... حصول پوشد کوکب مراد از افق حصول طالع ...

... نامه ... والاجاه ... زیب

... شده ... بیش از قیاس لالی متلالی ستایش لا تناهی

سپاس ... بیان ... ماهر و بازوی توان از تعقل آن قاصر باشد نثار سرادق

کبریای مالک الملکی که مفرش چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود

از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست دیده دقیقه شناس رموز آفرینش رونق زینت صحرای

بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغیست در راه معرفتش نهاده دوران گردان

اضداد را از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد تالیفی خلعتی ست شایسته بر دوش و میگساران میکده

عرفان را فروغ مهر منیر معرفتش باده ایست مدام در جوش و زبان شیرین سخنان شکرستان

شکر طرازی از عنوان نوالش انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه سرمستان آگاهی باده ایست

مدعا رسیده **نظم** ساخته از لطف پی خاکیان ٭ چار حد باغچه کن فکان ٭ دیده ام این باغ

بر از رنگ و بوی ٭ یک گل رعناست شب و روز او ٭ نقود درود نامعدود و صلات صلوات

نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن اتحاد نتیجه صغرای کبرای

مبدا و معاد آفتاب جهانتاب آسمان ... آب بقا ... شمه سار لطف عنایت محراب مسجد عباد

ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین درخشان گوهر ... برتری افق آسمان

رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر اسری ... صفوف ارواح متعبدان

مسجد اقصی **نظم** مصطفی پادشاه هر دو سرای ٭ آفتاب جهان عز و علا ٭ حکمت حق و گنجینه ... جهان ٭

بود دانش خمیر مایه آن ٭ جمله هستی تن ... است ٭ ... فی منتهای

پا انداز نام برگزیده ... حدیث صحیح من کنت مولاه ... از دفتر جلالش ... است و ...

از دوستان ... امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین

... مظهر العجائب و الغرائب ... فی الکتاب علی انه ...

حلیم و ستایش دو عالم دو کف کریم و نعت رسالت صلوات الله و سلامه علیهما والیهما اجمعین لایق این

از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرات ضمیر قدسی مخمر اعلی

رفیع منزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار

زیبا رنگ جلالت بخیلاری آرایش دیهیم ابهت و کامکاری زینت بخش وساده جاه و جلال [illegible] اریکه

فرخندگی و اقبال مستقل مرات مطلب نجابی و دولت خداداد شیرازه بند [illegible] پریشان امور بلاد و عباد

فارس مضمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور انظار [illegible] و سالک [illegible] مستقیم

وصول نظر یافته منتظر بان پیشگاه قبول فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گورکانی حدیقه طراز گلستان

خلد نشان جهانبانی سیراب منهل عدل انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب

ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجج بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب نظام

للسلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلادة الرفعة والعزة والامتنان سلطان

اورنگ زیب منطبع میگرداند که در وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که نیروی خالق انس و

جان [illegible] تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فتوح

از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آئین مژده جلوس آن گوهر فروزان

بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر والای سلطنت

موروثی گورکانی و وساده لازم السعادت و جهانبانی که بفحوای صدق انتمای

تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

بمقتضای آیه وافی الهدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده

والعاقبة للمتقین و به نیروی اصالت پذیرد موافقت کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع

پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سر گردون

ظل دولت متمکن باشند از انجا که مبانی صداقت و التیام فیمابین گزیدگان این دو سلسله والا مقام

سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی [illegible] آن [illegible] اقبال و چراغ

افروز دودمان مجد و اجلال است هر گونه مهمی که در باب استقرار جهانبانی در کار باشند بمقام اعلام

در آیند کارگزاران [illegible] بتقدیم انجام آن مامور گردند [illegible]

14

۱۵

مراسات شیوه ستوده دوستی پیوسته منظوم نسق بدستور سرگونه مطالبی دلنامه والا نمود

باشد زمان [illegible] اظهار خواهند نمود **نامه که بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد** زنگار دلکشت

[illegible] فقت و نسیم بهارستان صداقت و مودت که نخل مبانی مشام اتحاد حدیقه یگانگی و گلستان [illegible] سرای

[illegible] یکتایی [illegible] بعثت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان [illegible] ساطعست

[illegible] در ساعتی باصناف سعادت مشحون و زمانی باقسام برکات مقرون

[illegible] باسباب حصول کام و نیل مرام آماده بود نشر روایح

بهجت نموده باعث اهتزاز گلهای بستانسرای دل و تفتح غنچه خاطر همایون شد و چون از ورود آن

گلشن مینو نظام استشمام شمایم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش در

باغ خاطر فردوس مظاهر کشوده و زبدة الاشباه مومی الیه احراز سعادت مجالست مجلس اقدس

کرده رخصت انصراف حاصل نمود بنابر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال

سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال یکی از باریافتگان کریاس آسمان اساس عنقریب

متعاقب زبدة الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید که برسانیدن

مژده استقامت مزاج وهاج دوستان نژاد دیگرباره مبتهج و مسرور گرداند همواره مکنونات

ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر معلی را بمقام اعلام و اعلان آورند که کارگزاران

دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر کامروایی

از باده الطاف آمال و کوکب بخت اعادی قرین وبال و نکال باد **در جواب نامه عبد العزیز**

خان نوشته شد نامه بهارستان صداقت و لالی چشمه سار یگانگی صدق و صفا شیرازه قلوب [illegible]

مراتب اتحاد و یگانگی دورنمای شاهدان یکتادلی و وداد عنوان نامه والا مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیز خان

که مصحوب زبدة [illegible] کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی ارسال یافته در ساعتی مسعود و

زمانی محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل کشاده بود باغ الفت

نشر روایح مودت [illegible] مشک [illegible] و باعث ایراق نخل خوشی ثمر دوستی [illegible] باب بقای عهد [illegible]

حیثیت منصوب کابل [illegible] موانع عزیمت [illegible] العزایم [illegible] مژده [illegible] الفت [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] دوحه امکان و رشک [illegible] سحاب [illegible] و آن

[illegible] در باب [illegible] گفتار و کردار [illegible] از [illegible] دوستی [illegible]

نمایند و شاید [illegible] قبل از ورود والا [illegible] بود و عنوان بمیانجی [illegible] دین [illegible]

[illegible] بود و [illegible] صدمت یقین را [illegible] قلب محبت اساس [illegible] و شبهات مسدود

چون ظاهر است که [illegible] سالی بر بندد [illegible] نقصی [illegible] بست [illegible] مندی [illegible] انشاالله

بر وقت که این تخم محبت با بیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت [illegible] وفاق صداقت

در باب آشنای با دشمنان که بیگانه رسم آشنائی [illegible] نگاشته [illegible]

ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه مومی الیه وارد

ممالک محروسه گردیدند بنابر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد

انچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و باوجود آن اراده [illegible] خاطر دا [illegible]

بنابر خاطر آن والا جاه که محرک سلسلهٔ دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت ازان وادی نموده

سالک طریق اسعاف آن نگردید بعد ازان که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت پناه

مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشته بعطارت آن والا جاه

مومی الیه را متمم مراتب دوستی انوالامکان شمرده روانه آن حدود گردانید با انکه خدام معلی

امکان مومی علیه بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنابر استشمام روایح عدم

رضای آنوالاجاه فرستادند جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق [illegible] مرض

ساختن ایل و ایماقات که سامعه افروز شده انجهت دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و

رسیدن اعیان و سرخیلان الجماعت [illegible] شده والا بنابر مراعات شیوه مهمان نوازی که

سررشته طینت کریمان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت

مزبور که بمقتضای نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مالوف خود نموده اند اندیشیده واگذارند که مرفه الحال

در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آنحدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر

عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند و اگر جمعی از [illegible] و انها آنحدود شده باشد

[illegible] انچه [illegible] گفتار پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش ایتلاف

و التیام [illegible] در ظل [illegible] تحریر یافته بود [illegible]

١٧

ابواب یگانگی که با انقراض قرنان بنیان مشید الارکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود با آفتاب دو... از کسوف نقصان در امان و کوکب ... از افق حصول درخشان باد صلحنامه

که نزد عبد العزیز خان فرستاده که موافق آن قلمی

نمایند

... برهان ... قیاس ... القلوب راسخ است که زالتیام و دو حرف کن یگانگان اضداد ... را باسمی ... داشته ... صنع لباس آشنائی پوشیده و به تریاق اکبر صلح و ... آن ... که ... زای دشت سموم بود باصلاح آورده زار آشتی ... بود و ... باقصی الغایت کوشیده و در رشته متین شرع مبین ملت غائی به وجود انسان باحصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید خافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ... ... اعتقادات دارای فرق مختلفه انسانی را شیرازه اتحاد بست و به نیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین ذی شان را که از اجزای رضا جوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جان داروی مزاج فاسد ایام گردانید و از این شهد روح افزا مذاق خواهش لذت شناسان موائد احسان را بحلاوت راحت و استراحت رسانید

نظم مراد او ز ارسال سروری بر جهان ٭ که آراست از عدل باغ جهان + زهی عدل پرور حکیم علیم + که روشن کند شمع گل از نسیم + ببین شاهد لاله را در چمن ٭ که از شعله دارد به بر پیرهن + ز عدلش چنان شد جهان بی خلل + که آتش کند ابر را در بغل ٭ له الحمد و الثنا و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده ازمة الاشیاء و الصلوة و السلام علی محمد رسوله ما دامت الارض و السماء و علی آله و اصحابه الذین هم شموس الضحی و بدور الدجی و بعد بر ضمیر واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش پیچیده اوراق آشنائی مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع اساس را کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح ابواب نجاح و فلاح بر روی اهالی و امان عالم و عالمیان گشاده چندین هزار قافله ... که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت آمده و شد ...

وبار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته رویی در صحن گلستان بگشایند لهذا چون ارتباط
و التیامیست که باتفاق خاک و آب باعث بوجود گردیده هر گاه بالیف این دو جزو دارا
بعضی از حقیقت صنع فعال نشین بزم هستی انتیج چندین آثار عظیمه و امور نیکو گردیده پیدا است که هر آینه
توافق اساطین سلاطین که صدرنشینان بزم برتری برگزیدگان اقلیم بلنداختری اند ثمره قسم آثار
جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آثار فرخنده انجام که اورنگ پادشاهی ایران
بوجود وافر الجود ما مفتخر و مباهی است بمقتضای امور [illegible] ورای صدق اتحاد
و اصلح ذات ملکی همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بر آن میداریم که مواد [illegible]
از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس با هم در مقام استیناس باشند و چهره آسایش
و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوان است درین آئینه جهان نما تماشا فرمایند [illegible]
الاقران حسن قوش بیگی را که یکی از طرز دانان مؤتمن صادقت مسامحت جهت تشیید ارکان
و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانه بزم والا و محفل معلی اعلیحضرت والا رتبت سپهر منزلت
پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسیر [illegible] گردید
بودیم و آن سلطان رفیع الشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا بسنت سنیه آبای عظام و اجداد
کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق و رضا جویی حضرت خالق
قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدی خان سلطان حاکم ترمذ را جهت ترصیص ابنیه
بیت الامان جهانیان که معماری عدالت سلاطین رفیع الشان سر رفعت باوج کیوان فراشته روانه
ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر زنگار گون تواند بود و شاهد و گواه
و اتالیقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت
جمعیت داشتند شاهد این مدعا بحصول پیوستند این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ
گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین رفیع الشان توران و ایران بوده باشد
تا با هم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان معاندان [illegible] دو دولت عظمی و دو ملک
فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار [illegible] باشند سعی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش
نمایند و در اوان دولت و زمان سلطنت این دو والاجاه قادر [illegible] الله آخر الزمان [illegible]

١٨

۱۹

در ممالک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان و در فراهم رعایا و برایا همه گردند

و اگر کسی از فریقین راه دشمنی ورزد نمایند را امداد و اعانت او بقدر توان طاقت خود بر اصحاب بداریم و از نتیجه اندیشه

و الا دست و بستو گفتن را ستمه متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کسکه در نقض عهد و پیمان سعی نماید

و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه اخل بوده مورد لعنت الهی باشد ثواب این خیر

و ایشان ... کار فرخنده ایدر این و برگزیده حضرت پروردگار و ملاذ و ملجا صغار و کبار

... فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و اختلفوا

و السلام علی محمد و آله الطاهر و باطنا نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

سلسله دوستی کامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خزانه الطاف بی پایان الهی سرشار و بهمند تحصیل کام

ابهت و صول عاشق ملد ام آب رفتار به صرشعار باد بعد از طی اوراق تسبیح الفت نمای اظهار دوستی و الاکه

ضمیر خورشید ضیا یانجی تحریر خامه و نقش پذیری نامه عالم عرض از خبر بیات آن دار و بر لوح بلاغ

می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که روابط یکرنگی و علایق یکجهتی بفحوای

الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و

مستحکم بوده باشد و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصا در آن نشاط

و از مان انبساط خاطر دوستی و خاطر خواهان آن میباشد که از مستلذاتیکه بران مجمع احباب

دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده

مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق حلاوت صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی می آشام

بیگردند و اگر بجهت موانع صوری و عدم گنجایش محب مهجوری آن نعمت عدیم البدل

مفقود باشد شایسته آئین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای

ما لا یدرک کله لا یترک کله بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند

لهذا درینوقت که روضه مینو نشان باز ندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و فور

ریاحین نمودار رضوان گلچین بل عرصه خلد برین بدیده نظارگیان شکل پسند در می آید

مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال گردیده سیر و نزهت

بیابانهای گلزار ... تماشای ... اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظه اشجار موزون

سرادقات بضم جمع سرادق بمعنی سراپرده ... سباع با کسر درندگان

سرود و مارنج و مطالعه بساتین منسوخه بازاهیر و ترنج تحصیل خوشدلی نموده باین چراغهای حور
ضیا شمع زنان می افروزد مناسب حال چنانچه دکه چند راس اسپ تازی و چند وقر باده شیراز
کنهگار به صید افگنی را از آن آیین و بزم عیش و خوشدلی را از یاقوت رنگین این تزیین جنت در عالم
مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین بزم دریا نوردی مستغنی ازین دو بیت یگانگی و دوست
سهیم باشند و چون فرستادن یا دو تلخ بنیره های خوشگوار در خلیقه ابیت ناگوار دو بیمزه
می نمود از هر قسم مزه لازم میانست چند وقر فرستاده شد امید که
عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشد نامه که بوالی ملک
نوشته شد جوهر سپاس بیکران نقود درود بی پایان نثار جناب وهابی توانا
بود که بآب روان حکم جاری ریاحین غرائب آیین اصناف انسان و انواع حیوان و اقسام
وجماد را از زمین عدم صرف و نیستی بجهت شگفانیده باغ وسیع الفضای واسع الاجاری
امکان را رونق و بها و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار
صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز و انارست برلوح هستی نقش نموده
گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت برآورده چراغ راه سالکان
طریق خدادانی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از رحیا شنی منفعت
انگشت شهدی چشانیده و صلواة بی نهایت بر سید و سرور انبیا و سید اصفیا و هادی
اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصره ایمان و چراغ خلوت عرفان و
علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد ست باد بعد از گلدسته بندی بهارستان
محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای بادشاه والاجاه روشن ضمیر مشهور نماند که
نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و مؤالفت
که آبا عن جد فیمابین سلاطین ذیشان برگزیدگان این دو دولت محکم [illegible] استحکام
داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب بسلک حافظ دوستی ذخایر
از تعظیم [illegible] ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده و دریا که حصول
امانی و امال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و شمنا درهای [illegible]

۲۱

[illegible] انجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات متنزهات خطه جنت عنوان بالا ندراز ان
و سکان [illegible] اشتغال دوات رسید چون مشعر بر دوستی و یکجهتی بر موالات جدید بود از روی داد و استحکام
مبانی [illegible] داد و بر بنیاد شده و انچه در هر باب ایلچیان کاردان بوساطت ارکان دولت ابد مدت معروض
داشتند بر بورجواب بشرف حصول مقرون گردید چون ایلچیان مزبور مدتی بود که از خدمت
[illegible] حضور محفل پر نور مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی ذات شریف
خاندانی [illegible] سلطان ابراهیم ایلچی گری روانه انصوب صواب فرمودیم شایسته آیین یکجهتی آنکه با علام
چگونگی ذات بحجت سمات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر موسس مبانی یکتا دلی گردیده
[illegible] دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد نامه که بعبد العزیز خان

در بیان قضیه نذر محمد خان والداو نوشته شد

تا اساس سامی ابای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب استمرار
شجار میباشد بنای سلسله جنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد العزیز خان
استوار و اساس این دولت والا ابد عاصم اقبال آنحضرت والا تبار پایدار باد بعد از طی طریق
اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب دوستانه عنوان بدان آراستگی میدارد
بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از انجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود انس و جان برآید
عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان برافراشته
پیوسته این بنای رفیع اساس از ترددِ انفاس در تزلزل و این خیمه گردون مماس از هبوب نسیم
حوادث در انحلال میباشد اگر بافگندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حیات انسانی
از صدمه جار موجه این بحر طوفانی امین و آسوده شدی متاع هستی انبیاء مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین
ماضین غریق بحر ذخار نیستی نمیگردید و فردی از افراد این کاشانه ناگوار را بر نمی کشید و چون این منزل
دلنشین جای توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از طرائف
[illegible] کان بر بنیه منزل مردم فرد دل خود را که بهین تحفه متاع بیابان و آن منزل خسته اند برداشته
[illegible] از زیاد احسان رزاق انس و جان بلطف ست [illegible] بودند بر فوت مطلوب و تلف نشدن
[illegible] دیده شربت مرارت اموی نیستی را چشیدنی و ساط هستی جهانرا چیدنی و برچیدنی

بیت: از رشته نفس پاره بپاره معلوم است + که دل بهستی ناپایدار نتوان بست + و گردهی که بمعلی لطف یزدانی

شرح کهن ورق ایام را خوانده و غبار ملالی اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده انداز گرانمایگی

آیینه دنیا پردل یاری و از چهره آیات علوی بر خاطر غباری ندارد و یقین حاصلست که این گرده ارباب

درایت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه [illegible] محمد خان که در حقیقت دیباچه احیا [illegible] داعی

حیات را [illegible] از امن [illegible] لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب عنصری

برآورده اند آیینه خاطر را غبار آلود و کلفت نخواهند گردانید و [illegible] عزیز [illegible] قدر آن [illegible] روزگار

روی آگاهی بتحصیل مرضیات الهی نه صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید

دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون در حینیکه آن سکه بزرگ

ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور منفر مودند خواهش آن داشتند

که نعش مطهر ایشان نقل بمدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام

بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضا اولیاء و اوصیاء می باشد برذمت همت لازم

نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه مرقوم برد

آن زبده اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش سیلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا

نماید لهذا زبده الاشباه فلان را روانه خدمت سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید

مقرر [illegible] ایم که بیشکاران دولت والا بعمل آورند کواکب [illegible] از افق اقبال [illegible] طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار بپادشاه هندوستان نوشته

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم

ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور جواهر زواهر ثنایش بیرون از قیاس و لالی

امتلالی محمدت لاتتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس لعل

و یاقوت آفتاب و ماه را حج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان اضداد را از

جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده بحجر کنوز اسرار و خازن رموز

استتار گردانیده و اوراق پریشان وجود انسان را که صحایف کتابت حکمت الهی

والواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام شهریاری بهمدیگر [illegible]

۲۴

۲۳

بشیرارزه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکده امکان را که سرگشتگان حیرت‌اند بمصابیح
ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و اسایش دلالت نمود و بساختن بهره‌مندان
خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق گشود بعضی از سلاطین ذی شأن السعادت امتثال ان الله
یامر بالعدل و الاحسان شادان و مسرور و برخی بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و
یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد از شمول رحمت بی‌غایت دور گردانید نکهت ریاحین
بستان را که هر یک لباس امتیاز جدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساحت گلستان وجود
انجا داموخت آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش‌نشینان چمن از زلال حکمت بالغه فحوای
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف پی خاکیان
چار حد باغچه کن فکان + دیده‌ام این باغ پر از رنگ و بو + یک گل رعنا صفت شب روز را و + قدر
آورده برون بی تعب + یوسف روز از چه تاریک شب + یک گل خود رو ست ز باغش بهار +
یکورق از دفتر ادوار روزگار + درود نامحدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان سعادت
واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمره و صدر برومند گلستان شهود
گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود مبلغ آیه کریمه واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین **بیت** محمد کاز ل تا ابد هر چه هست
آرایش نام او و نقش لبست + بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیالی و النهار و بعد بر مرآت خاطر
والا و آینه ضمیر عالی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی‌نهایت الهی را شکر حاصلست که بدان
از عهده شکرگذاری و سپاسداری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت
تبدیل بانفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می‌بندد و آن شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و ... اکبری مقصور بر آن نسبت
که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی و توفیر دو املک ... از پرورش احوال سپاهی و رعیت نمود ... قاطبین ممالک را
بدیده بینا تفقد و نوازش با خاطر فرموده در انتظام حال انشراح بال آنگروه ... تحقیق ... رتبه رعایت ...
... تقید ... رتبه جهانبانی از شغل ... این بن الهی سکبسار ساز ... بارگاه کبریا ...
... نهایت ... این محتاج عنایت الهی گذاشته اند بنا بر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مشغولی بسایر
... تنسیق و تنسیق ملک خراسان بر حسب ... صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته

آمادز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف سلام در
سلسله جنبان گشته اوج دولت و اعلام نهضت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت
در حرکت آمد که هم دیده شوق از کحل الجواهر خاکمال آستان عرش نشان نعیم رضیا برفزاید و هم
غنچه آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه گشاید و بنابر قرب جوار و تاسیس
مبانی ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم
نمود که استعلام احوال آن متکی ارائک سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در تر صیص
مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که محض اتفاق و تاسی
نسبت سینه سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از متفرضات و متحتمات بود و بنابر تجلی ذات
ستوده صفات آن پادشاه والاتبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر بود واجب
و یکی از جمله صفات خجسته اطوار پسندیده آن محی مراسم صاحبقرانی که مخمر همکنان و محسود خلایق
سیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه ندر محمد خان تفویض ملک بلخ و ساز مال ترکستان است
با آنکه آن ملک دلکش بارتکاب محنت و مشقت و حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود در آمده بنابر رعایت
سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوائر فتنه و فساد از مطلب عظمی به نیروی همت والا نهضت اسمت این
ملک وسیع را بسلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران و الامثال ... قلی بیگ ... اند
مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم مهمانیست روانه خدمت والا محفل
معلی فرمودیم که شمه ای از مراتب دوستی و یکتا دلی که پیش نهاد باطن صدق اطلسیت بانی گذارش
و سلسله جنبان موالات و مصافات قدیمه که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید
و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجبت مغایرت
و تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردید و بهمه جهت طریق مباینت و بیگانگی
مسدود و ... و درین مدت همیشه همت والا بر استفاده استدامت این معنی که استرضای خالق خلایق در ضمن
آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات این مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایا ست مطمح
نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان میداند که شطری از مخدرات خاطر معرض اظهار ... شعار
خاطر دریا مقاطر که مطلع اشعه لمعات قدسیت و افق ولایح خواهد بود که همواره همت

۲۵

در تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصور بوده باشد و دیده دوربین همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات پوشیده شده
در تاکید و تشیید این مبانی آلهی بجهت القای ذکر جمیل کوشش منظور نموده اند اگر نظر بر روابط ابدی
و فرزندی نموده خزانه قندهار را باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک
فسیح الفضای دوستی جاوید که بمرور دهور و تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مأمون
خواهد بود کوشش چنان کنند که بمعماری رای رزین آنحضرت و عدالت آئین این بنای رفیع اساس
صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان باشند علی مر الدهور و الازمان
قرین الطاف ملک منان و مورد دعای پیر و جوان خواهند بود

نامه که بعد فتح قلعهٔ قندهار بپادشاه مزبور نوشته شد

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال واند
و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان بنقود شاباش و آفرینش ستانند شایسته آن تواند بود که کرسی
بلند پایهٔ سخن را بدان جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلانرا بر آن مسند والا نشاند و
از رشحهٔ بهار ریحان دلی را مشک اندود ساختن آن سرسبز گرد و نظیر از نسیم اعلان و اظهار
بر اطراف بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این ریاحین در باغ نکهت شناسان گلشن وداد
تازه و سفینهٔ عندلیب اتحاد و ارتباط قدم بلند آوازه گردد بحمد الله و المنه که اگرچه بحسب ظاهر [illegible]
عدیم المثل مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب
دوستان گشاده و اسباب مکالمهٔ غایبانه که بسفارت نامه و زبان دانی خامه حاصل میگردد
آماده است امید که همواره شاهراه ایتلاف و اتحاد باز و دست حصول از بر برین بوستان [illegible]
باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضیء
و مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقای مدارج
عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیده
شوق را از خاک آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش درجهٔ نجفیه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
روشن سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی
[illegible] میسر نبود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی آنحدود بالکلیه
[illegible] گردید مناسب چنان نمود که رقبهٔ همت والا نهمت را از ربقه [illegible] و این

واجب لاد و آزاد ساخته تا بین تقریب بر همش احوال ساکنان خیر اسان که بسبب بعد مسافت از ستقرم
خلافت از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند نوعیکه مقتضی عدالت
کامله باشد کرده شود و درین ره و این یار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام ابای آن ولاه
لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد
چون مبین و معین است که والیان ممالک موروث را بعد از تشئید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع
حجت مباینت و منافرت در ربود و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث است باهم مضایقه
نخواهد بود دران تذکره یکجهتی و یکتادلی اشعار بخواهش قندهار شده بود و مظنون بل متیقن بود
که بنظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول بقدم قبول پیش
می آید بناء علی هذا باخاصان و ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردیده چون بعد از در
الویه دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیزنهت ابا و اتحاد این دو دولت محکم بنا
اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد اینکه جدای در
این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حجب نافرمانی مختفی گردیدند و معارضه
با این دوست صادق الولا در آئینه اتحاد صورت نافرمانی انوالاجاه عظیم الشان را ثبت برذمه همت
فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را بتادیب این گروه خذلان شتاق نامزد فرماید لهذا حکم
نافذ بصدور رپیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده مفاتیح جاد و کشایش
ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان اند در اندک فرصتی بتائید
سنان قتال درهای انقلاع گردون توامان را از هم کشوده بعد از ظهور استیلا و قصد ابران
اقلاع گردون آثار گروهی از محصورین که درحین محاصره مسالک ادب آداب بوده از
صراط مستقیم خود شناسی عدول ننموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم جاهل و جاهلی الحق است که بعد از
رعایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار رانگیز مرات ضمیر خورشید نظیر نخواهد
قندهار و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت چون باعث
ابواب گفتگوی حاسدان بین التیام و ائتلاف ابد توامان دو پادشاه ورود بیک ار

۳۶

نمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را با آن عم بزرگوار خاطر نشان نماید چون خورشید

اقبال از افق جاه و جمال طالع و لامع باد

درجواب نامه عبدالعزیزخان نوشته

...رات بی غبار چهره حسن مصافات عینک دوربینای شاهد ملاقات گلبرگ دوحه دوستی و صداقت
سحاب نیسان یکتادلی و مودت اعنی نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبدالعزیزخان در وقتیکه دوشیزگان
حصول آمال با آرایش هر هفت در حجال اقبال دگلزار فراغبال انجمن افروز و مجلس طراز بودند
فروغ ورود بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد را شمامه صداقت و وداد عنبرآگین گردانید شرحیکه
درباب سلطنت پناه ابوالغازی بخان والی اورگنج پیرایه اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بدم سرد
صرصر فریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیده قرون را دوا رو برادر والاتبار آن بلند قدر
رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و رباط و نهب و تضییع عقار و ضیاع متمکان ملک
پوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور گردند در نظر انیقان جلوه عیان
27 مود برآئینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا ست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور
مدتی در سلک راتبه خواران این دودمان ابد توامان انتظام داشت و به نیروی استظهار
ناظمان این دولت دیر بنیاد به نیل حکومت موروثی آبا و اجداد استعداد یافته و از تاریخیکه
مرقات عنایات کارکنان این دولت براوج حکومت از ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام
سررشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضا جوئی را مراقب و مرعی است و در کیش مروت
آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان و چشم متیقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته باشد و
هستند و رنجیده مخطور از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات مبانی
دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بی موجبی مکرر در صدد
نهیب و یغما و اضرار رعایای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلائق پناه را
تعیین فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه را از ارتکاب امور ممنوع و متقاعد سازد
... ست که بعد از ورود منهی نهی دیگر پا از دائره خود برای
... است مقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت
... رد ها سوی چنان خواهد نمود احتیاج تعیین توره و یاسای

خواهند داشت ... این امور سعی خواهند

کرده ترکمان نخواهد بود ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور

که من بعد این قسم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل انهدام عاد رباب تمرد و تجار آن ملک بایز

دیاست الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود و پیداست که در صدد نقصان و منع جلب نفع انگیز

که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشانست در آمدن شدن سودی در دیده

والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصورست نمودی نه دارد و انچه در باب عدم تعرض

جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه انیکه موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام ساکنان ممالک محروسه

خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه نامورین سر از ربقه اطاعت پیچیده بر خلاف فرموده آن

قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه لا تلقوا

بایدیکم الی التهلکة نمایند بدار از دستی عنایاب جناب کبریا و معاضدت دولت والا

نسوبان این دولت محکم بنیاد در تقصیر ابادی دستهای ایشان تقصیر نخواهند نمود بسلطنت

وجلالت پناه در طی نامه مودت عنوان اشعاری بامدن فرستاده والی هندوستان شده بود

که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنابر پاسداری عهود دوستی دوستان

بی نیل بامول راجع گردیده مشاهده دیده دریافت والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استرداد

ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت

آفریدگار اعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی

فیمابین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلگشائی ایران

را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند خبر نقصان آن خان والا شان مینو مکان

برین امر سلسله جنبان گردید بعد از انتزاع مملکت تتمه الارباع سر رشته آمد و شد ورود

خور چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قایمست تا غایت گشته حالا که آن گمکرده راه تدبیر اندیشه

را نباه دوست امید از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناهنجار خود را نسبت بان دودمان والا تبار

بر کنار گذاشته و انچه در اوان سیاه مستی اقتدار بخری کرده بود نسیا منسیا انگاشته

باب بگل بر آورده دوستی ادعائی میکوشد و فروغ افعال خود را که مانند آفتاب

نمایانست به پرده تدبیر میپوشد در دیده خرده بین بدیع و بعید مینماید که متمهل

۲۸

شوریدگی چنان دیگر باره صفاء طبع اولای تجربه باند و از فحوای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد
مرتین فرا گرفته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی گوش بلنگتوش که زبان خامه
باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آن سفر گزین ملک بقا من حیث لا یشعر
منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات
بیکران ایراث مواریث اولاد ایشانست یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه
مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول مرام خوش عنان و در

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب
ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف
ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که
اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال
سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط و
موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و مدتی بود که آنگاهی احوال
و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نیروی عنایات
حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدائق کامجویی و کامیابی از نسیم الطاف
الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و
مصافات شد و چنانچه در کیش وداد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است همچنین
معموری سرا آخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بمسامع بار یافتگان سرادقات
جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله جنگیز خانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار ما وراء النهر
بی آنکه از سکان و والی و ارباب اهالی آن ولایت امری دیگر داعی برین حرکت صادر شده باشد
بوده اند و چون صدور محظور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی رب غفور و باز خواست
و مؤاخذه یوم النشور میگردد و بمقتضای ظلیت حضرت رحمن که مؤمن و مشرک در
پیشگاه خداوندگاری آنحضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس در نظر والا ...

29

پله تساوی دارد و تعهد امدی شد که والی والاقدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی

و یکجهتی والفت ست لازم نبود که باظهار رامی که در حقیقت خیر اشتمال آن عالی جاه

در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تمت آن مندرج ست مبادرت

نماید و چون تفرقه و انکسار بال شتی پریشان احوال کثیر از ناخوشنودی حضرت

رب متعال و وبال شمر و نتیج اثری نمیگرد دیقین حاصل ست که بعد از تعمق و اذعان این

مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آن عالیجاه مرضیة السجیات ست مراعی امریکه

موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود همواره سمند دولت در

زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد **جواب نامه**

عبدالعزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و مولات و بوستان

موالفت و مصافات یعنی نامه صداقت ختامه عبدالعزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت و داد

پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام و دهر

بنا بر مطالب و امانی تمام بود نکهت یگانگی و یکتا دلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر

فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از نهار تبهج و مسرور گردانید چون در کیش صداقت نظر

جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهر این دانش و ضمیر فیان همیش میباشد و همواره

مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت با صناف

امم بر وجه اتم کرده شود و نقد کامل عیار این معامله بمحک قبول طبع معلی رسید پیوسته سلسله جنبان

دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بموقف اطلاع رسانند که کار

دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند **نامه که بعبدالعزیز خان**

نوشته تا از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خورشید

موالید راحال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و

ملتئم ست ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه

و بسالت و جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والا جاه زینده مسند بلند

چنگیز خانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبدالعزیز خان از تشتت و تفرق مصون

۳۰

۳۱

که [illegible] آن [illegible] خلاف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اصلی و مطالب کلیه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] یگانگی و الفت آنست که کافه جمهور [illegible]

[illegible] [illegible] آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بمراعات این امر [illegible]

[illegible] آن گروه [illegible] را مقرون بعفو و اغماض [illegible] [illegible]

[illegible] اشتغال [illegible] [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] العاده کالطبیعة الثانیة [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مراعات دوستی بیرون

نهاده اند چون [illegible] حاصل که این امر [illegible] و شغل [illegible] بدون اطلاع و آگاهی آن والا جاه

حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه اعلام و اظهار رسد که

[illegible] آن گروه [illegible] بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه ارتکاب

[illegible] دارد که [illegible] منع و تنبیه آن گروه در آمده من بعد ایشان را بنوعی

ضبط نماید [illegible] [illegible] و اگر سلطنت پناه [illegible] الالقاب

[illegible] آن گروه [illegible] قاعده [illegible] [illegible]

[illegible] نصحت [illegible] که بطریق [illegible] دوری [illegible]

[illegible] الامکان جلی الشان [illegible] را منافی دوستی و یگانگی

[illegible] [illegible] و [illegible] بنای استوار یکتا [illegible] اسنا [illegible]

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهند نمود **نامه که به عبد العزیز خان نوشته شد** چمن پیرای گلشن ایتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مقفل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای نقوش بدیعه مانی و ریاض خلوت و بوستان ارتنگی ثانی است مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چین پوری حاجی میر آخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از چمن و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین صلای جام میگسار آن لاله و گل در داده اسباب حصول مرام اماده بود از ورود مسعود چهره کشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که برهنمائی گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت ومعطا و عموم جنود از بکیه رقمزده قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی و نیک سرانجامی ارباب وفاق استداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت انچه در باب نهضت بصوب کابل زبانزد خامه صادق البیان شده بود متیقن تشخص تصدیق و اذعان است که تخم یه و مند ی نخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب لی عهود سر سبز و بالی خواهد گردید ملایم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد انکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی انداز مسرت افزای قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بها و انما بحصول مقاصد شبها خسا باد **نامه که با بو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده** نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل بر مبین و تنگو نسار ی کفره فجره قلماق بدین مقرزده خامه موالات ختامه شده بود در زمان عز سعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فر جام باز و دست اقبال بر سایر گلعذار امال دراز

٣٢

بود مصحوب فلان قیصین و رود از زبانی داشته چون مبنی از خذلان اعدای آن دولت مرصوص البنیا
مبنی بر تشیید مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید بنابر شیوه مراعات
ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام السلطنت پناه آلی تو منانند نسبت باین دودمان والا پیوسته
همت والا نهمت بران مصروف است که السلاله سلسله جنگیز خانی را تسلط و فیروزی و قاصدان
آن دولت والا را مذلت و تیره روزی نصیب باد و شائسته شیوه اتحاد و ملائم شیمه کریمه وداد
آنکه همواره با علام مفتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و
مراسلات باشند لایزال کواکب اقبال بر افق کمال باد

نامه که به قطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجره ریاض الفت و داد ثمره خجسته
اثر یکتا دلی و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت
و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین
کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار زیب افزای سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی
المخصوص بعنایت الملک الاعلی نظاما للسلطنة والجلالة والعدالة والشوکة والابهة والنصفة والعز
والامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قدیم است در زینه
ترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز دعا و شاهد کامیابی و مطلب
روائی در حواشی بزم دولت روزافزون بدلکش متنزین صورت جلوه نما بود و نشر نسیم الفت
بخشیده بوده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد شراب
عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود روابط والتیام گردانید آنچه از صادرات احوال
فرخنده مآل و بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع رویه الاوضاع او پیرایه
ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه ظهور نمود مقتضی
اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آنگروه
بدسیرت سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بدبیشتر می پرده از خسارت
قولی و قرار بیدار زنخی بر می داشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمه مراتب
دولتخواهی [illegible] وانند قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت

۳۴ [?]

اولیای دولت فیروزی آیت نوائر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبه را که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیده تا اثر معاضدت و موالات
منسوبان دودمان الابرار عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان کشیده و برید
میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب کدورت و ضدیت بمیامن الطاف
سبحانی بر حسب مرام آماده و وافی است بامداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی
قرین با شاهد کامیابی و مطلب روائی همنشین خواهند بود و در این ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان ... و از
و زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان می نماید که با صدر نشینان
ایوان سلطنت عادل شاهی که در باب سفارشات اشفاق آمیز آن مهد قواعد ...
نگارش یافته برسم و آیینی که آبای عظام والا مقام عمل نموده ... شیوه مرضیه وفاق و حسن
یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بیامن برکات آن مخالفان کمال رعب و هراس
حاصل و از خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل
نام و تدمیر اعادی بد فرجام کوشیده و بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه اقبال و ساحت آمال را
صفا و ضیا بخشند و از آنجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری
پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را بانتظام اسباب کامرانی و دوام
سلطنت و جهانبانی با علی مراتب تصور نموده در تحصیل مطالب آنچه شایسته اعلام داند
بر سراچه اطلاع در آورند که در باب شرائط معاونت بمنصه ظهور رسد در این وقت بجهت تشیید مبانی
الفت و ولا بنده زاده قدیم میرزا احمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام
فرمودیم که در خلوتسرای حضور نشر روایح گلبن محبت داد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات و مکنونات
خاطر که حواله باعتماد راست گفتاری اوست مراجعت نموده بمژده دوستکامی آن عالیجناب خاطر مهر مظهر
اشرف را قرین انبساط گرداند مشارالیه را بنا بر توجه ضمیر انور بدریافت استقصاء احوال گرامی ... در رخصت انصراف داده
مرعی باشد منویات خاطر شریف را بالتماس شایسته انها و اعلام خواهند نمود ... همیشه بعون عنایت الهی کامگار و کامران

٣۴

دولت ابد مقرون شرف حصول بخشد گلهای مال از نسیم تأییدات شگفته و خندان ریاض کامرانی همیشه سرسبز

و درین باذنامه که پادشاه بیجاپور نوشته تا گلهای غنچه شمیم حدائق وداد و یاسمین

دست نو رسیده الفت و اتحاد در بهارستان عالی التیام انجمن مشام دوستان شاخسار بخت بلند

و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و حصافت دستگاه شهامت بسالت

انتباه معالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین عالی مقدار سریر سلطنت و جهانبانی

جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بمزید لطف الملک الاله ادام الله اقباله و بنیاله یا تیمنا در گلشن

سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال تأییدات

و عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بی پایان لوح ملاء جلوه نگارش می یابد

که بر اوراق شهور و اعوام صفحات لیالی و ایام ثبت دهر مرقوم است که آبای عالی مقام آن نقاوه دودمان

غرو علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی

شرف ولا عقده گشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل به اعتصام اذیال فیروز

اشتمال دولت و اقبال ابد الاتصال این دودمان الا که در حقیقت موجب برتری و علو شان

ملجا و امیدگاه اعاظم سلاطین الا که نسبت استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای

دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مرام و بمساعدت همت عالی نهمت شیوه بانیان این آستان

خلافت مکان مطلب و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک از آن سلسله فراز

عالم قدم و ام خلوص عقیدت و اخلاص مندی محکم و بنیان مودت شان با نتظام اسباب آمیزش

و التیام دائمی مشید و محکم می بود بهمچنین فیما بین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفاق و طریق

یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی می باشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت سر بگریبان

خیال مرور و عبور محال و خصم بد اندیش را بدان نسبت شطاب اندیشه تسلط و اقتدار در

چون نقش این آئینه و دیباچه ظهور شیوع این معانی حقیقت طراز چون نگینه آن محبت کیش عقیدت

از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی گردید مراسم اتحاد و یگانگی می بود

و ابواب رسل و رسایل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت و

یکجهتی قدیم غبار آلود و غشاوت بیگانگی بنشینی در نظر عالمیان جلوه ظهور می نمود لهذا اعاده گم و صحت را

۳۵

که تدبیرهای مدیدیه نیروی موافقت ومعاضدت این دو دولت علیه دست جرات از دامان احوال خیر مآل

ایشان بریده وپای جسارت از تعقیب آن ممالک کشیده بود مجال تسلط واستیلا اتفاق افتاده بقصد نهب

وغارت اموال مسلمانان وشیعیان سرگرم باده بلندی ودلیری ساخت اکنون که عزم اقامت

ممالک کن پرده کشای سوانح آن حدود شده بود بتوسایل رسایل مرعوبه مجدد اساس روابط قدیم

گردیده انداز انجاکه خاطر مهر آیین حقیقت گزین متوجه انتظام مصالح خیر مآل وافزونی اسباب کامرانی

وکامروائی واقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود وتحقیق احوال قاعده ثبات محمود آن زبده

اخلاص کیشان بنده زاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه الصوب صواب سایر

فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز ورسانیدن توجهات باطن فیاض پیرایه

بخش بهجتی وداد گشته بعد از ادراک مطالب ومکنونات ضمایر علی اسرع الحال مراجعت نموده

بمژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین

انبساط واطمینان گرداند چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور مغفور بسمع اشرف همایون رسید

ادای مراسم تعزیت وتهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم مینمود لهذا مشار الیه را بدین

امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرات ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال آمیز

رو داده به صیقل ادای تهنیت مسند آرائی آن شائسته اورنگ فرماندهی وسلطنت مصفا سازد انجاکه

جنس عزیز گران بهای حیات منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی وشربت مرارت اموز زوال

وفنا چشیدنیست پیداست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد را

از ان گریز نیست خود در الم واندوه آشنا ساخته طریق رضا وتسلیم مسلوک خواهند داشت درینوقت که

بنای دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال وقوایم سریر جهانداری وفرماندهی سلطانی

بدعهد سست بنیاد همنشین بی ثباتی وزوال است مقتضی ناموس سلطنت ودینداری شائسته حمیت سلطنت شعار

چنان می نماید که برهم زنندگان بنای عظیم با سلطنت پناه مشار الیه متفق وهمراز گردیده برکات موافقت ویکجهتی صاحب

نیرو بوده چون ایام متلافی واتمام باقی اسباب مظاهرت این دو دولت ابد الابقا آماده تواند حسب المرام

آماده ووافیست از غائله امنیتی ایمن خاطر باشند وتحصیل ناموس تفرقه مناسب ... جانفزای

کدورت از آئینه اقبال زدوده مانوعی نمایند که آهنگ قصد سوء نیت ... از مسامعه فرد رها نیابد

۳۶

[illegible]

گشته بمیامن حسن [illegible] الیوم مخالفین [illegible] اعتبار حاصل و راه خیال تسلط و استیلا بجو
ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتقاد
این نیاز مند درگاه احدیت تصور نموده بطی طرق [illegible] مطلب روائی مطالب لازم الاظهار را
بامر عوارضات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر را انهاء و اعلام نموده‌اند که کارکنان درگاه سلطنت همایون
بغیر از کلمه مقرون گردانند درین سواد و بوا لا جاه مشارالیه نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامه
التفات گشته ظاهر است که لالی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره بمقام دولت
و مقر سلطنت کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته

تماشائیان بستان سرای سرّ نهان و سیاران خیابان حدائق پر نور رموز جهان
که باده کشان میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز اند در گلشن نشأ عنصری و کوهستان
عالم هیولائی گلیله رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشند بغیر از موالفت و مصادقت نشان داده اند
و گروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدر دانی رسیده همواره از بادهٔ بی خمار بشارت یابد نهایت
مستی مانند عندلیب از دقائق سررشته محبت خبردار میباشند لهذا همگی خاطر محبت مآثر و ضمیر صدق
مآثر مصروف پاسداری این امر والا و گنجوری این گوهر گران بها است و بتقریبات حسنه و وسائل
مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می گردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام
که به نیروی عنایت بیغایت مبدع انس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب
کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب مهیا و آماده است فلانی را از
متابعان آئین احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد مطلب روائی بکام و باده
اعزاز مطالب در جام باد

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر سلطنت و اقبال و پیمانه جهانبانی و اجلال از بادهٔ مطلب روائی امال پر بوده
نشاء یاب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با جراز ملاقات
آرجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون تنفس همگونگی گزارش جمل سعادت اشتمال
دوستان برذمت همت آشنایان فطری فرض و ادای آن بلند فرائض سه فرض است
[illegible] خوشوقتی انوال استبار

سفیع المقدار نیست لازم دانست که با رسال تحفه گرده دوستی ... گردیده اعلام چگونگی دا
مرضیه السجایا نماید و قدری از شراب لعلی که قفل از بهار اکلیل یاقوت روح مدالسیر جان اقوت نسبت
چراغ راه یگانگی نموده بعد از ترکیب ما ازین صهبای مسکره یگانگی با کمال ارشاد کامی مزاج و ماج که باده پیمای
مخموران محفل دوستی دماغ آشنائی ... بی اندازه خواهند ساخت

نامه که بسلطان مراد بخش نوشته

تازه گلبرگ بهارستان دوستی و مهالفات ... بوستان ... وفاق
بلبل دستان ... از صداقت و موده طوطی مرات صفای طویت و صداقت اعنی مکتوب الافت نامه
معلی در وقتیکه شواهد مرام و عرائس کام در خلوتسرای حصول ... قرب وصول از سفینه نمای
آراسته پیرایه تحریر مژده ذات در کار زندگانی داشتند مانند بهار بچمن و شمع بانجمن فیض ورود دارز رانی داشته
روائح خلت و چاشنی حلاوت ربط اخوت ذائقه دلی محبت و ادای سخنان دلاویز صداقت مشام دو
نوائقه یکجهتی و سامعه گوش بر آوازی را عنبر آمود و شکر اندود و مجمع سرور گردانید انواع شاخسار دو
کنیج اثمار آبدار ارتباط بست اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که از آتش نوبهار یگانگی سست شگفتن آغاز نهاد
و حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد با آئینکه شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود اغیار
معرا و از غش نامحرمان مخدرات راز صفا بود و دائع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان
قابل امانت دار جواهر زواهر اسرار شده بود موقوف عرض رسانید و بدستور حامل سخنان مودت

اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش دهد

نامه که بابو الغازیخان نوشته

روائح بوستان حسن عقیدت اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص
اعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابو الغازیخان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی
و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره امانی و آمال گشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرات
حصول جلوه وقوع نموده منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدس اقتباس
گردیده شگفتگیکه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه مشروحا باد ای آن ناطق
گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی در ان ابواب بر عهدیکه مقرون بصلاح
دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه ... ستادگان
بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید ... بعضی

۳۸

۳۹

نمایان عنایت [illegible] مضمون تعهد [illegible] نقیر رفلان شده اعتماد نموده آنچه السلطنت و شوکت
پناه عالیجاه را نیز در هر باب مجال اخلاص در خاطر رسد تنویسند یا باو بگویند پیوسته خاطر دریا متعاطر خورشید
ضیاء ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالب و مآربی که
داشته باشند معروض میدارند که صید حصول پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت
کمال جلال طالع باد

سواد فتحنامه قلعه قندهار

چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت خیر البشر مبعوث
بر اسود و احمر خاتم النبیین سید المرسلین و خلاصة الماء و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن
این گوهر عالم آراست مقتضای آیه کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی و جنود مسعود نهان مظاهر
و سعادت صید میفرمایند لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و الا و خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار
ایران بآب تیغ درخشان با طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام
نصرت فرجام ببار آمده و رؤس اعادی چون میوه های نرسیده پیش از جلوه کمیت باد
رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان را که اراده دامن افشانی بر این شمع ابد فروغ
بوده پروانه وار خرمن هستی بآتش نیستی سوخته و نهال زندگی شرار خصومت شعار ما تند چنار
از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال که درین والا زکمین خفا
به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده آنست که والی خذلان توامان هند و هندوستان
از ناریخیکه نواب همایون ما ابواب معلقه قلعه دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جهان گشا باز نمودند
مضطرب و پراو بفکر تلافی و اندیشه تدارک بود و قبل از این نیز اورنگ زیب ولد رشید و سعد الله خان
اعتماد الدوله را مع جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده
بی نیل مقصود و بکمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به تسویل خیال محال
اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و مبارزه
آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سائر اولاد خود بکابل آمده بجان و جنان در
انگار [illegible] ساعی بود چون بعد از رفتن چنانکه رسوائی جهانیان و انگشت نمای
پیر و جوان [illegible] بودند مجدداً بچشمان آرزوها آتش تیز مغزی خام و پژوهش

انیکام دشوار و ناتمام نمود بمحض خبر آمدن ایشان بنا بر آنکه بحر زخار حمایت گروه لشکر قیامت آثار باعث

تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصر و تحکم نافذ این سپاه بیکران در سورش و این دریای بی پایان

در خروش نیاید بود بعد از آنکه مستیقن گردید که آشفتگی دماغی سعی تدبیر مرضی نیست که بسقمونیای شمشیر

علاج پذیرد و الی هندوستان لا محاله بمقتضای جهل مرکب از آن قبیح حالت خود را متنبه خواهد نمود کار عساکر

منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه سالار بسر کردگی فلان بیک براهنمائی عنایت الهی و پیشوائی

اقبال بیزوال شاهنشاهی بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شد سپه سالار نیز با امرا و عساکر

عراق و آذربایجان و شروان و قراباغ و چخور سعد و دار المرز قلمرو علی شکر و فارس و کوه گیلویه و کرمانات و سایر

عساکر نصرت توأمان متعاقب روانه شود الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت

در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران هر یک از عساکر در قطری از

اقطار آن میباشد و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام کرده شود میسر

نیست بقدر مدتیکه عساکر جمع نمایند حسب المقدور در بردن سینه و جبر و انداختن توپ یورش لشکر انبوه

حشر سعی نموده و تارخان و سایر مستحفظان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم گمنام

را آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم

افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بمضمون

حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیرة شهر آواره دشت وبال و نکال گشته با نهایت پریشانی

و کمال بیسامانی سالک طریق فرار گردیدند میباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد شکرانه این فتح

مبین سجدات شکر بتقدیم رساند **نامهٔ فتح که بعد از استیصال دار الشکوه**

نوشته شده آنکه سلطنت پناه فلان بمواهب رایات خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد

خوانان رموز صحیفه امکان و تماشائیان عجایب این هفت کرده آشیان ظاهر است که چراغی را که دست

حضرت عزت بالشانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه طینتان که ظلمه تیغ فروغ این چراغ اند

از پای نشیند و از گداختن سیه دیده و روغن دل حاسدان گزند نبیند و از مرات صافی و ضمیر

که مصقل حکمت بالغه جناب کبریائی گردانیده آن نموده باشد هر کس معارضه نماید بر آینه از راه نادانی

باخویشتن در مقام پرخاش و ستیز آمده باشد ...

۴۰

۴۱

در نوبت دوم مقاصد شمر ذوالفقار قندهار را آمده پایتخت ساخته متصدی بدنامی بر جبین احوال خود کشیده خائن و خاسر چون بخت سیاه خود بر گردیده آنگاه به تکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در سبب بید داد دیگر باره هوس آن معنی نموده دارا شکوه با تعیین خود که از سائر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت دستگاه امتیاز داشت با لشکری تمام و عدلی مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب قندهار فرستاده خائب و خاسر و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی چنان در نظر نکته دانان غریب و بعید نمود که بمفهوم من جرب المجرب حلت به الندامة از کار خود ملتفت نگردیده دیگر باره درصدد این امر مستبعد درآید فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود و این معنی را فوز عظیم شمرده در بردن نقب و حفر و سیبه و سائر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود قان بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفرشعار مقرر فرمودیم که برسم منقلای بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه درآورده در سد طریق و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار با سائر عساکر که بحر بیست پر جوش روانه شده اگر به محض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار ننموده باشند بمصقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گرداند و رایات نصرت انتظام نیز تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بدسگال بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن عدو مال شش ماه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و ذوالفقار خان بیگلربیگی و سائر غازیان ظفرنشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از ان بیعاقبتان را آواره دیار عدم میگردانیدند تا مدت شش ماه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر بیست بیکران و دریا بیست بی عدد و پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بیکار میبودند بعد از اصغای نوید ... لشکر ... است اثر بجمعیت تمام بود ... نموده از طلوع فجر تا زمان استوا

شمع بزم فلک چهارم برگون و بسط السما بائره جدال و قتال اشتعال شعله جهانسوز که قریب بیست هزار نفر از لشکر مدبران طعمه شعابیب تعب افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار بحر کردار گردیدند ناکامی گریختند بر از ننگ و نام باراد بار بر مطایای رهوائی بسته بشیوه نخست و رسم سابق آواره دشت فرار گشتند و نظر علیخان و قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول نموده جمعی کثیر از ان بیعاقبتان طعمه تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نمودند و فیل بنجیر فیل بند آورده تمام لعابات آن مدبعیت را آواره صحاری فرار وادبار نمودند لله الحمد والمنه که مجدداً فتحی چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر والا بمسامع سکان صوامع گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد مژده این فتح مبین سجدات شکر آلهی تقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید

فتحنامه که بعد از استیصال چغتائی نوشته

سلطنت پناه فلان شفقت شاهانه و مرحمت بینهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مشتمال بوده بداند که از روزیکه رائض قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما کشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد ثمر بشیرین حدیقه ما موست و از آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز روائح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانی از شمائم آن مشکین ست همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید با نتشار مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی بتشغل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود در آزار اند درین وقت که مقالید بست و درخشان غازیان ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده از گشایش ابواب معلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سائر حصون و قلاع آن حدود که هریک در متانت و حصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردیده و داهند وستان که با ممالک محروسه قرین توام زاده از صغای انجیر و فیلبند اندیشه نات و متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسد یکه

لازم تنظیم نظر خان بمغز بیماشند و زنگ زده ی کدرت شید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان و کنی

و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالاکلام بقصد استرداد دار القرار

مزبور روانه گردانید و چون در حلیمو رود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه مزبور حکم

بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا با سپاه خود مقرر فرمودیم که بیکی از ییلاقات

که در آن جمعیت مردم ایشان توان نمود رفته به تسمین دواب و آراستگی اسباب خود اشتغال نمایند تا حین

جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه

دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانه بست

گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد

داشت در بردن جر و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل جهد

مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندهار پای ثبات و قرار فشرده

هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن

حیات آن تیره کوکبان را بآتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه آثار

دوزخ شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان

در تحول و تبدل بود مضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین

در منازل و مضاجع کالفراش المبثوث مشغول خواب بد میگردانید تا آنکه سپاه نصرت

شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قوللر آقاسی بجمعیت و آراستگی که

خورشید را از کثرت و اثر دحام تابیدن بر کره زمین میسر نمیگردید و خورده بین از

ملاحظه آن سپاه تنگ از این ابیات مشغول بود **مثنوی** گرفته با اقبال

صاحبقران + زمین را سپاه آسمان را سنان + نه آن لشکر و نیزه و تیر بود + جهان نیستانی

پر از شیر بود + بدفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که سر آخور باشی

و نظر علیخان سر گروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصور جمعی

از سپاه تابع بنای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده با اموال و اسباب رعایا

و قرار دست درازی نموده باشند دلتقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر نمایند و بتقریب

آنخاقان مشارالیه و نظرعلیخان میر بوز با جمعی از غازیان ظفر توامان نفر موده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرشنگ با خنجرخان و الله‌قلیخان و قبادخان که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین داور رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات و قرار القوم باخراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع اینچنین فتحی متین مجال توقف در بست ندیده سالک طریق هزیمت گردید و امیراخوربلشی و نظرعلیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشعنان از دنبال و خان با وجود لان بیسازی قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلافی فئتین چند دفعه جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان بیرزا رعلانیه بار دو و خیام آن جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بداختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران مردافکن که روز هیجا را بوصل شاهدان رعنا ترجیح میدهند دست جرات از آستین جلادت براورده برانجم بی وجود حمله آور گردیدند و بفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین آنگروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورد ببال عجز و اضطرار در پرواز آمده هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند اورنگ زیب از ملاحظه آنحال در غرقاب اندیشه شآمت عاقبت و سوء مآل افتاده مخلصی بجز از شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد سجدات شکر تقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانند

رقمیکه بدولتخان در ایام محاصره قندهار نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات ...

۴۵

تنگ هستی بخته و از لیل و نهار در دو تخت برین حصار استوار آویخته نقش ابواب مغلقه این حصار را بدست
کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار
او گذاشته اند چنانچه گشائش دریچه ها بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده دران دو برین را برصدق
این معنی شاهدیست روشن و بر تافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر
برین مدعا دلیلیست مبرهن لله الحمد والمنه که این مفتاح جهانگشائی از آبای عظام و اسلاف کرام
دست بدست نواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بامیار
سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال و شمیم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره
بخت ظفر فرجام ما با دو دست تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی بر عالم در از ست و با وجود
نیروی سر پنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا و نیت معلای ما بمقتضا
عدالت کامله و مروت شامله بران مصروفست که مور ضعیفی بتغفلت پی سپر مراکب مواکب مسعود جنود
نامحدود نشده نخست برشحات زلال نصائح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه
و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه کشائیم که هر کسیکه
نمائی دیده بیدار خود را باین مامن جهانبان رساند از تصادم خلل و تعرض خواری و زلل مصئون
و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلا
اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور که عدالت پیشگان را زبان عیش و سرور و ظلم اندوز
را ظلمت شب دیجور ست دامان اعمال غبار آلود وبال و نکال نباشد لهذا در جنگ ابواب دولت و اعلام
فتح و نصرت بدان صوب در حرکت میباید تیره روزان بسته را که کواکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب
در محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلائق از زور بازو و شوکت و چیره دستی جنود فتح و
نصرت آگاهی فرمودیم و آنگروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی
و قفل زبان عجز اندودی و عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول
ننمودند تا آنکه بمقتضای داس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم
آن بنیان و افنا و اعدام آن گمگشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم
چنانچه حائل حکم ذاالاقتدار ما ان معلی گز یکی از محصورین و مقهورین ست مشعر و مما تقریر

بنمایاد ابواب انحصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر
بر آن قوم بیشتر باد راز گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از آن سیل بی امان و بیران و کاخ جرأت
و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار روانداز از شیوه ایمان و پیمان الا
و سلسله معلی ست اقتفا با آثار اسلاف الکرام بر ذمه همت عین فرض و فرض عین میدانیم که
آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم اگر گوش
هوش با صغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کارش به یورش منجر گشته عساکر
منصوره بمفحوای آن جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت
و انقیاد در آید باز ارادت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت پناه را بافسر انجاح مطالب و اسعاف
مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر و پروای معارج
سعادت جاوید در نظر داشته باشند بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه
آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران و هندوستان تواند بود ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر
آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لحقه بشمول عنایات خسروانه
فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر بکار آگاهان دانش منش و درست اندیشان نیکو روش
و ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را از گذشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام
را بر طره مفتول شاهدان چین و تتار و رایحه دمار دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا
وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بخیال دوراندیشان متعسر
احاطه تعداد آن بدستیار اعداد لاتتناهی متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در داشته
این جا رو دیوار استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا ست
و شهر فتح قلعه مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از
ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان اند بسامع پیر و جوان
رسیده خواهد بود پیداست که این توده خاک را که میانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند
در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار و سورش سیلاب بهار دم
مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون

۴۶

عنایت الهی این مشت گل نیروی آتش‌دستی و خانه‌برانداز جرأت سرشار غازیان نصرت شعار
که همگی نقد جان بر کف منت صید قربان اند و صدمات توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را
از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج خروج اخضر در دوران است از هم ریخته
و پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقین که طرفین
اطاعت و عصیان و توقع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را
بمأمن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیهٔ کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا تمهید عجز و استغاثه بی ثمر و نفعیه ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود

رقمی که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده

آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمهٔ همت
بادشاهان والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است
که رعایت احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان
نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و
راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر مترددین و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال
کسب معاش و سرانجام اسباب تعاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان
ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سرشت در لباس آدمیت و مردمی پایمال شنیعه کژدمی قیام
مینمایند و اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خریدار که سررشتهٔ شیرازهٔ رفاهیت
سکان هر دیار اند میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین رفته فرمانفرمای جانبین که حدیقه
پیرایان حدائق و چمن آرایان رضای خلق و خالق اند واجب و لازم است که اگر با بخود رأی و
خودسرای خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سر بالا کشد باره آمد و شد
خیراندیشان آن خار را بن افکنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد مبین این مدعا و ما حصل
این متمنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات
ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و مترددین
و تسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن ما جوج صفتان

۴۷

که در بندم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی نمایند فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال
ایشانرا عرضهٔ یغما و تاراج و ماء آبرویشان را بهباء منثورا نموده و بدین پیشهٔ ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته
سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب
صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیامده متعرض احوال ایشان نمیگردند و اگر چنانچه آن مفسد بد اختر
تنبیه نیافته مکرر ارتکاب این امر نماید مظنه است که مودی بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه
و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار خواهد بود مناسب شیمهٔ خیراندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آنگروه
مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود
و اگر از رهگذر بعد مسافت انجا ذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی جهت تنبیه آن ابلیس سیر
ثعالب خدیعت انجام این امر در مدت متمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم
جدائی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت والا آن طایفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر
نخواهند فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود دستیار آرای هستی و بود بجای یکدستی صنع ازل نشر الویه
کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آیت خورشید
و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر متمایز از هم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر
بیکران این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شقه لوای عساکر روز را بطلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام
سپاه شب را بکحلی نما نگلهای کواکب ثابت و سیاره مزین ست طوایف لاله و گل که پیادگان سر جلو بهارند
فوج فوج را لباسی جداگانه در بر و پیرایه خاص رونق افزای حسن منظر ست چون تأسی فرع باصل از
واجبات و تابع بودن جزو بکل از مفروضات میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری
جهانیان یک گل از آن باغ جنت نشان است مقرر فرمودیم که هر یک از بگلربگیان
و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان در هنگامه هیجا و زمان مقابله
اعدا که مردان را فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار مآرب ست از هم
ممتاز باشد بنابران شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمیکه مطرز بآیات مبینات
فتح و نصرت ست بآن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقمیکه بمیرزا مقیم کتابدار در ایلچیگری هندوستان شده

امر زا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه والوف نوازشات بادشاهانه عز افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از انجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی از بدو طلوع نیر جهانبانی و مبداء ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی حیز انجم ابد فروغ این دولت والا را از پرتو انوار مشکوة فیها مصباح برافروخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار بآتش بی امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی به میانجی مانعی بر روی منتسبان این دولت والا باز و دست اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت با ثمار حدایق مطالب و مآرب دراز میباشد و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان مازندران بهشت نشان که از سایر منتزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان امتیاز نمایان دارد و ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار دارا د عنان تاب عزیمت والا گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار گردیده چون اتحادیکه از لواحق مراسم بندگی از خدمت والا و درگاه معلی جدا گشته عریضه مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر بیضا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه مومی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت به زودی رخصت انصراف حاصل نموده روانه می شده باشد فیها والا اخبار صحت مزاج و حقایق سامی و دوستکامی جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن بادشاه والاجاه مومی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده نرم رو و خوش جلو با دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از انکه تحصیل نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد

رقم سیورغال محمد بیک اعتماد الدوله

چون قابلیت حصول استعداد او را در جنب آثار انظار و تربیت و جذب فواید عواید

۵۰

لهذا نهایت خاصیتی ست که پرتو مهر منیر مقتضای آن گل را در شاخ رنگین قیمت لعل و یاقوت را و صلب خاره
سنگین مینماید و همین حیثیت که انسان را از زمرهٔ امکان معشر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و
متاع لعل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ درایتش میسازد و نقد قابلیت گوهر شناس ست ورنه در گره
قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین نهانیاست که طراز نده پیرایهٔ وجود در انتظار جهش
نشسته و در کارخانهٔ امکان تاثیر فاعل بی شایستگی مادهٔ قابل تا رشته بی پود خیال الوان
رفیع الارکان بر یک رو ان سود نیست بیسود اگر آئینهٔ قابلیت نباشد صیقل مقبول طبع جلوهٔ ظهور
نمینماید و اگر مرآت آگاهی واسطه نگردد حسن و قوع تمثال نقاب حجاب از چهرهٔ ظهور نمیگشاید نسیم بهار را
از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر ست و عینک را از مین صفای طینت رتبه
تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همایون ما که چون تابش
آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام ست بمقتضای اَلنَّاسُ مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ بعضی از بندگان را العلت قابلیت مواد و حصول استعداد در رتبهٔ والای
قرب سرفراز میسازد و پایهٔ قدرش را از اکفا و امثال می افزاید و مصداق این کلام معجز
این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران
گشته یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمغناطیس حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار
مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور که بکاوش اندیشهٔ آن اخلاص نشان از
معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردیده معادن طلا و نقره ملک ایرانست
که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار لی عنقا تا الی حال وجود کیمیایی بود و صورت
وقوع آن در آئینهٔ احتمال نیز بدنشواری چهره نمینمود در عهد وزارت و ایام کفایت مدار رفیع پایه مومی الیه مسمی بجای
اسم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازهٔ ظهور این امر غریب از حد و در روم تا دربند
فرهنگ رسید و باز امثال این خدمت بسگالی و درست خیالی مومی الیه را مجدداً منظور انظار
احسان و الطاف بیپایان فرمودیم

رقیمیکه درباب طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده

آنکه مولانا محمد محسن بعنایت بیکران
خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر هر جزئی بازای انعام منعم و جوب تیان تحمید در

٥١

در خور اکرام مکرم میباشد چنانچه هر جزئی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد کائنات مرآت
تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این معنی است از روی حدود و ام هیچ گردان چون آفتاب عالمتاب
سن است که سرگرم این رز و واز ذکر مدام در بابید است که سر رشته این جست و جوست و از
قرار بر گروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق باعطای گوهر گرانبهای مذهب حق ائمه اثنا عشر
فرمانروائی اولوالعزم بشر که عمده عطایا و زبده مزایا بخشنده عطیاتست اختصاص یافته باشند
رعایت این معنی بیش از دیگران لازم و مراعات آن فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا
و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الاداء میباشند بر واقفان رموز عرفان و عارفان
معارج ایقان نیز در مذهب بیداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و عین فرض است که
معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند ولله الحمد والمنة
که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اشتهار بهارستان جاه و جلال پیوسته
معاونت و تایید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان در اعلاء امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر
اصابت اثر میباشد و در بیوقت که تقویت امر امم و استحصال انتظام سلسله ایام رجحان دارد مطمح نظر
و مرکوز خاطر معلی آنست که گاهی بنماز جماعت که در حقیقت ادای این واجبی است بشهادت عدل مومنین
قیام نماید میباید که چون بر مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امیدواری روانه درگاه جهان
پناه شده تقدیم این امر شریف که در حقیقت استرضای دیان نزدیک عبادت و معیت عمده عبادات
و خلاصه طاعات داند

رقیمه که بجهت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته

شده آنکه بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که فلک را از لباس
اطلس در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر بمقتضای حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد
کائنات و هر جزئی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود
نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان موز
انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشن گشته گردد همگی فراخور سرمایه که از
انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و بی آرام این جستجو بند خورشید را
نعل در آتش که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر مدرار ز بهار ریرا

پای تردد از قطره زدن ابله دار است که عرایان تنان اغصان اشجار را بخلاع زنگارنگ نوروزی رساند و ظهور این معنی و حصول این مدعی در باد شاهان عالیشان و خسروان نافذ فرمان که مثل حضرت پروردگار روافتاب فلک اعتبار اند از سایر افراد کاینات بیشتر توانند بود که ظلال مرحمت و مکارم اشخاص را شامل و مراتب متابعت ذات کار ایست متحتم و چنانچه قابلیت مواد و رسانی استعداد و استحقاق شایان عنایات و افزایش می باشد شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان عالیشان میگردد لهذا بنابر اخلاص و بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی که مشمول عنایات شاهانه و سرمایه از الطاف پادشاهانه شامل حال فرخنده مال مشار الیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مواد پنج دست از ابواب پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشار الیه شفقت و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام برقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان بیوتات هر ساله واصل ساخته در عهده شناسند

رقمی که جهت خلعت میرزا محمد شفیع منجم نوشته

چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری یعنی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان از قدر اول فلک الافلاک برتری و ماه زایدالنور کمال شان در نصف النهار بلند اختری است در دیده رصد بندان فلک دانش و مجسطی گشایان بوجهی خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان می نمایند و چنانچه آفتاب جهانتاب صدرنشینان مکامن اکمام بوستانی و از آنچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را باثواب مختلفه و پیرایهای مسکنته الفوایح انگشت نمای شاخسار و صاحب اعتبار دار الاشتهار قلم و نوبهار میسازد برذمت همت حق شناس نیز واجب و لازم است که رعایت حال جمعی که خبر باشناد دیده اخلاص و بندگی را منتظر الارتفاع آفتاب جهانتاب جود و افر الجود نواب همایون ما نموده باشند نماییم لهذا در نیوقت بنابر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه اثواب پوشیده بروز تحویل بانوادت پناه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم

رقم سیورغال طبیبی

چون حکیم علی الاطلاق کاینات معالج ابدان امراض و شهوات که اوزده دست ... انواع حیوان و عروق ... اشجار و اغصان

... ساحت دریافت ... شناخت و رسیدن رتبت و رسانیدن ... و کاست از روز ... شخص

دولت ... سلطنت را باین حسن ... نواب همایون ما داده و بنای اصلاح مزاج فاسد

... ما ... ضمیر معلا آنست که ...

... باشند مشمول عواطف شاهانه

... خسروانه فرمائیم لهذا اشفاق شاهانه شامل حال فلان شد دیباجه رقم

چون خاطر دریا مقاطر سلاطین ... که مجمع البحرین مروت و سخاوت و ...

... انتهای ... گوهر مقصود که

عبارت از تحصیل رضا ... باشد و نیل ... امر و اختطاف این کام ...

... که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن ... و

... ایشان به محک امتحان و قبول رسیده ... تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان

رعایا و برایا فسیح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان ... تعیین فرمودیم دیباچه رقم

چون آب و هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آنست

که ... خدمت ... بندگی ... کام مطلب

از ... حدیقه ... باشد لهذا

از ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت فرمودیم

دیباچه رقمی که جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

بر ضمیر ... خوانندگان نقوش حکمت این منطق پوشیده نیست که

... کار ... دیده ... صنعت گری نیست

چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت و ...

... کارگاه تدبیر کارکنان کارخانه تقدیر است

همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار

خاص ... شهریاران رفیع مقدار ... شد لله الحمد و المنة که از بد و خاص

... بلند ... تخت رفیع ... صاحبقرانی پیوسته این شیوه ...

منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از طبقه زمان لب امل قسریه
فراخور مراتب بخلاع کرنمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریف بکمند آس ایمر ورد
زمان جمع انصاف و دوران ابت دسترس مسابقه نسبت اسم نبیل و ذکر جمیل است لهذا درین وقت
بنابر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله محمد بیگ با لقابه لباس القاب عالی جاه
مسمی الیه اکه چسپان قامت قابلیت اوست طرز بطراز مخلص اشتباه عمده مقربان درگاه
فرموده مستوفیان صدار ارقام و احکام و فرامین و مناشیر و عنوانات آنها بقیت
و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصئون دانند

دیباچه رقمی بمیرزای وحید الزمانی نوشته

آنکه چون منهل عذب عنایت و شفقت
و چشمه بعار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول مآرب سبیل
و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل است و بموجب
زمال آمال اجلا صمدانی از زین مار متعین در نشو و نما و عروق و اغصان آن از
شرب این زلال کوثر مثال زمین پیما و آسمان سا میباشد لهذا رشحی از زین بحر بیپایان
و قطره ای از باران این سحاب نیسان صرف مزرعه امید فلان کردید از تاریخ فلان

دیباچه رقمی

آنکه حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق که انسان مبین را در شیمه منشی
رموزخوان غوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور نظر را در بیضه بیضی و قفص مشکی
قوت آسمان پروازی نیروی عرش تازی کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن
انواع بیحیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را
از رشته عدالت پادشاهان ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه
قدرت و کارخانه حکمت مانند اوتار یکه بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب محکم
است قماش الامی و دارائی و ملک آرای از رشته احسان سلاطین پریشان و تار احتیاج بند
صورت التیام یافته دارا که پادشاه کشور بدن فرمانفرمای معموره تن است اگر نسبت فیض
با جزای اعضای فرق و قدم یکسان نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد
از رمت انبار لشکر بیگانه امراض و علل معطل میگردد و اگر فت ... را مناس که فراش

ودلقسر ای سلطان دلست دست از کار کشد معاملات تعیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروا
اقالیم صورت که ملهم حقایق معنی بوده اند همواره تعمیر خاطر بندگان جانی نهاد و اخلاصمندان درست
اعتقاد کوشش میفرمایند و لله الحمد که از آنجا که از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته
منظور نظر عنایت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت خود و کسب استعداد از
آفتاب احسان و سحاب امتنان استضائت و استفاضه نمایند لهذا فلان را بزیور احسان سربلند

دیباچه رقعی نوشته

آنکه خسروان دانشیان و رموز خوانان لوح امکان که در دبستان وَ
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا منصب خلیفگی سرفراز اند بفحوای صدق انتمای مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ
فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ازین کتاب سماوی رموز اسرار سربسته میخوانند و غوامض این مشکلات
را بواجبی میدانند چه خوانای این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری است حضور
معلومات در دیده تحقیق ضروری میباشد از قسمت عدالت معدل روح و منبسط بودن
آن در اعضای کالبد بیک نسبت معلوم است که احسان و الطاف شاهان نظر بکارکنان
و بندگان نیز عام میباشد و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت است ظاهر میگردد که
ریاست عامه نیروی ضعیف نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری
بر یک قرار است بیقراری پرستاران سبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که نشست سطر
خوانای این صحیفه قدرتست پیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم
ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس با مرئوس پیدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد انفاس
پرورش احوال خدمتگاران مرایای ضمائر خسروان هویداست و لله الحمد و المنه که از بدو
جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای آنکار بر وساده عظمت و اجلال همگی همت والانهمت
مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان پیشگاه عموماً و بار یافتگان بزم قرب
خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ و بهره مند گردند لهذا خاطر شفقت مظاهر بانه
درباره فلان تعین فرمودیم

دیباچه رقعیکه جهت وزارت شخصی نوشته

آنکه از روزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود ذرات حیات بقیام بندگی و
سجود از عیان یکتائی ملک منان اشتغال نموده از طلوع بندگی ملوک اطاعت برگزین

۵۵

دارند عادت عدالت عادل مطلق بران نحو جریان یافته که افراد متکثرة الشان را برشته اطاعت

پادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد بسته ... نزدیک گرداند لهذا بر ذمت همت پادشاهان ... لازم ...

کامل الصفات ... لازم که بجهت ... که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیروی کاردانی

ایشان منتظم و شمل جمعیت ایشان ملتئم باشد و چون ... کاردانی ... فلان اصلح و لایق ... ست شمه از عنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده

دیباچه رقعی

چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اخلاط اربعه اسطقسات ... و اعضاء رئیسه موالید ... کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان ... را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط اجزای ابدان ... گشته ... این پیشکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه ... حرارت غریزی کسی که مدبر امور بدن و طبیب این معموره تن ست از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دلی ... میباشد همچنین رعایت مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت و فضیلت گشته ربان دانان طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناس واجب و لازم و فرض و متحتم ست

دیباچه رقعی

فلان بداند که چون هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد که بدولت اتیان بدان از عهده ... شکرگزاری برآمدن برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت از آنست که بموجب محامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرای معین محامد خالق ظروف و ظروف ... ازین جدول صوت و حرف چمن عبودیت را سرسبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را ... از درهم و دینار در دامان ... خاک مذلت بردارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت والای سلطنت جهانبانی ...

...سیوالی است که همه اوقات از ... و ضعفا و فقرا و ... تا ...
...ده در کمال ... بیداری ... بار ... اشتغال نمایند ... رعایا را قدرت آن
...ست که مطالب خود را بواسطه ... و محاکمه ... قاصی بلاد ممالک محروسه باشند
...به عرض رسانید ... انجمن عدالت استدعا توانند ... لهذا ... سهولت ...
...ن ام ... اهم مقرر فرمودیم

رقیمه که جهت اجرای آب و سیورغال

...محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته

دهقان گشت زار وجود کائنات
...غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او اخضر و نهال زبان
...ثمار رنگین شکر و سپاس بارورست از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث ...
...ران حدائق سفید و سیاه است چراغی در راه تفکر اهل ... افروخته و جهانیان
...جهی راه و رسم آبادی آموخته که با حیای ... همکاری ...
عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس عیسی است هم چو ... زلال افرو...
و هم ذخایر مثوبات اخروی اند و زند و از انجا که احتیاج غذا افراد انسان بل انواع حیوان
...ا با استراک حاصل و اقدام برین امر حمایت شحنه عدالت سلاطین با تمکین مشکلست در حقیقت
اشتغال ... ستوده حراست اقلیم وجود بهر دحیاتی از آفت و بلیه بر عدالت ...
... است و چنانچه مشتغلان این شغل ... را در القای ذکر جمیل خسروان گردون
... حقی ثابت بیباشد بر ذمت همت پادشاهان الاشان نیز واجب و لازم است
در مقام پاداش در آینده تلافی این نیکوبندگی بر وجه احسن نمایند بتخصیص در صورتیکه حسن خدمت
وصادق نیت موروثی و تکسبی نیز علاوه آن شده باشد

رقیمه که جهت وزارت

مرحوم میرزا مهدی نوشته

و زیر دیوان ارایش انجمن آن ... کل شیء ...
... صاحب ... نستور ... ان فی ذلک لآیات لأولی النهی که طومار بندهای ...
... آفتاب ماه نهاده و دفتر وجود را با فراد مکونات ترتیب ... از روز ... فرمان
... منشور ... جهانبانی ... طغرای ... عزارت ... بعد ... فرموده
... و ... شخص ... سامی ...

٥٧

نالاو جملگی نیت اهلیا سفر و معطوف آنست که جمیع اخبار نیکو کاران و بکلیت ان خلاص اما ان که جمال نخرفال

بلغنیو معکفویه برادرانش کمال و حلی فضل [illegible] اشمال و اقوال [illegible] لطف و احسان

ممتاز ساخته مناصب و مراتب حمیده از نقبا و اعظم [illegible] و معالی نمقال [illegible] سادات با اقبال پناه

نجابت و ایت ابو عظمت [illegible] مستعطف [illegible] حقایق و معارف آگاه عالیجاه [illegible] السادات العظام و سلاله

الائمه الکرام اعمال الدوله العالیه العلیه استحقاقیه سمیا للسیادة و للوزارة النجابة والنقابة والافادة والفضیلة والا

میر ابو مهدی که در خاطر ش گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت با تمام علوم عقلیه و نقلیه شگفته و نهال طبع اش بانوار کمالات

صوری و معنوی بارور است لهذا از ابتدای و ذیل منصب جلیل القدر رفیع الشان و امر الای منیع الارکان وزارت دیوان

[illegible] من حیث الاستقلال و الانفراد با سومات و حق القرار و تنبکات جمیع ما یتعلق بهذا الامر به تبدیل که در وجه محمد [illegible]

ان اعلی مقرر بود سیادت و وزارت اقبال پناه عالیجاه مشار الیه شفقت فرموده ایم که کما ینبغی با مر مزبور

اقدام نماید مستوفیان عظام کرام و لواعلی حکم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده رسومات

[illegible] عالیجاه مومی الیه را نوشته اسناد و نوشتجات دیوانی و آنچه رتق و فتق آن عز بر

دیوان اعلی تعلق [illegible] و مهر عالیجاه مومی الیه که آئینه مقرون بصلاح دولت ابد مقرون خواهد بود بیرون روند ۵۸

و در عهده شناسند رقیمه کریمه بجمله نوشته شد آنکه سیادت ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه معدلت و نصفت

انتما عمده السادات و نجبا الکرام نظام السیادة والنجابة والدیانة والمعدلت مهر جمله خانه دل اخلاص منزل

پیوسته بضیای آفتاب بدیع الاشراق عنایت اقبال پادشاهانه که در وسط السماء ترائید و ترقی نشر فرموده

مینماید روشن و حدیقه بندگی یکجهتی را بشحات سحائب الطاف پادشاهانه که از بحر ذخار سلطنت ابد مدت

مایه بر میدارد گلشن داشته بداند که عریضه اخلاص مضمون دعیه یکجهتی مشحون که در موقت با ارسال آن خود را

در سلک بار یافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منخرط و منسلک گردانیده بود منظر کیمیا اثر

رسیده خدمات آن قرین بندگی آئین بمنصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انتظار دریا و الا و ضمیر منیر

خورشید ضیا گردیده بود مستنیر با نوار ملاحظه و مستفیض بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی

دثار و کافه فرق ناجیه اثنا عشریه مراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای الامور

مرهونة باوقاتها [illegible] متوقع [illegible] بود چون خلوص و صفا [illegible] سلاطین صداقت آئین

[illegible] خلافت [illegible] مذهب [illegible]

از شرح و بیان مستغنی است اراده جامعه ولایت طبع معلی متعلق بدان میباشد که صیت این اتحاد و توحید اتفاق [illegible] بلند آوازه گشته
زیاده از پیش دوستی عزت [illegible] انتساب اهالی منسوبان این سلسله علیه [illegible] گردد
و تبلیغ [illegible] در عهد [illegible] مقرب الحضرت العلیه العالیه [illegible] قدیم میرزا ابراهیم کتابدار [illegible] و مقرب الحضرت
[illegible] تا حین [illegible] و از [illegible] جلی الشان واجب الاذعان معروض نمود که [illegible] قیام نموده [illegible] چون
آن سیادت و ایالت پناه شایعه است که از آستان فلک بنیان جهت خدمت [illegible] قران [illegible] گردد دیبا
که شاهد فرمان را با اتفاق مقرب الحضرت مزبور در محل اظهار و اعلان [illegible] اگر عهد و زمانه والا
و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام مهام لازم باشد بوقت عرض رسانند که [illegible]
امر فرمائیم بندگان منسوبان نید دولت ابد مدت دران باب تقدیم رسانند خلاصه بندگی [illegible]
شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی خود را بیشتر از پیشتر منصه ظهور رسانند [illegible]
که زیور قبول و حصول تجلی گردد

59

رقیمه که [illegible] سلطان [illegible] در ایلچیگری هند نوشته

آنکه امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بیغایت [illegible] مقرب [illegible] پناه
پادشاهانه مفتخر و سرفراز و ممتاز بوده بداند که درین وقت مصحوب عزت و معالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان
و آستان خلایق امیدگاه شاهنشاهی خوشنودی از الطاف پادشاه الاجاه گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود و درینگامیکه گلهای
کامجوئی و کامرانی در بوستان [illegible] خاقانی بریزش سحاب عنایت [illegible] شگفته و گرد و غبار [illegible]
نسائم الطاف [illegible] و [illegible] اطراف در دربار جاه و جلال عرش آستان سلاطین با تمکین در محفل بهشت شامل مانند ساغر
بخدمت در دور [illegible] بنظر کیمیا اثر رسید برگ بار که بدفعات رسا یافته بتخصیص [illegible] جامه [illegible] بهار دار الخلد
بزم ارم نشان سرسبز و ریان گردید بنا بر عنایات شاهانه در باره آن غلام زاده [illegible] فاخره پوشیده مصحوب نعمت [illegible]
پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه [illegible] الاه کامیاب [illegible] بر مراتب
یکجهتی و یگانگی تقریر نموده اند که [illegible] سال [illegible] سبزان [illegible] آوری شگفته و خندان [illegible]
بوستان سرا خلط همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد و ابواب [illegible] یگانگی [illegible] آنچه از انها [illegible]
مقصود [illegible] خاطر والا آن پادشاه جم اقتدار رسالت شعار رسیده اطلاع بوده باشد [illegible] عرض [illegible]
بندگان درگاه گردون [illegible] بارسال آن [illegible] خورشید ماثر اعلیحضرت پادشاه گردون
[illegible] سیادت و ایالت و شوکت پناه فاضل خان [illegible]

بواجبی ظاهر است که درجنگ ... [illegible] ... آمد

بغرض ... شده استدعای رخصت ... [illegible] ... چون در لوحت ... اکرم

تفار رانع وحول شاید مشمول ... اجابت قبول ... [illegible] ... الله تعالی

العیار ... [illegible] ... مود ... شگفته ... الاقران ...

مرعی ... مطاع لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوالاحترام

ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشارالیه نشده او را در کمال رفاه حال بمقر اقبال

بانتسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه

از بارگاه ... [illegible] ... از بزم ... رخصت ... از مجلس خلد آیین مهجور گشته بمیامن الطاف

... فتوحات بی پایان قرین اولیای دولت قاهره شد و آن فدوی خالص

... شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن میگردد

... [illegible] ... و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و ابهت و جلالت

اکتناه عالیجاه عمدة الولاة سو المنتجبه نظام الجلالة والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمان فرمای

ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان

فردوس مکان علیین آشیان ... وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال ... سپاه گردون

بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور ... سطوت آن سلطان

ظفر توامان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه جسور و تشابک اشجار و آجام

و تضایق ممر و مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن ... غفران

پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرمانی او منقطع و منقلع نشده

بود در زمان دارائی و جهان آرائی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق سالک

طریق استکبار و اقتدار بوده و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون از سپاه نصرت پناه منکوب

و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس متشبث میبوده در

اوقات ... قائد ... استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی در آمد

... گرجستان ... امان ... در سلک بندگان آستان ...

احراز سعادت بندگی می باید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت ذات
ستوده صفات کامل الشجاعات اعلی حضرت بادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد و آن خلاصه زاده
نیز مهمیست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده چون رو در قدم اشرف
انصاف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد دیباجه رقمی از نا...

از روز یکه دستور دیوان کن فکان منشیر امور دوار و از زبان منشور فرمانفرمای نواب همایون را طغرای
غرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجوئی را که جمع آن عمر دوام
و خرجه العیش مدام است باسم پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست که جمعی از بندگان
که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و نیکو خدمتی مطرز باشد از اکفا و امثال آن برگزیده
من الاقران و الاشباه با رجاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم مصداق انیمال صورت
احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان ... رقمی که جهت مرسوم خود نوشته

چون اراضی طینت غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاصیتست ... امید عنا...
دیدگان دران خاک مراد برشحات سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند میگردد لهذا
شمه از شفقت بیغایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال کمترین غلامان آستان والاشان مجلس
مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان دیباجه رقمی در باب تفنگچی

اقاسی گری یوزداق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر همایون و علامت
درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که جهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارهای ضرور
جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده باحسن وجهی درین آستان ملک پاسبان درگاه خلایق
پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و ذره
عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از ابتدای فلان

دیباجه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته

چون از روز یکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق الغنان فعال من یشاء منشور جهانگشای نواب همایون
را طغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که
مستحقان نعمت ... عدالت شامله نواخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرتو ضمیر

۶۱

۶۲

آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب
شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده و دست تعدی اقویا از گریبان موفین و ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور
از صفحه روزگار نوردیده باشد و مشیت این امر و سرانجام وقوع این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصی است که
بصفت شعور و تمیز و دارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است که از بنا
اکتساب با صلاح انجام مهمات حد مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت
پادشاهانه شامل و کافل آمال و آمانی آن رفعت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدا فلان **دیباچه رقمی در**
صدارت میرزا مهدی بیک آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر
آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف
صافی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مامول موقوف
بر آنست که زمام مهام امور شرعیه بکف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت
دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است
دیباچه رقمی سردار علی بیک آنکه لشکر آرای سپاه یار شهود و حافظ ثغور کشور وجود
که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بمیمن محافظتش از دست انداز و تاراج گران قفا مصون و محروس
است از روزیکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر
والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دوام دولت
ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان را که
بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در سر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بنظم مهام
احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلان است **دیباچه رقمی**
آقاسی باشیگری آنکه برای کسیکه در بستان تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم و ابر مطیر
احسان در چهار فصل سرسبز و ریان است توقف دارد چندین از گلهای کام و اثمار الوان مرام بسته آماده و مهیا میباشند
و از خوب و خوشگوار میوه محصول مطلب متمتع و بهره مند شده از چمن همیشه بهار خلد عنوان او وقت خوش که هر برگی از آن آئینه
تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام خواستن بمقتضای آنکه ما دائم با کوره مطلب زرشاخسار نهال
می چینند بنابرین خردمندان دانش پژوه کوشش نمیستانند که ... پرورده

٦٣

این گلستان باشد اسباب حصول تا غایت حاصلست لهذا بنا بر قدامت خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان

رقمیکه میرزا صدر الدین محمد مستوفی الملک نوشته

آنکه از روزیکه مستوفی دیوان قضا توقیع الملک تمن تشاء فرمانفرمای انام را در مفرده خلود دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما ابواب جمع نموده و شیرازه احوال کافه برایا را بانجوان افضال و انعام حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کارشناسان را که بزیور راستی و درستی قلمی محلی بوده خدمت ایشان را با عنایت بمنصه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرفراز فرمائیم لهذا

دیباچه رقمی آنکه ناظم نقعه رفیعه سبع شداد و منظور آبای ایاد عباد از روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا نهمت علیا مصروف و معطوف بر آنست که بفحوای ان اخبری الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمیکه از سلاله خاندان طیبین و طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرفراز فرمائیم

دیباچه جمشید خان قولر آقاسی آنکه ظلیت حضرت آفریدگار و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان و شیرازه امور بندگان بسبب تعیین جمعی از یکجهتان فدوی شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده درینوقت بنا بر حسن خدمات و بندگی فلان

دیباچه رقمی باغورلو خان ایشک آقاسی آنکه چون از روزیکه سحاب مطیر عالمگیر سلطنت والا گوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد پیوند از افق جهانگشائی و جهانداری نور افشان و تابانست از ریزش این ابر گوهر بار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز و ریان میباشد و سالکان طریقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد

حوت خشک اثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل المفر اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا ابنا بر حسن خدمات و صدق بندگی آبا و اجداد فلان **دیباچه رقمی بزمان سلطان حاکم بحرین**

از روز که گوهر آبدار خلافت و بختیاری و درّ آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش در مشیمهٔ سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فر بانزوائی نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را منظور انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و سداد آراستگی اتصاف داشته باشند در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا **دیباچه رقمی** چون ذات کامل الصفات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب بفحوای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای انمعنی گوهر قابلیت خانه زادان صفا خلوص نیت و صفای طویت را بفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته آمیگردانند که خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک نامحصور توانند نمود و صور انتقال از آئینه احوال فلان حلو نمود و پیدائی بود دارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انواع عنایات گردید مرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا **دیباچه رقمی در نظارت بقعه نجف** از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانه امکان منظور جهان و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت جمان گلشن وسیع الفضای ایران که خیر البقاع لقب دارد در ظل معلی بالاپیچه لوای اقبال نواب همایون ما بهاء ضیا کرامت فرموده همواره همت والا و جملگی نهمت معلی مصروف بر آنست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خدا آگاه بمیمن معماری عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد لهذا **دیباچه رقمی در صدارت نهر ابو صالح صدر ممالک** صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم فان الجنة هی المأوی که ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش بکشور مشهود روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بتیابانه گرد آیند بزلال کوثر نهال آیات با هرات قرآنی

از غصن ثمرات قلوب دل مردگان را بآن مختلفه بمحوای آنچه انزل من السماء ماءً فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده از نهر آتی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بحدائق قلوب ارباب عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اعمال را بمقتضای حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و از انجا که نواب کامیاب همایون ما نور آن آفتاب پرتو آن چراغ اند و امر و زحراست و محافظت مدینه الاسلام ملت بیضا دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی می‌نماید به نواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مسطح ضمیر منیر ملکوتی اقتباس آن است که دار الملک شرع نور و دین مطهر از جهت انداز مخالفت و نافرمانی مصون و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف بر آن است که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال وجود شان از آن روضه دار المنشعب بوده از آب هوای شریعت پرور نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان درین دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خدا شناسی همگی اوقات خود را وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال صورت حال فلانست که مستحق فیضی

بمیرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق پادشاه و دانا با

که هر برگی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته پرده‌های دیده بینا را جهت پاکی چشمه آب تطهیر نموده و ابهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بسبابه حکمت کامله و مجمل علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده این نوع گرامی را از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش و نفخت فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی سلاطین ذیشان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بر چهره ایشان گشوده و از نیست که خواقین صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته نوشدارو عنایت کامله سهو المزاج اصلاح کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص کیشان دل جهد مبذول مینمایند و بحمد الله و المنه که نواب همایون ما از آغاز طلوع تا باشیر خورشید دولت و تنفس انفاس عیسوی

خواص صبح سلطنت تربات اکبر عنایت از اسموم هموم از قلوب خاص و عوام میفلند و از ین قانون حکمت

پیوسته بملاحظه نزه الساعة الطاف و احسان منفرمایند لهذا دیباچه رقمی جلوس

ثانی و تغیر لقب اسم شاهی آنکه فلان بتوجهات شاهانه سرفراز گشته بداند که چون

سنت سنیه طریقه مرضیه سلاطین جم آیین این سلسله آن بوده که در حین جلوس اورنگ سلطنت الاولیکا

بر چار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوان است لباس نام

نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند و این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان بنیان

مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب ببرج حمل تحویل نموده ابواب شگفتگی و انبساط بر روی

خلوت نشینان اکنان و اکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست

و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اشمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق

بروز و ظهور گذارند جلوه ظهور نموده پیرایه نام نامی الطراز سلیمانی مطرز گردیده و روشن منابر

دو وجوه دنانیر باین نام نامی زیب بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا بعهده اهتمام فلان

شد دیباچه که بر صور عبدالرحمن **فارسی نوشته شد** اصطرلاب دیده بینا که نسج

عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طائر آسمان پرواز نسرین و ام راه گیر ارتفاع نیرین است از

از غوغای صدای گرهی صورتهای این کاخ صورنگار که بنوای سبوح قدوس در رقص اند

در تقبیه تواری حیرت خزیده و مردمک جهان نوروش که در میدان مسابقت عرش تاز

میباشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام دماغ که بداهت توام زادن ابکار افکار

ملکه بود از زادن یم مضمونیکه قابل تحریر صحیفه ثناگستری تواند بود سترون و الس منفعل

و شهپر پرواز قفس زادگان باقی البال بود چون عضاده اصطرلاب لنگ نشست فرس طبع جواد

در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدان منجمد و ز روخور شید و ماه عقل و خرد را در دبستان

جهل مرکب نمودگرم شب افروز عقل بلند خرامرا بر فراز کرسی خیال باین در از دستی نخجه و اقتدار از

چیدن گلهای ثناکه شایسته سر سخن کتاب باشد کوتاه ولی قوت و مردم پایه مقیاس

آسمان پیمای اندیشه چون تقبیه لعبه محصور بخواب گران جهار پهلوی نگاه حیرت بر عرش اعظم را در مقام فرد

علت ذات انجذاب از پهلو نشینی ذات الکرسی مهمل و ماکیان آسمان آشیان و بچه انجم بلندپروازی از

۶۶

صدای رعد طنطنهٔ عظمت جلال تی رانایزال فانسد با طلعت حوزا گوهر شبچراغ کم کیانی چون جنوح کار
بازیچهٔ بی اعتباری رو نهد را از شرم احتجاب بکار برده عینین جبین شرمناک غرق زیر ریز نوای ناخن شغرای
جلال فوقی خیال که قماش پای انداز بیانش گوئیا گرنیان پال پریست چون جاثل راس الغول
باسرگردانی همکجا و منغرخرد که پرکار و در فن دقیقه یابی بر ربایندگان قصبت السبق مسلم الثبوتی سوار
در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون ستارسنگساران تنگ حوصله کاده است خورشید که
سر نخوت بیش را از نشت کلاه اطلس گلدوز افلاک تنگ بر جامهٔ زربفت فراخ دامن فروش
بطانه سطح ظاهر کرهٔ خاک بد قماش تنگست ربع مسکون را بدیدهٔ سیرچشمی استغنا در قبضهٔ تصرف
اسکندر و دارا چون خشت قمار در دست قمار باز باخته می بیند و گلهای گلشن شهر را که از آن خود است
بدامن افشانی بی نیازی از بار بخته بدست خواهش نمی چینند در مجلس بار رود بار عرض نیاز گفتار
بحر آنکه سپین نورانی بر خاک مذلت مالد جز فی بر لب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال
سر بالا کردن ندارد قهقههٔ خندهٔ صبح که در حقیقت صدای سفینهٔ مهرهٔ آفتاب گیهان نورد است چون نالهٔ دری
پینه الکن از لب نمی آید و کف الخضیب اثر بیم آنکه در اثنای ادای حمد و توقیع تحریر بحمه زده
سعی رنگین ناخن زرد گرد و حنا از دست نمی شاید شسته گردد و از شرم زیر خون
کامب عقوا پیوسته در مهر ترد و دو شیرگان کواعب انجم را که بالانشینان بزم برتری اند
حره بستی حیرتن مشوق ازل چون محجره سر در زیر دارد در هر گاه زمینیان و آسمانیان را از
و نشت شوای محمدت سگالی و صعوبت راه حصول رخصت ضعیف نالی دست و دل از کار
رفته و ...دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در خیال من قاصر بیان که در حجرهٔ بدر
تحصیل کمال و مکتب ترقی و انتقال قفل ابجد نو آموز هنوز بر زبان و در من ناروانی طبع حرف علم
روز الست اذکری که عقد گوهر سخن میدارد و به زبان مسطر که اقدام جوهر خامهٔ آن را میشمارد
چگونه آن امکان ثنای خالق انس جان بر آیم و بمحفل انکه عروس سخن را البسه زرد بتدبیه خراسان
منگل... استعاره توام آراست در دبستان خوشه ستانی مرصع خوانی ما منطق نتیجه خود وا
و اداب انی آنکه آسیاب این دریای شرف بافواه دانسته نون دوات و جوب قلم بنهایتم و من
محیط بی انتهاکه مو خشتم بساحل نرسید فرسوده شناسست بخوش تمام مرتبا بلاغت

خاتم رسل و مقصود کل اهل بیت اطهار آن سرور مختار خصوصا امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین قاتل

المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین تا رسل جو بیم و با قدام عذر لنگ

راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رشد پناه سالکان دانش مجسطی گشایان سوز پیش مخفی و مستور نماند

که چون چهان جلیس آستانه عبد الرحمان را در بست و گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سرا محکم بنای امکان

و قصر مربع اساس آسیجان بنا بر اذعان پسندیدگان و پسند مشکل پسندان خلق تام میباشد آب زندگانی

احیا از رجا مسار عدم بدلوش که بر چرخ افلاک بسته بر می آید و گرهی که از کمر ند چشم بد بین بکار رفتی افتد

بناخن سیر ش که آویزه این هیکل ست میگشاید مشت سینه که اکب که دران مجم ست وقع صاف

علی الکمال میشود و بعنان داری مسک الاعنه اش توسن مراد چون اسپ خوش عنان بکام

هر کس میدود و تمنایش پاسبان گنج مطالب کلک شب زنده دارش حارس آرب ست کشیدن

دامن وصل گران بها در کف میزانش نهاده و سنبله اش بدهقان این کشت زار خرمن خرمن

حاصل داده طالع مردمان را از وتا ثیر نقش اوتاد حاصل نه با استمداد تاثیرات این موثرات زنگ ریاس از

چهره آئینه مراد زائل ست لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این القاع در سگالش این امر داعیان

اجتهاد بر میان استوار طلب توفیق از محول اللیل و النهار مینماید که مشاطگی این عروس با نیکه در نحوه

دیده وران مشکل پسند باشد نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد انمد عا گشاید و هو میسر کل

مامول و متمم کل مطلوب بر بنیه الحصول دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته

الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة حظا وافرا وخلقه

جمیع ثابت ست برای خدا اینکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار و آفرید

فی الاوطان الکرائم لیسی و الصحف مجاورا و مسافرا و صیره

در وطنهای کبنا بها و خطوط همسایه ای مقیم و سفر کننده و گردانید

منظور العیون الاعیان حین ما کان ناظرا او غیبه

پسندیده برای چشمهای سرداران وقتیکه شنوند بنده آن خط و بر گردانیده

عبا بستاره متلاطما و زاخرا او جب که من دیوان العطایا

در بای موج الخط را در حالیکه طپانچه زن لباطلب ست و اجب گرد برای آن خط از گنهری جود و بخشش

٦٩

مواجیبا و مرشوما و اثبت و رود موارد البساتین و فاح شموما

و رو یانند گلهای بهشت ... بوهای آن مزه دار و بو دار

اذا تکلم تکلم و بلغ فی تکلمه غایة القصوی و اذا سکت صمت و

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد و

من صمت نجا حرکات متحرکاته من اهتز از العشق مخفیه

هر که خموش شد نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق پنهان

من عیون الاغیار و المعنی العریان فی لباس استاره

از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پردهای

الکحلیة محجوب من رؤیة ذوی الابصار حبذا من صامت افحم مصاقع

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی ها زهی خاموش که خاموش کرد بلیغان

الخطباء بلسانه ناطقا و تبارک الله من ناطق عجز بسیره و تجلل من کان فی

خطیبان را بزبان خود در حالیکه گویاست و زهی گویا که عاجز کرد بسیر خود ... دست و پا ... آنکس که بود در

مضمار البیان سابقا علمه الله بالقلم عند کونه قاریا للاسحاء و ما لا

میدان بیان پیشی کنند آموخت آنرا خدا به قلم او وقت بودن خود خواننده و برای آفرینش انچه

یعلمه الا فاضل و رسم له من البیان ما قصر عن نیله باع ادراک الاواخر

نمیدانستند افاضل و نقش کرد برای آن از بیان انچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت متاخرین

و الاوائل صار برید الاحزان و مخزنا لرموزات القرآن یسجد له

و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه برای اشارات قرآن مجید و سجده میکنند برای آن

انظار الابیة الجامحة و ینزل له شوارد المعانی الطامحة سبحان الله

نظرها ... سرکش و فرود می آیند برای آن وحشیان معانی سرکش

... بر ... یعنی و غلطان را در حلقه صحبت وجوه زهره جبینان این نبرد و نیه

گلهای سرخ خالی ... گلعتان را در حدقه چشم دیده وران این رنگ بو سکه ...

زر و در سکه خانه اعتبار ازو تمام و لالی کلام ساده را از مرصع کاری احسن نظام ست در

٦٩

دار الضرب نفاذ فرمان تن طعن و تشبیهک سندان سپرده و انفاذ الفاظ و ادای کلمه شهادت
بسخت رویی پای ثبات فشرده گاهی دره ولتسری فرمان شاهان گرد جهان گردند و گاهی
در خرابه ترقیمه شکسته بسته حاجتمندان خزیده هم در کوی غزلیات نو غزالان بی ارو نزار و پا شکسته وهم در قطاع
قطعهای جریده و دولتمندان مسند نسخ فروتنی و تعلیق علاقه خودنمای درست نشسته طره لامش را
جا بر سر لعبتان فرنگستان مرغوله نوش را چون ماهی و والنون جا در میان دریای زنگ سواد کشور علم
و محرمان شهرستان انائی باد معمور و رازهای نهان و آشکار در پرده ته نمائی او مشهور است
در بوستان سخنوران فرقان نقشبندان دلباس ریحان عربی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس الف افلاطون
و ارسطو حکمت مبدا و معاد آموخته در هنگام زادن ازنار چون مسیح افصح سخن سرا گردیده و
گوهرهای معانی شنیدنی را بی ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیده در باغ ادب صاحب منصب هزاری
عیشش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین ماه دارنده و نادار بهم پیوسته نتیجه اشکال
اربعه امهات اسطقسات کار از ضرب منتجه ترتیب آبای سبعه علوی حاصل شده و بحروف بسته
بستگانه تهجی موسوم است چون دایه مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدائی
پیوسته محروم مانه بر درو چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر ست ثانی اثنین الفاظ گردیده چون میوه‌های
ترش و شیرین مزه معانی مکروه و مرغوبش وجه دیده بینائی را چشم بند و جراحت دلرا سنجند
و الفاظ فوقانی حروف منقوطه اش چون گره بر گوشه ابروی خوبان دلخواه و خاطر پسند هم
در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نما و هم در پرده ستر لیل ظلمانی دوری نغمه سرای دلهای
بسته را چون قفل ابجد از و گشاد و ابیات بیدروبندش مخازن جواهر مراد عجمیان
حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیده بنی آدم
اگر دوال دلالتش نمی‌گشت خم نساختی عارجان معارج مضامین قرآنی را صعود بر مصاعد ادراک
این مینوی معنوی و ملک دندانه سنیس کلید گشاد و نگشتی کلید وار زبان گویندگان راه گفتگوی [illegible] آشنا
بیگانه نگشودی پیوند ایشان چون عهد دست اندیشان سر رشته بر همی بسته و نقش [illegible]
گره بر زبر گرهی جا نشسته گاهی چون کاکل دلبران سر مشکین شدن [illegible] آه و زاری با خم چهره تابان
توبه نامه گناه است سر مکتوبات سر لوح قرآنی ای قزلباش نصرت تلاش گیتی فتحه

مقاردن و سپاه سیاه پوش عباسی لوری معرکه خلاف دلیر پرلرنه ناصر و معاودن

نزدیک سپاه سیاه پوش عباسی او در معرکه که الف از یک یک همه گرسد دگار

عیون عیناتی میدان سباقی طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار ایله

چشمه ها حروف عین آن خط در میدان سبقت بگردن پیچیدن و سخر کردن لهاما نند الف هزاران در زیر نقطه ها که یکعدد و ارصد هزار

باقلتمش و احیاد جیادی تنگ اوساط اتحادی میم امتیاز نیرله و اتمس

باستقرار و اطمینان بید و شده و گردنهای سپان انخطکه مصحا باشد و درمیان ها نهای آن با میم امتیاز سفته شده ای یکران ممتاز

مراکب طویل الاعناق الفاتی سپاه حروف الحیره اعلام فتح سلاطین گبی سربلند

واسبان دراز گردن الفهای آنخط و درمیان حرف مانند نیزه های نستیح پادشاهان سربلند

وحلقه دوایری عرض سطور طولنده طرف طریف حروف آوزره کمند حلقه لرنه مانند

حلقه دایره ها انخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان نادر حرف مانند کمند با حلقها

هدایتی گوزاچوب هر یانه باخمش تا آخر کار اللهی منظور ایمش و صحیفه عاقبت

های هدایت آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند گردد و خط عاقبت

بخیر الدوالدوتی مهر وار حصول و قبول ختمته ایمش خمیس جیش عالمستانی

بخیر شدن او دارنده مهر حصول و قبول با ختم رسید بنج لشکر عالم گیرے

وغرمرم جابانی سی ربع مسکونی فتح ایدث جنات ثمانیه گبی سکز بلوک آلوب ابجدی

بسیار فوج های انخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت هشت هشت شهر گذشته ابجد را

سردار ابدو ب عداد لاتناهی لشکر ننگ تحت تصرفنه کتورشش و مضامین فرامین

سردار کرده و عدد های بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونهاے فرمانهاے

والاسی فرقانی نی که گوکده ایکن دوارونک شانیه ایمش یره تیورمش قواعد ضوابطی

بلند قدر آسیرا که در آسمان بوده است آنها باشان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

تکمیل نتظم و منضبط و قلوب احادی افرادی بر برلرنه متعلق و مربوط سرمه سلیمانے

یک افراد و یک یک همه

سندن چشم سواد روشن و آب نهانی ظلماتیدن حدیقه بقای خضر سبز پوش معانی گلشن

دورمداتی ندات انکارگینی مقصود پرورجانی و دابری دلربالقده چشم نرگس چشم بتان قولشاق
حقتنک رعایت ایدب مخارج سرائی دوالان خانه لری براولان حریف لطی اوحاقلاشوب
جامه وجود کیده پیرکوکلکده یامشلر و سماع سماعنده اوغرشمشاق جابینده
درپس جامۀ هستی دریک پیراهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان در وقت وزیدن ازراه
استماع کوچه سندان داخل اولوب گنده ذرلرن شمار سیاهنه قامشلر تشدیدی
شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سیاه آمیخته اند ای آن دواتر را آن تشدید
که خنجر طنبورگبی حامل بارگران غنه ده و سیاهی زینی گبی که مرکبی گرلوه
که مانند خنجر طنبور بر دارنده بارگران غنه سر دست مانند زین آن سیاهی که مرکب آن در رشته
سقوطده سقوطا اولمش اوله ازغالرنه باغلمشلر و اشباع مدات ایله قنرات
افتادن هلاک شدن باشد یا پشته ها بسته انار یا دراز سازنده مدات
مصافنده الفات واجبه علملر یا قلمشلر موائد غدای روحانی سماء الحدان
در مصاف قرارت الفهای ضرورتیه تیره های خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی انخط از مدات
حکلمش و ظروف دوائری صف صف خوان سطور ده درلمش عین قبان چشم صاد دوسی
کشیده شده ظرف های دایره های انخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد انخط
دلبر بالقده پریزاد دور و قلوب صیادنه لرن چشم بصیر تنده قدر و ابلوی طریقنده
در دلربائی پریزاد است و با دلهای شکاریان در چشم بینائی در طریق قدردانی همزاد ای و قدردانی
همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی
بر دلهای صیاد است و صاحب قوت خواندان که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی خالصه منقطعا شدی
سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کوررو و لوخواب پریشانی اول حکایت
سیاه پوشان حکایتی آنرا معبر می بیند ای آن صاحب سواد و این خواب پریشان انخط آن حکایت را
مجهول لطی المخاتمه والمنهو انه یوزر اللهم نکواحی حمدک انفسعه من آن شکیمه
که ابتدای و انتهای آن معلوم نیست اعنی کلام نفسی تعبیر میکند ای اعتراف نموده شد...
طی کنم آنرا بیک پایان قلم و باشیم نزبان خود که کند

٧٢

۷۳

بَسَطُوا اَقْدامَ الْقَلَمِ وَتَكُونَ بِلِسَانِنَا اَلْكَالَّتْ مُحْصِياً لِبَعْضٍ مِنْ تِلْكَ

اَللّٰهُمَّ اعْفُ عَنَّا وَارْحَمْ عَلَيْنَا مِنَ الْاِتْيَانِ بِعُشْرٍ مِنْ اَعْشَارِ هٰذَا الشَّانِ

آمده به لغزش از لغزشهای این کار و در و در بر ... نی تو

وَصَلِّ عَلٰى نَبِيِّكَ هَادِي الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَعَلٰى آلِهِ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ

که رهنمای انسان و پریان است و بر آل او و یاران او آنانکه د... آنها برای

دَارَاتُهُمْ لِلْعِبَادِ خَطُّ الْاَمَانِ خُصُوصاً عَلٰى اَخِيْهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَقَاضِيْ دَيْنِهِ

بندگان است خط حصار پناه خاص بر برادرا و پسر برادر پدر او و اداکننده قرض آنحضرت

وَصَوِّ عَيْنِهِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ الدِّيْنِ

و روشنی چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس دین

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

بران درود و سلام باد

اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربین بینایان میگرداند که از چهار صنعه وجودات اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد صنعه وجود خطی را صورت دوام کتابه ... و رواق و حکایت نقاد ثبات و ر ود هان طاق است آینکه حال گذشتگان را بعد از آنکه ... نشان توتیای دیده اعتبار و خاک نشان بارگاه کو دکان حوادث لیل و نهار شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت بمقتضای فرد هر کس زقفا آمده در پیش رفت این قافله چو ان ... پیش ندارد و پیش آهنگ طائفه دیگر اند ... خبر خطا نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود گداز و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده بتازه روئی با گونهای بهاری بنظر بینندگان در می آرند و از ذوق ... تا حضیض ... و ... ان گوناگون سخنان را چون ... حرکه موج موج ... مناسب ... تماشای هر کس نگاه هیدار دو از ... سر اپا ... عقل را دیدنش حیران سازد کلام ... نظام خیاب مقدس کبریاست که موجها چیان آن ... پیدا پایان ...

چون گوهرهای خیالات [illegible] دامان استحقاق [illegible] گوی امکان ریخته
پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را آگاه [illegible] از [illegible] همه راه
او [illegible] و نا چار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار ست چرا که
جهت اخوان روحانی و یاران روحانی در تنقیح و تحصیل این [illegible] جهد نمود دیباچه که
بر رساله علم صرف نوشته اند بسم الله و بالله و الحمد لله بانی بنای والای سخن را
ثنا و ستایش درخور ست که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نون ست منزلش افلاک و
[illegible] و [illegible] جهات و [illegible] ثوابت و سیارات را ساخته قبه تو بر تو [illegible] را
[illegible] واسطه اثبات عرش برین فراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده و فکرش
خواب از دیده بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم لطفش هم مزادگان
اسما و افعال بعضی [illegible] و بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزمگاه افواه و
محافل اندیشه [illegible] در رقص و جولانند حرف مدغم درین محفل انبساط [illegible]
[illegible] و معانی رنگین برفاقت
الفاظ محرم [illegible] زلف شاهد منظور و منشور گردیده الف که باستقامت علم و انگشت نماست
در کعبه کویش [illegible] سکون و حرکت [illegible] افعال را [illegible] افعال
در [illegible] طلب معلوم و مجهول در مقام [illegible] و مجزوم [illegible] حروف [illegible] در
بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر [illegible] گل در تحمید
مجهورت [illegible] زبان در [illegible] را [illegible]
برخاک مذلت نشانیده [illegible] را از نیروی بینائی چشمه امید پیوسته از حمد او ل زبان
در فوران و نون چون ماهی بر خشک افتاده در [illegible] ست
این سوداگران ظلمات ذوات را که بضاعت آب حیات هر چند بر مرکب باد
جولان [illegible] زبان [illegible] رود [illegible] ست لیکن در محفل [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] نقش [illegible] بخش ست سبحان الله [illegible]
که گاهی [illegible] لباس یکدیگر [illegible] و گاهی با فنای وجود خویش در

القای عنبر بکه شند موزونانش با نهایت بیعناقکی در تهیه تقطیع با کمال بی پرواست و دو
سرور تموالی [illegible] بتدریج اند افغادام شان بحدیست که نشمر مان شرا [illegible]
و جمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست دلها را از موقوفات کلماتش وظیفه استفاده
مهیا و زبان راز جامه خانه شان شادروان مدوحیت سخنوری برپاست آمیزشش
شدیده در خورده حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته و بساط ذات
امالهاش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی شگرف بنای آلهی که مسکن شاهدان معانی و
متوطن تحیر همراوان کلام ربانی و وحی آسمانیست گاهی از خبر آن صورت آبادی شگرف
پذیرانده و زمانی از بحر کتی قوت و شدت گیرد کارگزار انند که پادشاهان زاده و ماندی
ازیشان ناگزیر است و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار ما فی الضمیر هر حرف
گرانبار کاروان سخن و هر جا یکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن ست همه شاهد پایدار
[illegible] زنسار هم صدر نشین جمال ضمیر ست همه پرده گشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمه کارش چندین بحر بیکران جوشیده و این چه کرامتست که بانی بر آن بلاغت
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش به همین در کار گردش دائره آسمان حیرانست بلکه در دریا
سر نقطه سویدای زمین نیز سرگردانست اگر سر گرمیان [illegible] پای [illegible] پای انتها در صدد
ادای محمدت در آیند دهان را کاسه دریوزه عطیه تجدد نموده باشند و زبان سوال انعامی تازه
که قدرت سگالش حمد ست گشوده از ین احسان بی پایان چه توانگفت که با نهایت پیدائی و
کمال هویدائی گنجینه خفا را در پرتو خورشید ظهورش یارای پر افشانی نیست نور
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک سالکان مناهج فلاح با جاده عباد آموخته
خاکیان باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اصطباح بشر و معین آیت ام الکتاب قضا و قدر
اعنی رسول ثقلین نتیجه صغرا و کبرای انشا تین انگشت نمای مقربان درگاه قدس و
جبهه ز بر [illegible] محرمان خلوت انس ساخته ما تمام را از [illegible] اعجاز کلامش
[illegible] در انداخته [illegible] پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین شکنش
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه و مروج [illegible] قاضی [illegible] و وصی

عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب ومظهر الکائنات لو راند الاعظم السلام الکرم و برهان الله الاقوم و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان الواثق بحمد عبد اللطیف محمد طاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی مستند و در یا حیاهای فوقانی بار بابان مؤید ست اند پیشینیان که اهتمام در بهام آن بیش و حیاء عزم نشان در سیاق بحث و فحص پیش بوده معاون ابنیه از شگافته و گوهرهای گرانبهای رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آن را از غبار تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن محصلان این عهد بنا بر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و دور عثرت مناهج ارتقای شوامخ آن دشوار و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است

چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب بیان را که حسن اعتقاد باین غریب دیار داشتن بود و داعی دریافت بران داشت که دوشیزگان این فن که در استتار نقاب عربی از دیده نامحرمان نهان اند بحلی و حلل زبان فارسی آرایند و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنا بر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول با کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالاً بدان قیام نمود بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام سنه هجری پیرایه اتمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر برخطای وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و بذیل اغماض پوشند دیباچه رساله

که بزبان سلطان در آداب تعلیم جوارح تالیف نموده

دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل مست از روایح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شهور مست واقف ست که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیاله به باده ارغوانی میباشد و چنانکه اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسانی نشار باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در ادای حمد حضرت بیچون بلکه نکافو نسبت تساوی ست تازی بلفظ یا رحمان مسلسله جنبان نوا در پارسی بعبارت بخشاینده انس و جان طالب نوال شاهد مطلبی که در خلوتکده حصول حارث پیرایه یا رب از ابواب فاخته اش در لباس قد و بعد رباره صحبه اظهار در می آرد و سرایدل ابواب حدیا

۷۶

و ترانه مرغ شب آهنگ زمزمه یاد دوست از جدول زبان عارف سبز و هم سیر دیده و طایر شب زنده دل

ته حق میگوید درویش ژولیده موکه زبانش وقف ستایش هست بتکلیف احتیاج حرف شانه

بر زبان شانه [illegible] بیهوده شعار بخیه موی سر شانه نمی دارد زبان دان دیار دانش که زاده

نوپرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای و ان من شیء محک عیار اندعوی

بوته اخلاص انجمنی هست و اینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی بخاموشی جماد درجوش و هم از شور عبارت

فریاد مرغان خوش نواد خروش میباشد ناله زاریکه بیرون از حلقه صوفیان صاحب

حال تواند بود از دایره طوق قمری خارج نیست و اشک سرشاریکه بازگشتنی صد هم گل

تواند شد از ضعف پیمانه دل عندلیب اند نه سحر خیزان گواهند اشک تکلیف سوگ از دل بلبل بانه شید

نیست زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و صیت اسلام و تسلیم خاموشان بیان بسته زبانی بگوش

نکته سنجان بستان عرفان نرسیده از بیقرار در مقام ستایش حمد ایزد بچه آهنگ ناله که از

دیوار رود که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج اوانی نشنود و بساط سخن را بحجه الکلیم

غلط آرایدکه از صدف که گوهر در دهان دارد و خاموش است شرمنده نشود همای سعادت نیایش

ایزدی را آشیان بلند و الااست که صید دام حروف و صوت سخن سرایان شود و بازگاه عقاب انتخال

از ان بالاتر که شاهین چشم بسته از دهان نبی نوع انسان باندازان پرد زبان طوطی مقال از ادراک مقام

زخم دندان ندامت سینه بازی سازد و طایر شود شکوه شعله بازی مشکل هست از دهشت

این مطلب پی انداز داگر بدانی که رنگهای پریده صید کدام میر شکار هست شهره از آشیان

طوق گریبان بر نیار و اگر بینی که پرافشانیهای طاوس اشک رنگین را چه قدر اعتبار هست

جواهر ثمین عبارت را در اعداد خزف ریزه نشماری و معلم مکتب خانه زباندانی که پیش از شور انگیز

انا افصح حش مانده کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته پیراست دیگر چگویم و بادی شل

حریف حرفان بجموره عجز و تسلیم راهنماست دیگه بکدام راه پویم مگر بنو می کلهای محمدی

نعت سید بشر عندلیب ناطقه نواطراز بهوای پر دازین چمن پرافشان و نغمه پرداز گردد

[illegible] میر شکار [illegible] که طبل طلب شه جبرئیل امین مانند جوارح معلم [illegible] آسمان

رهوی نیاز [illegible] ناکدان حق آورده و حصول مطالب جهان گذران [illegible] زبان

تو صید انسان هشیار و جز عنان انسان بی شکار شیطان در آید دست مغزنما از جان شیرین سیر نموده و باز
مردم خوار حرص از در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نکشوده مرغ دلهای کافران را صیادی
ایمان رسانید بدبهانه زاغ فتیله خوابانده و دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بلبله بی پیر و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آهنین عنان قوی بازو دست فرزل نوش باده نمک شریعتش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر هست نه تنها حامل و حیش در غدار
تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار
ست بلی خود را مدام ازان گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری نو آموز شب تا بروز می غنود چند اشاهبازی که چشم از ما سوا
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده
۷۸ وهمای بدین همایونی در قله قاف امکان بال میمنت نکشاده صلوات الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان بر اوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سراز دریای بیابان
بر نیارد و جویای گوهر شب چراغ تحقیق ذره ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب هر منبع
دریای عمانیست حضرت مولوی را پای تعقل بر رشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ لرزان لم
و لا نسلم نشسته است و گرنه در چمن کاری لاله زنگار نگ صنع چون در یکدیگر شکفته و در معدن
هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است جواهر گران بها دران کانست که تیشه نقاب فی ها
بمان رسیده و طراوت سایه پروردگی جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده از جمالش
نکشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و بوی کدام آشنائی
بحریم وصلش تواند شتافت مگس را انگبین فشرده در دام پر هلیله و اخذ شهد از حقه
مهر نای طوما رعمر دراز ستبکی از گلهای سربسته چکید که تیشه دریافت نقابان اندیشه

۷۹

بسته وقت آن سید و دیده بصیرتی پر نور پروانی آن نقدی ندیده شغل شیرشکاری بجوارح وارست
که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه آهوی بر سر و زرد چشمانش را کرشمهٔ نرگس شهلا
در نظر است ... دن غذای خام از منت مطبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم توکل چشم
از هر چه در نظر آید بسته اند شبیکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی دهد و زور شان در ضیای
... پذیرائی فرمان مطیع تر اند آزادگی چون سرو لباس بستانی و تابستانی شان
بی تفاوت و گشت زار تجرید و قناعت شان بی آفت است نوزرگل دام صیادان و خاک نشیمن
رشک نقش و نگار دوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مثل است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و دیده ...
... عنان باد صبا است در عرصه گاه سپاه شعور با نسان که خاصه جهانست ردیف
در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است و چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر
تعلیم زبانی ساخته و بطریق سایر علوم در آن باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و تکلیف تعارف زبان
که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان می باشند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند
اکتفا نموده بطریق تالیف و تدوین نپیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این علم را
دفتری تا غایت بغیر از فرزبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از
متتبعان کتب نشنوده امر فور که عروس این شغل گرامی پیرایه وقت فلان بمعرفت تامی دارد
... آئینه ضمیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که دیده وران
... این ... طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و
با ... شریف شان این عیب دیار کمال نگارش چنین منشور الا دانی را قابل بود
مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان و آنجان و الاشان
بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای المامور معذور
بسیج این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان سخن و باریک بینی آنکه اگر
بر خطائی وقوف یابند سر خطای بی محابا نتازند و باز اعتراض برین صید ضعیف نیندازند و باصلاح آن
پردازند والله الموفق والمستعان دیباچه که بر واقعات حال خاقان
صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته ستایش خالقی را سزاست که بر زبان

محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرای بال فصاحت
گشاید و دل معرفت سرشت را که صیقل قدرت جلای آئینهٔ گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین مرآت
الهی جلوهٔ ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی درهم پیچیده و افلاک کرسی را از اطلس را
غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طناب بهای قورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان از آن در نگذرد و کواکب سیاره اش ریگ روان بادیهٔ جاه و جلال و صحائف لیالی
و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان و زهی فر تعالی شانه
الله اکبر زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی
در دام مانده و دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون ذاته درین دام افشانده چمن پیرای الفتش
را از آب آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر تاج اعتبار کشیده
خواب بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدائع قدرت از سبزه
و آب بیداری و خواب را درهم آمیخته و دست قدرتش از سر و برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت
کیش مروتش بمکافات جامهٔ صبر عندلیبان جیب گلهای چمن برهم دریده **مثنوی** ساخته از
لطف بی خاکیان + چار حد باغچهٔ کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک
گل رعناست شب و روز او + چون قدمش پست تحمل درا + اول از و مانده بغم سنگها +
یکورق از دفتر او روزگار + ...
یوسف روز از چه تاریک شب + کوه چو سر بر خط فرمان نهاد + از رگ کانش کمر لعل داد +
گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان بانند طلبگاران
پاره نواز تیشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی بمردم نموده
خواب را عینک دوربینای بیداردلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را توانند
دید از این گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان کالبد انسان را بستون
استخوان و طناب نفس برافراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهرهٔ جهان آرا
داشته یکی را از شعلهٔ شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایهٔ عزت ... نشین میسازد و
دیگری را مانند سیاهی داغ از دیدهٔ اعتبار می اندازد و درین حال اگر خامه تمام

بیان بازبان چوبین در معرض مدح سگالی در اید عیوب پوشیده خود را نا گشوده با

فرنگار عیوب پوشی را ازین آئینه نقص نما بصیقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرات حقیقت نمای

اشیاست از نفائس محمدت تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز من روشود بیت ای حیرت عالم

تو بندی زبان ما + انگشت چیست زبان در دهان ما + با شوق دل چه سازم که با آنکه چون

حباب زبانم را آب کرده باز م سرگشته بحر شگرف این آرزو میسازد بیت در زبانم و

او چون بوی در برگ گل ست + نتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن + زهی ولی نعمت

حقیقی که پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان گسترانیده و قسمت دو روزه یک از مائده احسان

بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه خمرت طینة آدم بیدی از بعین صباحا مظهر آب

اسرار و بدائع آثار گردانیده از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت صاحب اعتباری رسانیده

اجزای پریشان این عبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشارهٔ انگشت

قلم صنع اوراق حواس او در یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه که دست پروردهٔ قدرت او بود

از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چار قب خلافت عظمی از عناصر اربعه در وی

پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت آلهی بجوش آمده بود در جداول عروق و

اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود

انسان بدیار عرب الانبار بنی هاشم رسید شعشعه مجبابه اش در هم شکسته صور و صدا

پذیرفت و از حوضه قالب مطهر مطلبی سر بر آورد و این حوض سرشار را از وجود باکس خود طینی

وجود گرامی روشنی بخش دیده باریاب بین دراک ما صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک

چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح الواب مسدوده قلاع بسته شهباز طائر بلند

پرواز سدرة المنتهای بالادستی خمیرمایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش

پیش از میدن صبح ایجاد و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سر چشمه انهار ینبوع اصول

و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم آفتاب بکیر بر سر و از نجوم درخشان

دریغ گوهر نگار فتح و فیروزی در برگذرتیان تنگنای حوادث را بوسعت آباد عالم خوش

و لیل در سفر لامکان تنمال همتش باز مانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه چون

۸۱

سویدای خورشید جهان آرای او گشت احول تماشای ید بیضای او چشم ماه شب گرد را که در نقیر فروغ خورشید جهان افروز است با شارت با شارت انگشت عدالت آیین چنان تیر ساند که هنوز رنگ مهتابش از جبین سپهر زرد است بسمایه فرقان عرفان یقین مربیش زین بستان کنت نبیا و آدم بین الماء والطین بخطاب شورانگیز انا املح تمکیاش مانده امتیاز نتیجه صغرا و کبری انجام و آغاز سیت محمد صیقل مرآت بینش نظر پرای چشم آفرینش صلوات الله و سلامه علیه و سرلوح مجموعه ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لا فتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر تیغ خصم افکنی و صد و گذاری شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طرازی فکیتی گوهر دریای همنیتهای وجود عالم جنابای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدرة المنتهای خلد برین اجتبا و ارتضا کریمه ید الله فوق ایدیهم را التفسیر شهریار بی بهیم ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر منبع زلال وجود شبیر و شبر هادی گم گشتگان سبیل مصلحت سنج دقایق صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب **مثنوی** علی آنکه نزد آن علیم وی است دو عالم دو آن کریم وی است و ابنا ئه الاطهار علیهم الصلوة من الملک الغفار بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از این بار معین سرسبز و ریان باشد امید که این گم گشته تیه جاهلی و اسیر سلسله بادیه گی را نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار عینی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد بر مرآت خاطر سیاحان جداول رنگ غنی در صد بندان فلک تنی آفرینی که تو سط مصاقیل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردند که چون بمقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم نیست برهان انفعال و مبرهن بی نمفعال انکه

۸۲

با چشمهای صغیر ... با نهنگ عظیمه رودهای بزرگ راه وصول محیط پیدا
بیقراری هوا و چمن برای این نزهت آباد داعی سیلاب خور امواج بحر طوفانی هم وا امید محمد طاهر
پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه
آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته سالک مسالک
ابلاء امتناع تواند شد همانا و در هنگام سگالش این مرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را
اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش کشید و اعلیحضرت خدیو زمان
فرمانفرمای ممالک رواج و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی + درة التاج سلطنت و پادشا
همای اوج سعادت آسمان بلندی + معارج برتر و ارجمندی + گل همیشه بهار گلشن خلافت
عظمی نهال برومند حدیقه دولت بمنتها آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار مرد
و شجاعت + نور دیده بینائی + قوت بازوی توانائی معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی
حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرائی دست ظفر و نصرت روشنائی دیده فتح
و فیروزی شعشعه خورشید جهان کشائی + پیرایه عرائس داد بخشی و ملک آرائی یکی از محبوسان
زنجیر عدالتش شهره نوشیروانی + کمترین شیوه خاک راهش همکاری سر سلیمانی برتری نازل ترین
پایه مرتبه بلندش + سر ردای الیمین ... معراج قدر ارجمندش معلمی فطرت ذاتی سواد خوان صحائف
غیب و شهود + بیجکاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود ... دو زبانی ضمیرش آیندگان اقالیم
... از وصول شهر بند امکان ... دیده + فطانت گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث
را از رشیمه عدم شنیده + مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور + اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور
گوهر صدف ولایت + مرشد مناهج هدایت + برگزیده داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان ...
باطن + ... صاحب طبع سلیم عقل مستقیم قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون
سایه رحمت خالق بیچون + دم جانبخش مسیح روح پرور ید بیضای موسی اعجاز گستری
بساط شطرنج گردون را شاه فرزین هنر لوای عظمت و اقبال رایت فتح و ظفر +
مجمع البحرین شجاعت و کرم + مظهر السعادتین ناز و نعم + خرد سال بزرگ فطرت
درویش پرور والا رتبت + نفس صبح صفا ... آگاهی + حیات جاودان قالب

۸۳

پادشاهی که تیر آه سعادتمندی معارج معارج پایه بلندی تمکین رسانیده … عنایت لایزالی
سویدای دل مقبلی با بروی دولت رونده شده سحاب گوهرپاش همت موجه دریای تجربه اعتدال بخش
مزاج ایام مدار گردش افلاک تیزگرد خوش خرام حامل کوکب جلالت … قادری مظلوم نوازی
شمشیر شاهین تیزبال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه سرفرازی … حسین ملت
دین و دولت شیرازه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینه امکان نظم گر نبود بندگیش ز نظم
فاتحه بیرون کشد از طوق سر + دیده خورشید نگهبان او ست + گل زمین لیه گردان او ست + آنکه کند
حرف سخاش رقم + روید شاخ از پنجه چو ناخن درم + گیرد اگر لوائش قرار + سایه ز خورشید بجوید فرار
حفظش اگر عود بر آتش نهد + دود چو زنجیر بهم بگسلد + بسکه بود عارض او نوخطام + پای بهر جا که
نهد در حرام + از پی نظاره جان در بدن + عینک از آن خاک تواند ساختن + عدل وی ار سنگ به
کند باز خواست + نسبت بخلیجی ظالم خطاست + گر شکند شیشه بصحن چمن + رنگ و از رنج رنگ سنگ
سنگ کند نرمی نهد در گلش + شیشه شود بسکه گدازد دلش + خسرو فیروزه فلک دستگاه + شاه فلک
مرتبه عباس شاه + که به پیشوائی اندیشه و استادی فطرت علم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت ۸۴
دستور العمل ارباب ارکان قافله سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجموعه انفس و آفاق
جالس مجالس اجتهاد ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون و ظهور واقف دقائق ظلمت و نور
نور حدیقه دانش و نو رسیده … قوت بازوی علم و عمل … کامل عیار دین و دول
فروزنده گلشن شگفته رونق آرای بهشت از بار … بهار تازه گوی جامی بدیست و پایان
بقوت دینداری ماحی نقوش بیگانه دین متین بگزلک خداشناسی و پرهیزگاری
سر انگشت خامه اش گره گشای عقده درهم در احیای رسوم و آداب تدبیر معجز طراز
عیسی ابن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه واسطی بیلا و ظلم از بزم امکان بیرون
انداخته بزم آرای عقیدتش بر جا هوس و هم راه تردد مسدود ساخته نامه را از نالش
سر افتخار بلند مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ و تاب زلف خوبان دلپسند شیشه قلوب
ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز شکستن حبل المتین
جابران ز تیزی تیغ هیبتش خود بخود چون رشته نفس در گسستن نقد اخلاص از

٨٥

کیمیای اعتقاد دل کامل عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب با تبتل ارباب حق بتقرار شاید
فقیر را بمقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی
بجان کوشیده با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق نشسته
هر چند بست و کشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشهی دل
بر چیزی نبسته با بدر در عهدش از بیم کج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز
در معرکه خصم افکنی اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیده دوستان بعلی
پر از سرمه سلیمانی **مثنوی** قلم از دست او چون بکف آرد قلم + برون شعله نگار رقم گر نبود جامه و آهنگ شوق
شسته شود از بسعانی ورق + بالانشین کرسی چهار پایه آتشیجان مرد دیده بینائی گردون از آن
علامه قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله العلیة العالیة الخاقانیة خلیفه سلطان
مجدد آیه پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای التطابق لفظ
با معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بقرار خدمتگزاری در سلک چاکران سده سنیه
آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از حسن انتظار
خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شده
و از حضیض صفت نعال که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال ست با وج جلالس قرب پرواز نموده
رفته رفته از یجانب اخلاص آثار بسعی التفات در ترقی و تزاید بود تا بگنجوری نقود سر اسرار انفعال
از امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم پیشکاری خامه عنبر ختامه
آن برگزیده ادوار و ازمان و مضمار قرطاس جولان مینمود در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات
با وجود رتبه بلند ولی النعمی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی آزادگان طبیعت را
پیرایه اصلاح میپوشیدند مرا خود بیک زبان از عهده شکر گزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر ست
که با این گردش شایسته ام رهین منت دارد ای کاش در آغاز حال که نه بر وفق مأمول دور مینمود
جهان را از شکایت لبریز نگردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت میبود دیگر بار
نبخشد و مراهل رقم عفو مر زلات و جرائم گذشته کشند سبحان الله توسن خامه که بندهای ذاتی مانع سیر او
از وطن نمیگردد چه بغایت سرکش و سبکخرام ست که عنان سخن از دست این سالک بیقرار

١٢١٢

اسلاف بکاری گرفته باین سطری بنیتهما رسانید آن بکه بنیروی تائید الهی ظل سبحانی ادی مطلب

نخست تائید الحاصل این بنده و نیز بازای تفقدات و نوازشات که از شهنشاه والا گوهر دیدیا بنهایت

گر عدم انفکاک اوا از نور امریست تازم و معنی منتظم خدمت شبانه روزی بلکه از واجبات دا

همه وقت در بندگی میبود از انجا که حضرت ایران مدارای خداوندگاری از کلیات و جزئیات

امور ارتکاب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع

پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعمت است می بودند چنانچه اشتباه را بتوسط

مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت خدمه آنوالا رتبت

صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه

کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان بتوامان رشته

انتساق و انتظام درآید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار

که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری خسرو بیمثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این

آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر درآورد از این خبر اعجاز اثر

مژگان باطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم

عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن پیرائی کشائش یافت سلطان آرزو در کاخ دل

بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از انهار دلکش

آغوش باثمار مقصود بار رشد از جدول خامه آب معانی نگارش صحائف جریان یافت شاهدان الفاظ

در بزم یکتا دلی معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت گشوده

و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده ایوان معانی صلا در داده تا سامان نگارش

اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ

خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب در گردی خواب پیش بینی درستی نیت خرم سیر عشرت دار

رنگ ثبات قدم و رنگ دیدن تماشای در عروق رسیدن دعای مستجاب بعروق

راستگوئی میزان امتداد بقای دولت از سبب فیاض مشخص فکر تخیل خیالم انعام شد بیت

در گنج معانی را گشادم * زبان تا دل معنی غوطه دادم * چون امتثال فرمان لازم

۸۶

شست انتظام گشتن مطلب بلند پایه معانی دقیقه یابی نذیرائی این امر بمحسن گرف شد اکنون که مرتکب
جهت انکشاف این عقده قلم ... ناگزیر می نماید لیست که چون پدر واراده و آب آوازان ما هم
که سر انگشت خامه نقاب ... نامی سامی برگزیدگان بزم برتری اسمی فرمانروایان این سلسله
جلیله هر جا که تقریب سخن واجب بیساز د بر گیرد لهذا بر ذمه مطلب نگار واجبست که بعبارتی که
تشنه لبان فیافی خواهش را ازان تشفی حاصل تواند شد پرده کشای ابهام
این معنی گردد

دیباچه شروع القاب آبا و اجداد شاه عباس

زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ ناموس چنگیزی
واسکندری غارتش نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ دارا گری
مجاهد معرکه خصم اندازی سرفراز شیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشائی بنیروی
تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون قاطع بنیان ظلم و طغیان رافع الویه عدالت
و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله
برهانه را و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر طوفانی ملک داری
اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری نسیم گلهای دولت و اقبال نامیه از هار چمن
سعادت و اجلال مهیای ... آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان را
نواب جمجاه جنت مکانی علیین آشیانی جو ... کشور گشائی فارس ... میر کوبی دولت ربانی سپیده
صبح فتح و ظفر طلیعه رایت مطهر اثر شفقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوه جمشیدی
و بختیاری صدر نشین صفحه حق طلبی طغرای منشور بزرگی و والا نسبی مردمک دیده
بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان
رموز صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طراز غریب معمار بدایع ارض و سما
جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمه معجز طراز سلونی
کلب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شهریار دادل
توئی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان
شمع بزم کمالات ... و جهر افزون چاشنی طراز نعم الوان خوان بهر بوقلمون ... کر سلطنت
... رسانیدن مائده و فائده ...

کیری مرکز دایره اقبال سلطنت مرتبه افزای ادراک وظیفه خواران شمول قابل ...
محی مراسم براهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف کرم واقف رموز خفی و جلی ... برکوات خاقان
رضوان مکانی و متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب و صنایع فضایل
و انواع سعادات ثمره دوحه سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار
غیب شهود عالم خفایای منثور و منظود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و معدلت مطلع
کواکب صاحبقرانی مصقل آینه اعجاز نمای سکندر ثانی بهترین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه
غرایب شجره حشمت طراز لباس فرمانروائی و والا جوهر تیغ جرات و جلادت و شهامت شاه عباس
ثانی انار الله برهانه از نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیه فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی
آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت
آبروی شخص بزرگی و برتری آخرین پایه معراج بالاتری و سروری محی مراسم اسکندری و فریدون
خاتم صدق سلسله شریفه قائل کلمه طیبه سلونی حارس گنجینه شریعت غرا از دست انداز تصرف
خامی سلاطین ظاهر و باطن نور الف و تصوف طنطنه هوش پرداز اعدای دین قوت قلوب
جنود مؤمنین شاهنشاه دیوان قضا و قدر مقدمة الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دشمن شکار
اورنگ نشین کرسی عرش پایه ذی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاضی و عادل
خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجاز گوهر محیط انسان مولا اعظم تقدیری و الانزاد دراتبه رسان
مدت روان روح آبی و بادی بزرگ در زال میلاد واقف دقائق سرائر مبدا و معاد مطرح
عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت نوع انسان صرصر عاصف بنیان
دریای اضطراب اعدا حصار استوار و حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی
موسوی بهادر خان اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی رقم زده کلک مطلب نگار میگرداند و بالله التوفیق
وعلیه التوکل

دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بَدِیْعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اَبْدَعَ الْبَیَانَ وَ
جمیع ستایش مر خدای را که پیدا کنند آسمانها و زمین است آنخدا که پیدا کرد بیان را و
اَضْمَرَ الْمَعَانِیْ فِی التِّبْیَانِ وَنَصَبَ مَجَازَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِیْقِهَا
پوشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

۸۸

٨٩

حقیقته [illegible] و قول الحمد لله جل عن المشاكلة والمزاوجة

حقیقت علما [illegible] مومنان و [illegible] بزرگ است از شبیه بهت با کسی واز جفت گرفتن

والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من تصوره

وازمانند شدن [illegible] او د برتر است . از هم جنس بودن چیزیکه خیال کند .

والذهن العلیل والعقل فی ادراك ذاته بعقال

از ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او بریسمان

العجز معقول والوهم فی تصور صفاته بحبال التحیر مجبول

عجز بسته شده ووهم در تصور صفتهای او بریسمانهای حیرت بسته شده

منشی اصول الكائنات بصنعة طباق الاضداد ناظم

پیداکننده اصلهای ذاتها به کاریگری موافق کردن ضدها واز ناظم [illegible]

كتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفریق الاعتقاد له فی

کتاب هستی آدمی بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای آنی او در

نقش وجوده كل موجود من عدمیه السابق واللاحق تشابه

نقش وجود هر موجود از دو عدم که سابق ولاحق است مشابهت

الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرید بمطایا العجز

طرفهاست وبسوی اوست بازگشت سواران ارباب تجرید به بارگیرهای عجز

واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع بالمزاوجة

وقدمهای اعتراف پیدا کردن او متضمن است برای باقی داشتن نوع بسبب با هم جفت شدن

ومراعات النظیر وانشاءه مشتمل علی لف الابدان

ورعایت کردن [illegible] و پیدا کردن آنچه او مشتمل است بر پیچیدن بدنها

فی القبور ونشرها فی النشور قد بدئ حسن تعلیله

در گورها وپراگنده کردن آن در روز قیامت هر آئینه ظاهر شد نکوئی علت کردن [illegible]

[illegible] المعلولات وظهر جمع تفریق الابدان من مظاهر الایات

از [illegible] های علت کرده شدگان وظاهر شد فراهم کردن پراکندگی جسمها از جایهای ظهور نشانهای

البيانات تحفة لطف كما في صورة تأكيد المدح بما يشبه الذم و منه

روشن و رشتی آن مهربانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزیکه مشابه جو ست عصابی او

تاكيد الذم في صورة المدح يكون للمنافقين عذاب و نقم ناموشی

چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین عذاب است و عقاب

هر ذره از ذرات و ادای شهادت یکتائیش گلاییست خالی از تعقید و ضعف تالیف و خطوط شعاعی

مهر تابان هریک زبانیست موافق مقتضای حال گویا با وضع و شریف لباس هستی موجودات

از کارخانه جودش استعاره ایست و برجستگی کواکب و خورشید از مشعله طور ایجادش شراره ایست

در کتاب تالیف قلوبش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج و در صحیفه ابداع غرائب اسلوبش

اضمار حبابهای اجنه در ارحام امهات نازل منزله ادماج با والامی برتری پایه اش علویات را

پستی مرتبه سفلیات و با تقدس ذات کاملش تنزیه با تشبیه در پله برابری و مساوات

فقرات مرصعه افلاک مشرقات کواکب ابجد خوانان دیدش را درس بینائی و اسجاع منوره

قماری و حمائم کوس برآوازان نغمات توحیدش در شنوائی پیچیدگی غنچه و گشادگی نسیم در کتاب

گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم و عریانی شاهدان اهیر از ثیاب کمام طالبان

شیوه بیعلاقگی را شرح تجرید تعلیم سعادت استخدامش سرها را تاج اعتبار و شرف

گمنامان را سرمایه اشتهار زبان سخن طرازان ذلیق البیان از ادای شکر بیانش احل

و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای العاش واماندہ تر از نهایا قل ایجاد

زندگانی این جهان را باعث اطناب جاودان عقبی ساخته و فصل شهیات انفس را

وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته دیباچه مختصر اتصال کاف و نونش را شرح مطول

گردش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و رسا سلسله بینایان دقیقه شناس را در تماشای

کنه ذاتش عینک بینائی پرده تاریکی چشم اعمی و داغ لاله با وجود همارہ سوختگی زیر تو احسان

ها دار و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر سیاحان بحر معرفتش دریای بیکنار

آیات باهره سلطانیش آیة و الیه المصیر از بازگشت سالان بلد امکان بدرگاه احسانش کنایتی

سبحان الله باز این چه میدان حیرانی است که کلاه خامه شکسته سخن بدست آن زیر سود آینجر ی بکدام منزل آورد

۹۰

ودل طفل مزاج که لوح چین عبارت از بی هنری کاج زرانند و سد خورنوع بشمارد دیگر و جکونه
تمنای خورده تاملی بصیرت سکوت نظر نهادن و درمعرض عرض کمال ایستادن سم من بود یارب
مرا چه افتاد پرده زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب سبل ناقابل برداشتن از طریقه خود شناسی و
بنمودند انم چون شد و چه رود اد + درمعرض ستایش حمد حمد آفرین درآمدن چون من احمدی
بسفینه کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را تمنای نشستن شاخچه سدرة المنتهی
از بسیط غبرا بر جستن ست + در میدانیکه مغی بندان قوی باز و سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند تیغ بازی
ازین بیدست و پا بدنما + و درمضماریکه یکه تازان در غلاب حیرت و دهشت مانده اند جولان
اشهب زمین گیر ناتوان نازیباست احصای ثنایش بفحوای لا احصی از قدرت تقریر امکانیان
بیرونست بلی تعالی الله عما یقولون و صلی الله علی عبده و رسوله
خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء و الطین و علة ایجاد الاولین و
الاخرین و علی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده اسد الله الغالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب علی ابن ابیطالب
و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر آئینه ضمیر و اقفان اسرار بلاغت و مشاطه
دانایان رموز فصاحت و براعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و بیسود بستان
محمد طاهر وحید شریف مجالس نویس ابن حسین خان قزوینی عمریست که درد ها و ملال و سهل و جبال
گذران تصاریف لیالی و ایام دوران حیات و فرصت و سطایای همت میتازد و با نخوب و زشت و بد
نیک نیز دهقای باطن با مید انکه گشادی و دهد میبازد + در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان بهارستان
نشو و نما که هنوز خط جوهر محاسن حجت آمیزش ابنای نوع نه داده بود + و بر هنه روئی مانند تیغ
قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیر پای تردد و نگاپوی دامن و باغ دلکشا
دیده خوانان نگریستن مینمود حسن خط استادان در نظر جلوه شاهدان ماه سیما داشت و خار
ملت آن هر دم گلکشتی در ریاض سینه میکاشت + تا انکه بروشنائی شمع سواد دانائی
مهر سلیمانی مد او محرم تماشای پرچهره گان معانی نگنوه که در مجال
آن مخفی و محتجب بودند دیده جمال طاهر خط را پوست امغز و قشر آن لب

۹۱

دانسته در اقتضای نمود کمال ساعی و از جواهر آرایش مراقب و مراقی شده و در تهاجم ایام

متکفل مهام رزق متعلق این سیار گلستان بیعلاقگی که عبارت از [illegible] داعی ارجمی

ذا اقتبال نموده دامان همت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری [illegible] هیولانی افشانده

بهمراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دارالخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب معاش را

سامان اینکار را از تحصیل کمال عاجز و دست سپاره از برداشتن این دو امر تنها قاصر گشت

چندی نیز بعد از وقوع این واهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی عبارت است

چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود بنقد عمر خلس علم را سودا مینمود تا هنگامی که

چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید و در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام

یافت چنانچه شیوهٔ دنیاپرستان پیشهٔ خود نشناسان باشد زمام خودسری را بنفس بهیمی حواله

تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس باندازه صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل

خواهش بند رخت اقامت از وطن مألوف سینه بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از

عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ و پروانهٔ صد چراغ شد یا اسفا علی فوات الفرصة

فی ایام الغفلة گوهر گران بهای حیات برایگانی پامال میراثی که بوارث ناخلف مخلف

شده باشد تلف میگردید و بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه در پردهٔ شکایت مینالید نمیرسید

درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق

انشا نیز گاهی بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع [illegible] دیدگان و

مقبول خاطر سرو جوان گشته بدین دو عینک دورنمای روشناس دوستان

شد رفته رفته بشرف بندگی صاحبقران زمان ممهد بساط امن و امان عیار نقد معتبر

شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والائی و تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال

فال مراد مصحف کمال شمیم آرا نسیم گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی

رای دوربین روشن ضمیری گیر [illegible] بندی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسند

زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید [illegible] در کمند شواری

قوت بازوی قوی رائی و نیرو زرمشدی آخرین پایهٔ معراج برتر

۹۲

دار حمیدی شهنشاه و اب نحل پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات بیّنات بسالت

و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة و الخواقین السلطان

خدمت گیرنده و حاکمان و خاقانان پادشاه

الاعظم مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب و العجم

بزرگتر مالک گردنهای گروهها جای پناه پادشاهان عرب و عجم

ملجأ صنادید ملوک العالم حافظ البلاد ناصر

جای پناه سرداران پادشاهان عالم نگهبان شهرها مددگار

العباد ماحی ظلم الظلام و العناد رافع منابر الشریعة

بندگان نیست کننده ظلم ظالمان و دشمنی بلند کننده منبرهای شریعت

النبویة ناصب رایات العلوم الدینیة خافض جناح الرحمة

نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی پست کننده بازوی مهربانی

الذی سدّته ملاذ شفاه الاقبال معوّل رحال الآمال السلطان

آنکه آستانه او بوسیدن لبهای اقبالست جای فرود آمدن شتران آرزوها پادشاه

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان

پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

و خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان

فرد: عالم اسرار سفید و سیاه + شاه فلک مرتبه عباس شاه + در زمره سرفرازی یافت

چون حقل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بود

بمضمون ... رشته گره میفکنم گر گشاییم + بیکار نیم گر روش کار ندانم + در فرجه

فراغ اشتغال ... آن اشتغال میگذشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت

... معانی اکثر مسائل بوده از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد و بیان

فارسی نگارش نیافته و از آنجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

۹۳

دو مرآت جمال شاهدان ... ست از ... نیست عموم نا آن اعتبار ... حاصل ... علیهم ... ایمنی

فارسی زبانند نفع آن شامل ... خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز ست مشتمل

خامه درین ... طابق ... هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت امید ... چنانست که چون اهل

اصطلاح را جواد قلم در عرض ... پیموده اگر اهل دید از خطائی ... افتد ذیل عفو

بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق **دیباچه رساله که در علم**

اصول نوشته شده لله الحمد والمنة که گفتن گویندگان را مجال نمی آرد که بسبب

ابرام لام ملکیت و لام خصیصت از زیر بار دین گران ستائش بلکه تحسین تزئین عروس سخن

بدین دو گوهر از عهده اتمام آرائش آن برآمده باشد معاذ الله ستائش حضرت واجب

بواجبی خیال محال و بمراحل ... دراز محل نزول قافله احتمالست چه توفیق ادای حمد بر نعمای

نعمتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتهاست هر چند

ملتزمین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و بیعت حضرت نبوی پیوستن ست اما اگر دیده

بینش بعینک دیده وری نگر داند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشینان این یار اخلاص

جستن خود را در عباب تبار بحار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد خود را با

باختن ست درینحال چه بر زبان تو ان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار سکوت غریق

این بحر را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام مردنست

چون شاهد بست و گشاد و قبض و بسط این سخن را پیرایه دیگر ... در بست ... تسلیم که

اشکم او ضاع فهمیدگان افتاده درخورست **دیباچه که جهت مرزا محمد طیب**

خاصه شریفه نوشته اند سپاس داری و شکرگذاری شاعر ضمایر موجودات

و منشی فقرات هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکر دیگر

... سلسله لا تناهی به براهین عقلی ... ست ... همه ... اند

و ... شناسی آنست که از ان مقام والا که پروازش ... ماند ... اعلی

... فرو تر آمده فراخور طاقت سخن گوید و را ... الفهم ...

... بلند سبحان الله ... عمر ... نشکسته ... که ... بدام نظاره ...

مطلع

پردازان زبان فراتر بامری چسپان یم ... ون ... توصیف باقدام بیمانید

سخن خاموشی باکمال ساکنانش که اعظم سواد ... همت توجه تر دشوار

زبان حرفان چشم بریده لطف سخن طرازی مجمع دلربایند تحسین روئی با وجود شاهدانش را

نکویان چشم مانند که صیادیست ... خاموش تمثال ادای بیان زبان ...

گوی چون معانی جمال مدادش فام تجلی تمامی لباس از و پنهان سرگرد در دانش ...

جاری حیوان چشمه سر از قلم جدول میانجی آبش که بهاریست همیشه گلزاریست تا بار تا شب و

شبستان این سیر عماریست بمنزله را معانی پریرویان هر صنف گنج و دایره به گردش و

بینش شمع آن بفروغ گروه روشن سواد شمع دماغ سوختن از که ... را

آن تماشای شان سلیمان خسروان که گلزاریست پرده معانی ... چشمه راه ظلمات این

آنکه ... شاهدانید ... تماشا آن بیاری نوازش دست ... چمن و می آیند

سرور گردون پادشاه دست نتیجه دیده سفینه این بیاض ... از که خطی ریحان

بلند مکان ... نظیر و تشبیه بی ... نشان ... نقوش ... حروف و نهال

رایت فلک طاق فضایش بلندی و زبردست را عرشش کتابه شرف از خطش ... که

بیضای ید اعجاز شیوه در را معانیش و تجلی نار دودمان از مدادش ...

سطری هر ... امان ... زبان ... جواد از را بندگان کعبه خانه چون بیتی هر ... حضرت

باغ در ذیشان سلاطین اعظم این شریف خط ... غلامان ... آدمی ...

افزون شمار از اثمارش الوان که جنان روضه در طوبی شاخ از ... امکان

اشتغال باوجود جهان خسرو این که نماید ... هنر آئینه این از نخست ... تعداد ... و از

ساخته پیش سلاطین سایر از بیشی مرکب ساخته منشی قلم یک را کمالات ... اشتغال

... باز اگر است شناخته غایت تا چه را غلامان ... بندگی ... دیگری

سرفرازی باعث را والنهار اللیل مر علی که افتخار ... این

... جهان ... سازد نثار حیات نقد افلاک ... بعد ... است

... نبود ... اگرنه ... الذمه مشغول ...

95

بودی سر رشته قاصر بیان بیم زبان تعریف و توصیف آن کی نمودم و این راه دور و درازرا
باقدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن که
غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سربالا کشیده نقوش را رتبه شباب
و [illegible] جبهه عیان و معانی را فروغ مهر در جبین تابانست نمیدانم تماشا کردن یکعالم مطلب
در قالب انیم حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خم در این خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم و
یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است
بیت یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار + کاین جهان جان بهر این جان جهان سازم نثار +
آرزو بحصول موصول باد **دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته**
شده رنگینی مجلس سخن از اهم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی
بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان
ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران
چابکدست برپا داشته و سایبان اطلس افلاک ابدست فراش قدرت بر فراز ساکنان این محفل
والا افراشته از بهار همیشه بهار این گلستان از چشمه خورشید درخشان باده تابان آب داده و
از زرق تعدد خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار رنجزان نهاده صدر این چمن
بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبری
مبداء و معاد بهین ثمر دوحه امکان فایده ترکیب مفرح اشیا انتخاب کتاب نبوت بیت
القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی
صلوات الله علیه و آله و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی توقیع شرع متین خضر
راهنمای طریق الیقین کاسر بنای مرحب صنم کتاب سلسبیل کشتی چار موجه نوائب اسد الله الغالب
مظهر العجائب و الغرائب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب [illegible]
و اولاد اطهار زیب بهار فزوده و نجاته فرمان این بوستان [illegible] ایشان
[illegible] و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این [illegible]
[illegible] افراشتگان سلسله جلیله صفویه که نوران چراغ و ریاحین این [illegible] اند

تفویض موده الله الحمد که امروز که نوبت نیابت دوده تولیت بادشاه ملائک سپاه ظل الله
منتهی گردید همواره به بینائی فطانت خبش راز مکتوم را در سینه ارباب این علم معلوم دارند
و بانگشت اطلاع منازل از زهار این باغ را در شارع بیرنجی بیشمار معدود همواره پیش نهاد همت
و ضمیر عدالت اقتباس آنست که ارباب ابتنا از این بزم جلیل دو رنمای معنی از آینه دل
روشن در پیش دیده بصیرت دارند گردمیکه بشرف همعصر مباهی اند صدر نشین صفه افتخار
و اعتبار و جمعیکه بسر کشی توسن هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند
محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار
بر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار سگذارد همواره خواهش بآن میدارند که جوهر
امر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناسان را از ملاحظه آن اطلاع بر یکی
آن حاصل شود و بفحوای صدق تمای کلام الملوک ملوک الکلام بر سراچه ضمیر اقدس خاقان
عکس افکن گردیده که بار یافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این درر بی درخشان را
در سلک التیام انتظام دهد

دیباچه که بر رسالهٔ علم عروض نوشته شده

نیایش و ستایش درود و آفرین شایسته آفریننده تواند بود که بفحوای قدرت بالغه از بحر بیکران
نیستی گوهر بنیاد هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را برآورده بر کنار خوان شهود
و بساط اظهار نمود و گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم والای فصاحت و بلاغت
که مانند شجر طوبی در ربع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخ مثمر و غصنی زهیر دارد
برافراشت نیرو می حکمت کامله اش چندان زلال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب
گفتگو بگنجید و آن مقدار متاع اجوبه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن
آن عاجز باشند ترازوی سنجش سخن سنجیده چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را
از اصداف آن سبعه سموات بگوهر این رشته بینش نمود صاف معانی رنگین را
در دماغ گوهر این بحور رشته فیض دریافت نمود قصه تطویل احسان بیپایانش
تمام ... منکران بسیط جهالت کوتاه نگ ... دریای بدیع الاوصاف بیکرانش
مستغرقان بحار نعم لایتناهی ... از هم ... فیض شامل

و لطف کاملش همزبانی را جز خوانی میسر و قریب و بعید را زمزمهٔ الهی نوالی فیضانش را جرعه جرعه روزی
مضمر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب
در استار الفاظ تو بر تو عریانی و منشرح و کنج خانه دقائق نکات با وجود دستگی با قفال انغلاق
بر روی نقابان زمین سخن مفتح از هر رنج خنیاگران بزم شکرش جان گوش بر آواز آن نغمات
تحمید و سماع و از دستگیری برداشتش پایهٔ قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی
و ارتفاع کاهل قدمان بادیهٔ سعی بدرنگی توفیقش بلند از پشتی بر پیش افتادگان در شتاب
و رحل و برق رفتاران دشت پیما را از دامنگیری منعشش اقدام سبکپویی در خلاب و وحل
هنرمندان سرآمد و مبین از رکاب مدیح سکالیش اعجمی و مقتضب دیده وران دوربین را
در بنگاه تماشای بستانسرای نگارشش چشم بینش در نقاب آهنین محتجب بنهالی که آبیاری
تربیتش از حدیقهٔ دل بالا کشد محبت و بر کنده و هر سر که نه از هوای او بتاج اعتبار مسوخ باشد
در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افگنده است ارکان کائنات نظر با صل اصلش از ضعیف
و مقالات درست اندیشان جدید النظر در اخبار کنه ذاتش از ضعیف و در ازدستی ادراک
از قبض اذیال در یافتش عاصر و مشعل فروزان لایل بلم و ان چون ارکان ظلمت آباد کم
کرده راهی از تکاپوی مالا حصل خائب و خاسر دلهای تهی از ذوق آفرینان تا فلک [illegible]
چون حرف امراجوف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت
تکمیلاتش موقوف و مکفوف خرمهای حاصلان از تیغبازی حصص مستعد و اخزم و دل و زبان
کوته اندیشان و هرزه درایان از یاسامی عدالتش اخرس و ابکم تعالی شانه جل برهانه
و اعظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان جهت ندات
بوجود و افر الجود مقصود معمای آفرینش قبلهٔ بنیانی و بنیش حلاوت اثمار شاداب ایجاد
نتیجه صغری و کبرای مبداء و معاد رسول ثقلین [illegible] خافقین خاتم الانبیاء
سید الاصفیا مستنز گردانیده و نوای صیت بلند آوازگیش را بمسامع سالکان
مسالک [illegible] رسانید از مرغوله شعر مشکین مسلسلش حقهای حواس ارباب
مشاعر و به عطر آگین و طرّه گوش گلهای حدیقه ملتش پردهٔ چشم تماشائیان

۹۸

گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با انکه پایهٔ دون شاعری باشارعی بصوب
مولاهی جاهش نسبت صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در یوم النشور را من شفاعتش بند
ترجیعی مختصر سنت نهی تبلیغ فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده بندگی منت پذیر
بوده منت گزار و در تحمیل بار تکلیف سنت مطلبش سبکباری حمالان اثقال معاصی بود
نه گرانی بار سبحان الله پایهٔ رعایت رعیت و مرتبهٔ غمخواری امت ازین بالاتر تواند بود
که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب
مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرق الکتایب امیر المومنین علی بن ابی طالب را
بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهرهٔ خود پیرایهٔ اتحاد پوشید که اطاعت
پیشگان را بند پیرفتن بکفرمان ذو الامر احتمام مقتضی و از مین تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا
و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد بر لوح اظهار می نگارد
که محتاج عنایت بیغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح تمیز و
شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش اشتباه و غفلت و اوان
آمیزش تیخبری و آگاهیست پیوسته خاطر از زور طلب ناتوان و سلوک سالک بیدردان
برخاطر گران بود از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده ره بادیهٔ وصول باشد و از
سوهان تحسین فرشت در نظر داشت که زنگ نادانی که چون بخار دریا لازم دلهای عموم
ناکرده کار انسان از آئینهٔ ضمیر زایل شدنا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ
دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی مباحث
و مرکب سعی در تلال و دیار غش و بمین هر مطلبی می تاخت بعد از انکه چشم باطن
محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی از پیش دیدهٔ بصیرت برخاست چون
بلبلی که بهر گلزار بر گلی ... تخمیری که در خمکده پر اقتد هر عملی جداول را در ... زدن
غریب و هر فنی علیحده غارتگر آرام و شکیب میبود و درین حیه شبهه که
گم گشتگان بوادی قحط که دو چار خوان پر نعمت الوان کردند و در جمیع
... دیگری اشتهر شرود در تحصیل کام و حصول ... امر در مانده خاطر اضطرا ...

شرست و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار بتکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم
رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات گرامی
بذل قیمت آن مجلس سامی گزیده و دماغ وا رسیدگی ازین نشاء بخمار و وبال رسید هرچند که دل را
در اشتغال باین امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط دست از تمرین شغلی که خامه را امتیاز
علم کاویانی تواند داد بر نمیداشت و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دوات و مشق
حیاغت گرویده پست و بلند باین تیره ملی مشید معانی کلیه در سفر ناگزیر معین همراه و هم [illegible] معجزه دن میگردید
تا آنکه کارکنان قضا تحصیل را بنه مقرر را که نخست مقالید آن در دست متکفلان مهام اولاد
میباشد در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهاری علاقگی نهادند بلکه رزق بسیاری از
بلند نامان آن مسافران یا نیستی بالمیز باسم این نابلد طریق کسب معاش برات مستمری وا دادند
بتکلیف انمیعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دست
و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفت و نفس بهیمی مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت
عاقله نزار و بیمار و ساغر مطلب وای نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس و دل لبریز
و دل خونخواه طپیدن شد مطالعه بیاض گردان و صفحهٔ سیما ساحت اشارات و شفا رجحان پذیرفت
و مطلع کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات در ذهن [illegible] انه و
سرود بلبلانه از متمنیات گوی پیشی ربود و بآب تازه [illegible] بر چهرهٔ خواهش کشود
ز رفته رفته گرمی صحبت با دوشیزگان خیال خارخار ضمیر را شعله ور
گردانید و زبانه آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشئه که
گلستان از بادهٔ صبوح و گم کردگان کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار
بلند می یافت دلغیر از تماشای سیاه خیمه نشینان مطلع از هر چه در نظر می آمد
می دل بر می تافت تا درین امر توغل بجای رسید که با وجود اشتغال
شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
[illegible] غنودن چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

جاه و مکنت که معشوق خاطرخواه را در بیرایه‌های مختلف بر خود عرض دهند و از غرائب اسلوب در صحن
سبز بهارستانی تازه نمایند بعضی از خرائد و اغانید مضامین در لباس نظم دربخی در جامه نثر جلوه گاه
اهل بینش را جلوه ظهوری یافت بمقتضای من طلب شیأ وجد وجد فوجد و رنگینی کلام
خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال بخامه موی دقت پرداخته آمد
بدین عینک دورنمار و شناس و دبستان گردید و آوازه گنجوری معانی با قاشمی
و ادانی رسید و چون بلم عروض آئینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست در پرداخت
آن نیز سگالش بعمل آمد درین ایام که زبان فرمانفرمای صاحبقران زمان ممهد
بساط امن و امان قره باصره شهریاری و کامگاری غره ناصیه جهانداری
سُلطانُ سَلاطِینِ الزَّمانِ المُتَمَکِّنُ عَلٰی مَسْنَدِ العَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عدل
وَالاِحْسانِ آفتابِ عالمتاب وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً عالی قدر برج
وَلَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا عامِرُ مَبانِی الاِسْلامِ هادِمُ قَواعِدِ
و بر آئینه برگزیدیم آنرا بنیاد آباد کننده اسلام ویران ساز
اَصْنامِ کَهْفُ الثَّقَلَیْنِ مَلاذُ البَرَرَةِ فِی الخافِقَیْنِ الَّذِی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه
اِنْتَهَتْ سُؤالُ السّائِلِینَ اِلٰی بابِهِ وَاخْضَرَّتْ
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه او و سبز شد
رِیاضُ العالَمِینَ بِفَیْضِ اِحْسانِهِ مُحْیِی مَراسِمِ العَدْلِ وَالاِحْسانِ
باغهای عالمها به فیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قامِعُ نَوائِرِ الظُّلْمِ وَالطُّغْیانِ مُنَوِّرُ مَصابِیحِ العِلْمِ بِاَنْوارِ
کشنده آتش ستم و سرکشی روشن کننده چراغهای علم بنورهای
الهُدیٰ مُسْجِلُ مَناشِیرِ الفَضْلِ بِاَصْنافِ النَّدیٰ مُمَهِّدُ
هدایت سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

أَرْكانُ الْخِلافَةِ بِالْعَدْلِ وَالْإِنْصافِ مُشَيَّدُ بُنْيانِ السَّلْطَنَةِ
ستونهای پادشاهی . با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی

بِإِزالَةِ الْجَوْرِ وَالْاِعْتِسافِ وَاقِفُ أَسْرارِ عُلُومِ وَحِكَمٍ كاشِفُ
بسبب دور گردن ستم و بی راهی آگاه از رازهای علمها و حکمتها کشاینده

أَسْتارِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ عیار نقد بخش شهریاری
پردهای آموخت انسان را آنچه نمی دانست

گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه نگین اقبال فال مرادی
تفاءلان مصحف کمال شمیم از اهیر شیبهار گلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صبای ...
روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبولی مشکل پسندی لال ... بلند دبالی
وجوان بختی گره گشای عقده سررشته دشواری و بختی قوت بازوی قوی رائی و پیرومندی
آخرین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات
بسالت و جلالت دُرّ گرانبهای صدف عدیم المثالی مصرعه رسائی فطرت بلند و همت عالی حضرت
ونضارت بهارستان فتوحات نامه سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان ادام الله ایام اقباله الی یوم یحشر المیزان
و بر خلاف ازمنه باستانی متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان دو ...
مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دور نمای بینائی
تماشای پرده نشینان معانی مکنونه بوده باشد حسب التکلیف احباب و اخوان ارتکاب این امر ...
دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر داشت انموذجی از نقوشات صفحه خیال بر دفتر اظهار نگاشت
و بجهت سهولت در یافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانید و بالله التوفیق دیباچه
که بجهت دیوان میر نجات نوشته شده کتابه پیشطاق دولت سرای
سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن که در صدف عدم مکنون بود
... مشرقات ... جهات ... خواص و رباعی از طبقات مثنوی ... دلنشین

۱۰۲۰

۱۰۳

آشکارا و نهان قصیدهٔ مجادلات احمال انس و جان بحر طویل حرکات زمان ترکیب بند اصناف
حیوان و ترجیع بند انغام موجودات بیش از قیاس را برشتهٔ انتظام و التیام کشیده وصف‌ال
مجلس هستی یعنی انسان ها که نهان را که درین بحر بی پایان و محیط بیکران از زیر دستان
بوده به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض قعر و ما نگی روقعر بی بلا بودی با وج تاج امتیاز و سرفرازی
بر کشیده و این نشست گل را نجز ن جوهر اسرار جزو کل و منزل مقصود مالکان سبل گردانید ساکنان
شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار رحالی و در نظر ان آن ناظر جوهر
دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل مشتاب در آتش است که از در بند جمادی خلاصی جسته منوجه
جیت الله انسانیت گردند و لر سروران نبات یعنی لاله و گل را که تاجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند
مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این بهشت آباد گسترده میباشد که خود را بتقریب
مقربان نما ذریه و ماسکه تقاوب ارباب عرفان بند بند غزالان از بهوس دریافت این لیلی شیرین
صفات چون مجنون بیابان گرد و لسباط عناصر در معرکه امتزاج و میدان مزاج از زد و خورد
فعل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در نبرد اند چنانچه این گوهر
را ازین کان و این دُر را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان
این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روانست بر گزیده یکی خواه نخواهی رانبه تجر ذر داران
معانی و دیگر را رتبهٔ محرمی و ترجمانی داده و از دیده دریچه با این گلستان همیشه بهار
بیخزان کشاده و صدهای تمام رخصت دخول آن بهشت آباد در عموم آونه ازمان
در داده و منادی عنایتش ندای بشارت انتمای ان لله کنوز تحت العرش
مفاتیحها السنة الشعرا بگوش هوش ارباب دریافت رسانیده و بحال
من بجیه آن قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب طریق اخلاص
و نجات بچه زبان طریق حمد پسندیده و بچه عبارت شکر عطایای لا یتناهی گوید چون اتیان
بران فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بیانست عطف عنان ازان وادی
بجا این موده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش
نشیمن سخنان شاخ بر شاخ افنان این بوستانست درین گلستان خلد نشان صحیفهٔ رنگین نام

وگاه بگاه پرواز جناح خیال لب آن بوستان بیخزان شتافته جهت سخن شناسان که چشم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته
لابل در کندن این معدن روح فرهاد را بوصال شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته نقد
فرصت خرج و گوهری چند فیروزان مخزن بیان درج نموده آئین درج را مهری چند بکارت
دوشیزگان سخن نیست و این عروس را پرده بر چهرهٔ دلربای بغیر از دیده دل واکرد
و چون مخزن را قفلی ناچار و گنجینه را چارهٔ در کارست که نامحرمان را از ان دست
وصول کشیده و پنجه تصرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم را قفل ابجد متقفل و کشادن آن را
بمفتاح دریافت حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و
لالهٔ این بوستان چون عندلیبان نوا سنج و خوش الحان و ترسنه خودگانش چون
مژگان نیکوان حریف حرف و همزبان سخنان شوخ چشم را در قید آرمیدگی رقوم
بازیگوشی طفلان دبستان مژدهٔ آزادی شنیده و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق
لاابالی به معشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی شان چون رشته طاقت عشاق
از نظارهٔ معشوق خطر گسستن و نقطهای نقل شیرین لبان را که ریخته شیرهٔ حیات است
با کام پسند تریاکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر قصاید را دلربائی پس کوچه خم
گیسو و نزهت فدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان ابرو بیداران این شبستان را
هر دائره دهانیست بذکر خفی گشوده و غزلها نداری مشکین لباسانش چه چیز آنا سور دلهای
عاشقان غالیه سوده گلستانیست بیدروبند و شگفته رویانش بی تکلف نزود یوند سوخته
برشتگانش را چشم انتظار برراه وارسیدگان که کی از راه انتظار در رسند و شیرین کارش را
گوش هوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گزیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان در کار و مائدهٔ سخن در میان تکلف برکنارست درویشانه بزمی چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان را
حور و غلمان نکات بفحوای قطوفها دانیة نیز جهت تحصیل رام نشاید که مبادا [illegible]
[illegible] سرو چهرهٔ پردگیانش از غبار کشادی پرگرد گردد دیباچه که جهت بیاض [illegible]

۱۰۴

آبدار ماشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر بافخانه سخن است قماش کاری تازه بنظر داد
واز مخمل دو خوابه فکر و خیال مردم صور بدیدهٔ تامل می آورد و میخواهد که زمین بیاض سفینه را از صحن
شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمودار نقش از رنگ سازد و فرشی ملوّن که جامه کنند
بهار را بنظر بینندگان جوارگر داند برای مسند نشینان بساط سخن انداز داز قلم و ناز آهو چشمان
ترکستانی شگفته روئی باغ خیال آراید و از فصحه کلام شکر لبان شیرین سخن برای نقل مجلس
ستان معانی خوانی ترتیب نماید که جهت ترطیب باغ می و مزهٔ باغ و کنج فراغ مهیا و آباد شد
بجمیت مامی ندیده ایم که نقلش بود در خویش + غیر از شراب بخشش اشعار با مزه + سوداگران شهر از
وتتبع از هر شهر از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت و عباس آباد جلادت
و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهها
و کرمانی شسته لبی و مفارقت و چین بدخوئی و نزاکت و خطای بی پروائی و عدم مروت و شیراز
مهر امهات عطوفت نهاد و بخارا بور عقوق اولاد و اصفاهان کثرت غنج و دلال و کاشان از
روی وصال و قند هار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار خط نو نهالان سرو قامت و بحرین
دیدهٔ تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه مکرمه لب شاهدان و مدینه
الرسول پیغام و وصال مشتاقان کرمان صبر ایوبی و تکلدان منکر معشوقی و دلکو
از هر قسم متاع که یافته دست خیال استادان دقیقه پیشه است شسته آورده اند
و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و استادگی دندان بر جگر افشرده و پوشیده
که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میانان و زلف بتان و خط گلچهرگان
باتمام رسد و زربفت طلا و نقره بافیکه از خیال سیمین تنان زرد روی رنگ
و دل باختگان انجام یابد نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت
بدامن آن رسد و از نظارهٔ گل و برگ آن هر تماشائی بوی اعجوبه کاری
و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلستان که انوری توری از زین
انوار و از هر برگی از این ازهار و نهالی از این اشجار
دلی نهری از انهار است جای ... اطفال ... که ... 105

تماشای این بهشت آباد نمایند چون آب در حوض وجدوال آرزوی فراغت بر پشت نخوابنده
باکمال آرمیدگی بهر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در بیابان بی تعلقی
وسودا گله گله لیلی در هر جرگه آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان برای
خوشوقتی دوستان دماغ سوخته چراغانی چنین افروخته باشد روا نیست که ازکی طبعان
پروانه وار بطوف آن سرگشته وبی پروانیایند واز میوه های پیوندی نازونیاز حسن وعشق
این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان از تاراج این آفت رسته
تماشائیان چون درگرفتن چراغ از چراغ وسفر کردن بوی گل از باغ نقصانی نیست
چندانکه موائد نعم این خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی برجا واین شمع فروزان
بدستور نخست صاحب نهایت سخن کوتاه قصه مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت
آن منصه ظهور کشیده سخن نیست که از دریای محیط تجرد به قصد دلجوئی وپای در گل رفتگان
گلزار تقیید نخست دارد بند صورت تصوری وتصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان
را مقر ومسکن میسازد واز انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان و دروازه
آوازه بکوچه هوش وریافت دانایان درمی آید وگاهی در بنفشه زار خطه رحل اقامت می اندازد
ومانند آب زندگی در ظلام وپرتو چراغ در تاریکی شام جان را تازه وروی مجلس را
صاحب غازه میگرداند مدتی تا قوت روح یعنی نفس همدم وشبهای دراز در خلوتکده
پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله الغایت گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا
که دیده بصیرت بینا وآئینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان
می آید ومانند مستان لایعقل ترک خودداری مینماید وآنرا که غبار دیده تمیز سد راه گشته
طریق تکاهل پوید محروم می اوراست دیگر کسی چگوید دیباچه که **لب الاشارات**
خود تالیف نموده نوشته آمد نیایش وستایش کریمی را سزد که با نامه
اعمار انس وجان را از تار زبان سود ونیاس درهم بافته ورشته زرین
خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت تافته خامه صورتنگار
هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود شجر قابلیت های شاخ بر شاخ مفرد کرد

۱۰۷

مه در طاق نخانه مرکبات طراح اختلاطها و آشنائی میان مخالفان ضد او انداخته آب مروارید
دارا پاسبان هم آب سبز پای نخل نموده و گره اسرار را گره گشای نما یا مانند قفل غنچه از هم گشوده
شکفته وقت مشر خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده و مصلحت هوا را که انفاس حیات بخش
زندگانی شعبه از آنست انگشت نهم میانجی آب و آتش آورده آب انفعال شتاب در آتش انداخته تا از این
زنان روزه خواران را در بغل دارد و گرد ابر بهاری از آن آسیا باز بانست که به قطرات
نعمتهای الوان هر دم شیار درخت سایه از ارزاق بیپایانش که دست قدرت خاصه ایصال
آنست آسیاهای آسمان بگردد و این منعم حقیقی با وجود پاکان آن اغصان اشجار و دستیاران
اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره موظفین خوان نعم فرو دست به نیروی فرمان
امر کن دیو نفس نبات که خدمتکار پریزادگی فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت
شش ماه در خواب و شش ماه بیدار و در حالت بیداری و خواب این حارسان
مخازن نقود ارکان دیده دیدبانان لطف پنهان کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار
از سردروی برف دو دم سردی زمستان تنور گلهاے بهاری برای پختن اثمار
گرم و از گرم خوئی چسپیان اختلاطی تابستان و بیع دلهای سخت استخوان اثمار
نرم است در شبکه صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و در ادای
شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا برخود لرزان است نباتات
بفرمائش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان بشیر نفع اوراق و اغصان
می پرورند و ریشه های درختان چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش
نازپروردگان و انجم سبزه گلهای بوستانی را می گسترند مفتاح گشاد کارش
طیور از نفس ... قفلهای دربسته بیضه ها در می آیند و غنچه هاے گلها بدلالت
وسیاقت خضر راه نمایش با پای به دامن پیچیده از کوه مکامن شناخته
بر افراز منبر ظهور برامده جلوه گرے مینمایند چراغ درخشان
برق را الفتیلهاے قطرات ریزان باران برسان افروزه
از زمین رشتها که تابنده دست قدرت است تا ...

اندامی برای موزونان سرو شمشاد میدوزد گاهی صورت آن شمع نقحوای الصلح خیر بوساطت
صورت بهوای نگارخانه خالی صورت نمائی بر می آید و گاهی بلغفرمان قهرش چون ناخن
سماع گره از رشته وجود میکشاید و قوت غاذیه را بی زبان سخن طراز خادمانه
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمانپذیر و مصوره را بی میانجی خامه مو
موکاف عذر نیست خوش قلم دلپذیر برای تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته صبح را
نمود از شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ماه شبهای تار را
خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن بمیان
استوار رود ربارا در تره هش فرمان خار وخس کلفت بفراشی اضطراب خاطر از دل بر کنار
عقد اخوت سیارگان باد وران آسمان در زیر گوش بر آوازان سمکیات محکم و
حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی ماند بود و اشخاص کائنات در هم و مبهم ست فرس فراست
دریا دستگان دقایق از معقولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دیده بینای حکمای دقایق بینش تا
از سیاهی شبهای جهل مرکب خواب غفلت ست و لهار ابد لهای رشته پیوند محکم بسته
و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن بر هم شکسته انسان را که در صف نعال مرکبات
جای دارد کمند بلند دوی آسمان از عقل دور اندیش کرامت نمود و مذاق رغبت عبادرا
از چاشنی حلاوت طاعت پیشوای تقلید و راهنمای محققین لذت بر لذت افزوده آن
برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضایل پیشینیان ساخته آئینه خاطر انورش
از زنگ هوا و هوس خیال اغیار پرداخته نور شمع بد فروغ شریعت غرا را از دراعی ظلمت
ادیان منسوخه چون ثعبان موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا
بینائی شبپره طبیعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان جوهر خورشید نشان را ازدوازده
ستاره امامت که اثنین آن را با هم اثر قران سعدین ست موجب استحکام این کاخ
و شئون فرمان الهی گوهر والا را دست بدست نگارنان اوامر و نواهی یزدان سپرد
صلی الله علیه و آله و بعد مدات ازهان باریک بینان معارف منطبعه میگرداند که عندلیب
آشفته بال پریشان حال خاطر در تر و از حدایق مختلفه کتب علمیه بصحن گلزار دیگر

بلب الاشارات ... و در سلوک مصنفات یا افضل الافاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود
گذارنمود الحق گلشنی دید شگفته که دبستانش مانند غنچه هم خندجلوه گر عطر بهشت و شاهد انس را چهره و
رنگ این دلربا خوش نما نشاط تهاج سیران گلستان که سیارانش را عطر گلهای کیفیت باده ریحانی
جام اثر شوخیان ... که این پوشیده رویان که در هودج الفاظ غریبه از نظر تماشاییان
مستور اند حلیه پیراهن نمای عبارات فارسی که بحکم آینه بدن وار دمحلی ساز دتا بعضی از ارباب
فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان مطلب که بدی طریق بگلنا الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه
که باندام دلربایان گلفام به تیزی فهم جدید بریده شد در یک هفته بسوزن نوک قلم در رشته
پرپیچ و تاب رقم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر غبار اغلاقی
در پیراهن شاهد مدعا بینند از اعتراض زهرآلود احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تشریب
برگزینند دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند
سخن که بجادوکاری معانی نو تازه سامری واز سفینه های گاوزبان
را گویا و انوار روح الامین معانی را بلباس دیجور نقوش در قوم و اثم قرن
دلها نموده کلیمیست که از صحرای تجرد بر شناسایی آشنایی و انه طلوع ولطف نفوس
انسان بوادی ایمن آل و شجره زبان که بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء
... حدیقه مدینه السلام دهان انگشت نماست گردیده و نقوش بشیر را که هر یک در مصر وجود
... کنان قوی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند
در ربقه تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته
و برنیان نثر را غرق بهمان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب دارد ... رشته
بر ساحل ... لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبز پوش خط پیشوا ... و آنکه
... رسند ... برهوا گسترده میباشد در غار تار صماخ رمل اقامت انداخته
موسی را از نسبت کلام آورنا کلیمی بلند و ادعیه مسیحائی بوسیله ... اجابت را
... باهنگ معراج تقدس آلوده غبار تجسم نیست نا ... عنا مرو
دیده و هر چند از الاکثر ... و شغل مبر است ... نهال ...

109

طوبی شاالش از آسمان تزیین و دیده اگر کسی را در صدق انجه خاتمه صادق بیان اخبار نموده
اشتباه است کلام خداکه بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا
بران گواه است سلسلهٔ اعداد معدودات از وبریا و صورت جمال باطن گویندگان از
آیینه حسن تالیفا و پیدا و هویدا است کاغ مطلب و ضیع و شریف از وصور کار حصول [illegible]
عذرخواهیش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبول است و احد را تا از خود شرم دهند آن تر خود [illegible]
که در جامه حصر کنجد و مقدار تا وزن و قدر را از دریافت چنان به لنگر نشسته که میزان
بیانش سنجد تا آنکه مثمن فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوش و مسدس جهات
بمحمل دو خوابه روز و شب برای او مفروش است از راه حسن معاشرت پری وار در جلد
هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس
چندانکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پردهٔ ادب بآیینی ادا
نموده که شنونده بچشم خود شنیده مخطر را از دلربائی سواد چشم خوبان و بیاض اسخره ید بیضای
موسی عمر آنست عاشق رمیده و معشوق نجیده را در مجلس نشستن چون متضاد القین رشته هستی
بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا و پستی و بلندی در آغوش هم نشسته اند رنگ لیلی را باهوی
مجنون محبت مجنون با لیلی طفل بدخوی گله گزاری در آغوش دایه رضامندی سرمست و
تسلی ست بزمش را آرمیدگی بهشت برین و بلندی آسمان زمین غزلهای غزل
دفین ست هر سفینه قافله گاهیست که مسافران دیار عدم با متوطنان شهر
در انجا صحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن
بآن می شناسند تهمت نیست چون لبهای پیوسته خاموش مستیست سراپا گوش اما هر کس را ان
سر منزل گشته و در سواد جبل مرکب هر سخن شناسی چون آب حیات در ظلمات
حدیقه هر بیاضی را بآبیاری سحاب پاش طباع دریادلان سرسبز و زبان بلبلهای [illegible]
گلستان تنسیم از انفاس مسیح دهان شگفته و خندان میباشد و اما اینطبعی چنین اگر به [illegible]
گرفتن امن معشوق ست از دست توان داد و داع [illegible]
باختیار بر جان و دل نتوان نهاد غافل میباشند که سخن سبب بیت قوت

نوشت بدست [illegible] چون [illegible] ازین نسخت حسب الامر اعلی بجهت خاتمه قرآن

نوشته اند از آثار ستایش اهل شریعت مقدسه نبوی و تحسینی احوال ملت مطهره مصطفوی

آنکه پادشاه دین پناه مالک رقاب دیار ان بعدلین قول و فعل اثبات دیندار

و اطاعت و انقیاد [illegible] دین حنیفا پیغمبری نماید و راه هدایت بر سالکان طریق رستگاری

گشاید ادای سنن زدستهٔ همت حق شناس واجب داند و از مصحف اعتقاد درست

و عزیمت صحیح سوره [illegible] اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ

عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال باشد چشم خداشناسی روشن و

ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک و اوج

و ایران صاحبقران نصرت پناه اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و

آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند

حدیقه دولت بی منتهی شعشعه خورشید جهانگشائی پیرایه پوش عرائس داد بخشی و

ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بهمت فروغ طلعت

[illegible] شاه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب فلک

[illegible] نورما طلبان آسمان هدایت و ولایت اند در همعنی گوی امتیاز و پیشی از سلاطین

سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را بسمع دریافت از مخبر سرایان خاموشی تمثال مخدرات

جمال آیات فرقانی شنوده و براذعان فرمان مبشر انس و جان از حسن افعال مجمل آیات

ان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن

[illegible] طیبان حکم و حکم بر شاخسار الفاظش آوازه انداز [illegible]

همت و امر [illegible] جلوه گاه شاهد همت کرده [illegible] اکلها دائم

[illegible] دائمه با ثمار گوناگون اشجار تماشائیان [illegible]

را قوت دل [illegible] [illegible] [illegible]

111

سوره فاتحه که باسم ام الکتاب [illegible]

ارقم نگار گشته بزلال صاف اعتقادی که از حسیه سار خداشناسی تراوش ... همین طراز این
بوستان خلد عنوان گردیده و حسب الفرمان تصاحبهر بابی از تاریخ فلان نمارزین نهال حرف و نقوش
این بوستان اعتبار اثمار خلل آثار شد امید که باثمار عمر دوام ... اموال ام که میوه پیشرس ...
الهی ست شیرین کلام باشند **در تعریف میرزا معزالدین محمد موسوی**
شهرستانی تجرد نژادان معانی و شرحیلان قوافل آسمانی که ارواح اطلاق ... در روه ...
بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غیابه قلیب ذات عنوان جوان ... کنعان ... و ل مبغر مانید ما
اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار دریا روان شن و روان نظاره و غرف پیشگاه جیب و کنار
شعور و اشعار ذوی الابصار و للبصائر جلوه گری مینمایند همچون خضر الیاس در بحر قلوب ...
لحظه از تردد تگاپوی نمی آسایند پیوسته در حین ظعن اقامت و نزول رحلت در جامه اندامی حرف
و لباس تمامی نفوس هوادج مشک اندود کلمات و حدائق عنبر آمود الفاظ که هم ایشان ...
بال و پرواز و هم مشابه پیمانه نشار باده اعجاز و هم ترجمان بیان و هم مانع تاراج قاطعان طر
و راهها نست ... باشند و این لب قشر نما و این پوشیده و بوسیده مانند از غایت امتزاج مانند ...
فراح که نتیجه آبا و امهات کثیر ست بان پریزادگان بوشیده ... در رنگ گل رعنا با وجود اختلاف
دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزیاغ انها از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نماد
نظر ناظران معانی دگرگون مینمایند و از ینجاست که اقلام رقم نگاران را در اظهار ...
مزاجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار اند ...
ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقانسه نبض مریض با نگشت
طبیب ست چون زبان روات ثقات بصفت دیانت داری موصوف ...
بحفظ الغیب معروف میباشد و نگارندگان اخبار و اشعار که در حقیقت ...
... تجار خرید ار امتاع غذای روح و روان ...
لیلی وشان ... حرکات معنی را مجنون ...
... ساند شریک غالب شعر بافان کار ...
و سیه ... قلان کلام منسباج قماش سخن ...

112

نسیم عطر شمیم مراهین مع وبست ننک عبارت بهشت درین حال گویند از نگارنده چون صاحب الاذخر

بهشت پذیر و در حال همه بخیلند شد ایشان طالب بهشت خصوصا صورتی که تمامل قلائل را آنده و

نقل این جمله را مطالعه کرده مصداق این کلام ضرورت حال اعتبار مغز الکلام است

از دوبانه وطیبانه و شگفت سر بال مکتب این بستان الفاظ و زادگان طبع مستاج

عنایت نسب لطیف سید محمد طاهر سر شریف وحید رسید و بجامه دفت پرداز چهره ها

این دوشیزگان نموده با وجود نهایت دقت برکت ...ی این ها تمام باد به بیدها

و ها دو تلال آن را بپای ها نشیش و تفحص نموده این بوستان به آراسته زنان آمیخته

سیر و سراسر روی صاحبان در رافت بل گوهر بل را رهین منت خود ساخته

و قدر هر یک از عندلیب ارزگان معانی غریب بند سواد رقوم را بواز

شناخته اکنون این خوان آراسته به ارباب ذوق سلیم سبیل

و میزبان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل است والسلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته مرقوم در دیباچه

که نسبت خرقه انتها سلطنت ادهمی رسد و بر جامع مرصع پادشاهان افتخار نماید لباس جامع

اسی مسائل شرعیه تواند بود که دو دستند آل رسول بید بیضای یکدیگر بسوزان

اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد بتقدیم رسانیده

بمعیار محبت و دوستی خود به اهل بیت علیهم السلام ... خالص ظاهر ساخته

یقینکه منسج و نساج را هر یک جائزه اجری جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهد

... شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب

...

... بدائع ...

... صنعت ... رساله

...

منت مشاطه عرایس آراسته بزیور هفت پیرایه التحقیق نیازمند درگاه بی نیاز محمد طاهر حسینی

اگرچه در اخراج این رساله فطرت از صلب قوت مشیمه حکم آراء ولد ولد اولاد وارد لیکن موفق

بتوفیق حضرت احد اعزی معز الدین محمد سکه کلک اندیشه و منقاش گوهرین تیشه در تحسین و تکمیل

عرایس تکمیله این کتاب و تصحیح آن مقام که ساکنان گردک سرای دوایر

صدرنشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی بسیار در آرایش اوراق درختان و تحریر

بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده در ازاله زحمت صاحبان فراش

این بهارستان زحمت بسیاری کشیده بود در پی هر یک از درخت زدگان آهو طبیعت

این مغازه بیابان نهاده و دیده اگرچه آن اثر سعی او در این نسخه اگر مزیت فرع بر اصل

نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله نتواند شد ان شاء الله اثر سعی و رضامندی

این نیازمند مثاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بریاض مزار

قصر مرحوم نوشته شد هنگامه گزاران سخن را مژده باد که

بار دیگر ترکیب این چهار عنصر اقتضای وجود عنصر طبعی نموده و ساقی خمخانه فلک صافی

معانی را در شیشه دل پر حوصله نموده دریای معانی آغاز گوهر افشانی کرده

لسان شعر بمددگاری شیوا بیانی قرین قصه پردازی و داستان سنجی گشت اگر

شیرین شد مژده این خوش کلام اگر در دیر دهان کوه غم از صلب فرهاد و تاج شاهی از

برگیرند روا باشد و اگر سحر دکان شکسته خود بشاباش آن پردازند بجا باشد

ظاهر شد که خامه عنبرین ختامه از گریه حال دوات کذب بیرانی را اسیر شود در ازدو

... استخلاص سیاه در چشم آورد لفظیکه غیر واقع باشد بر زبان ... صنعت

گفته و نوشته مرا صدق محض صواب ... چند ...

... مبالغه مصرعه ... باشد ... حاهای ...

تنگی ... و نعمتهای ...

دیگری ... اگر سمند ...

... در ...

114

115

ازدانش [illegible] ازکیه اداهمی [illegible] سپانی را [illegible] عمل دربر گرفته باشند بن که دریافته اداهای زلم

چندین از این انبساط [illegible] بهره اتعبان ازگل وی خوالند لا نه بند الگلون حسبی که خواهم

البلوقلی [illegible] یاد چو بنا ازکه از کمال معنی پیرائی ملاحظه فرماید ناخن طبع

جدید الفکری که پهلوی اداهای زرک اخارنا یه سخن راسخندان میداند دیگر ما احیه احتیاج گفتن

حق بنانی ایکا [illegible] ران یگانه [illegible] ناق راچون محبوب بدارد و بهر دو را ارتقا و تصاعد

بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی وآله الامجاد

جواب مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان حاکم قندهار نوشته شد

زلال عذب الفت واتحاد و مایه [illegible] دواد اعنی نامه محبت ختامه فلان که از چشمه

یکتادلی و ینبوع دوستی و یکرنگی [illegible] بود مانند سحاب بهار وابر مدرار که در حدیقه

مشحون بریاحین و ازهار بارکان فیض [illegible] ارزانی داشته بیم گرد نشان طریق بیگانگی

وکلفت و بهم نخل طراز ریاحین التیام والفت گردید که به آبیار مراعات قرب جوار که در اصداف

الفاظ آن بحر مصادقت و مراد [illegible] بود بغواصی غور اندیشه وقت ینیه بدست آمد و

پسندید جوهری دریافت گردید بروا [illegible] نان دقائق عالم کون پوشیده نیست که

مراعات قرب جوار بعد از [illegible] عقل ونقل بر ذمت همت کافه امم واصناف بنی آدم

[illegible] و بر حکام وکارکنان ثغور که انمعی از این گروه جبرت بر ذمه تعدی بکافه رعایا و برایا

[illegible] واجب لازم است [illegible] وسته با [illegible] کان این امر خیر انجام سلسله جنبان

ارتباط والتیام میباشند لهذا با یالت پناه فلان که فاتح ابواب آن شده بود

[illegible] بنائی گردیده چون نسیم انمعی از بوستان طور آنوالاجناب [illegible]

[illegible] بنا بر [illegible] ضای طا [illegible] داری [illegible]

[illegible] الفاعل [illegible]

[illegible] این امر [illegible]

در باب ابناسی که فلانی با [illegible] آن [illegible]

[illegible] بعجب فرمود که [illegible]

بروج برتر ... شرف تحصیل اجناس مسطوره ... شناسان ... یگانگی

دست مناسبه ... کریمه ... آن بود که ... سرکار ... متاع دقیقه شناسی ... گردد

مشهور نخواهد بود که تجار ... بهر طرف ... و قطری از اقطار ... گردید

اجناس شایسته ... سعی ... آن جماعت بعضی تفصیلی از مضمون درگاه والا ...

که باین تقریب خدمت ... خود را بر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند و ...

که بعد از اطلاع آن ... تفصیل ... روابط سوالف سلاطین ... مکین

را منظور ... بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا ... گردیده اند یقین

حاصلست که ... فلان مقدمه که در نظر والا ... سلاطین ... ندارد و مخرب

اساس دوستی که معماری چندین پادشاه دقیقه ... حقیقت آگاه تشیید یافته شده

نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام برین امر بغیر از رفع ... اندیشان

چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود ... بیان بود که ... نواب فلان این

... باعث ... آلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد لهذا ...

... شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر استقرار دوستی قدیم ارسال داشته

چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در نمی آید اعلام فرموده بودند که از استرداد

آن ملک بغیر ... طلبی نبوده و چنان نیست که اینحرکت موجب تزلزل ارکان دوستی

قدیم شده باشد و هر یک از نفائس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده شود ...

بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد ... آن طرف بغیر از ...

... یگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع اینمراتب ... اجناس

مفصله ... ظاهر ... نمود چون ... حاشیه

... مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی ... احسان ...

... حرکت آن طرف ... آلوده ...

... بتقریب جواب نامه ...

... مودت ... گردند [illegible]

از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه یگانگی بهار دوستی [illegible] بهار افروز بوستان صدق و صفا

باد [illegible] ممدهٔ اتحاد گلدستهٔ ریاض محبت [illegible] ادلی [illegible] و وداد اعنی نامهٔ صداقت

ختامهٔ مودت عنوان مکتوب دوستی آثار خلت نشان فلان در ساعتی خیر و روزی

مسرت افزا ورود بزم افروز مجلس انس و محافل طراز خوشدلی [illegible] گشته بر دیدهٔ

دوستی و خلت و باغ ایام [illegible] عطر [illegible] یگانگی مشام الفت و یکجهتی [illegible]

گردانیده و از مژده فرحت [illegible] بی اندازه حاصل گشت الحق در نشاء امکان

سرای بی بقای [illegible] [illegible] گذشتگان و زبان زد آیندگان گرانده بود همین

شیوهٔ ستودهٔ مؤالفت و التیام است که تهمیم [illegible] نامی نیکنامی و شیرازهٔ کتاب

خوشدلی و شادکامیست [illegible] دور نمای عاقبت بینی شاهدان دقایق [illegible]

در بزم حضور مشاهده نموده اند در هنگام [illegible] و حصول این کام اهتمام سفیر [illegible] یقین

حاصلست که آن سرحلقهٔ [illegible] بافت که در شیوهٔ وارستگی از همگنان [illegible] در مراسم

پیش بینی از سالکان این [illegible] در پیش اند [illegible] رای رزین در ترصیص تشیید این

بنای استوار خواهند کوشید چون دوستی [illegible] از ارسال تحف و هدایا بدوستان آمد و شد

رسولان فیمابین ایشان در حقیقت بمنزلهٔ تار و پود لباس مودت و یگانگی و شاهد دوستی

[illegible] این پیرایه خوشنماست لهذا العبض [illegible] از اجناس این دیار که تیار بود مهیا

گشت [illegible]

از جانب قورچی باشی بیگلربیگی [illegible] نوشته شده

[illegible] علم خوانده [illegible] نوشته شد [illegible] بوسته ریاض دولت و اقبال [illegible]

[illegible] ولی [illegible] از [illegible] سحاب عنایت [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] ازله ده از اثمار [illegible]

[illegible] رسول [illegible] متکاثره [illegible]

[illegible] الرسل [illegible] الاول [illegible]

[illegible] افراد [illegible]

117

بادشاهان سعادت قرین بسبب لازم و فرض و تحتم است که در ضمن رعایت امنیت اطاعت خالق انس و جان
و فرمان پذیری پادشاه دوران بتوقع آمده باشند و چون بنابر مراعات رفاه حال عباد و امنیت
و آسایش بلاد بساط دوستی و التیام مصالحه فیمابین این دو شاه ذیجاه طرفین و سلاطین جانبین
گسترده و افراشته و سرشتهٔ تقاص و خلاف نگل حکمت آمیخته است لهذا از جملهٔ فروع
این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از بیم نقض آیین ولا و بازخواست بندگان
اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد نگردیده اگر خلاف ادا
از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق اند بظهور رسیده نادیده و
ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرأت آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از پیشتر
سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را بمضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها
در معرض بازخواست نشأ اولی و اخری در آورده اند تا آنکه درین اوقات جمعی از طایفه
[illegible] از زمینداران اکراد و سررشتهٔ فتنه و فساد بست مکرر [illegible] راه تجار و مترددین [illegible] ایران آمده
مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده چندی را نیز به تیغ بی پروایی
مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و استرداد مال از ایادی آن کوته اندیشان بدان [illegible] اقبال
بیزوال [illegible] از اختلال [illegible] وجوه مقدور [illegible] تصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول
بر نقض عهد و پیمان گردد و بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده [illegible]
دران باب بحکام جلیل القدر سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند
حکام و ان [illegible] بازخواست آن [illegible] راه از رهزنان [illegible] قلع و قمع نمایند تا امروز
بعد [illegible] اقبال عرض نموده [illegible] خواهم [illegible] حسب [illegible] در مقام
[illegible] او در نیامده اند و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی
[illegible] باب قسم [illegible] نموده جمعی کثیر از عباد الله [illegible]
[illegible] متعلقه این حدود را در معرض [illegible]
[illegible] روز بروز بیشتر از بیشتر مواد [illegible]
[illegible] میگردد شاید که [illegible] جلیل القدر آن [illegible] در هر سال

118

بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت تنبیه و تادیب آن ناخود شناس
قیام مینمایند و چون امر خزینه رفته رفته فتح مغابد کلید میگردد و این معنی نیز باعث محال
سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف
ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب آنجناب
دفع و رفع او خواهند نمود داشته کس تعیین نمایند که باین امر قیام نموده زیاده از این او
که در گلزار همیشه بهار صلاح این قسم خار آزاری ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال
و موانع سپاه کینه خواه آن طرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع
در معرض ابلاغ در آمده یقین حاصلست که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این
خیرخواه باسهل وجوه آن بداختر را با تبعه و لاحقه آواره دیار عدم سازد غرض که من بعد
فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع
خواهد گردید

کتابیکه از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شد

مرات چهره نمای بشتی لعبتان دوستی
و محبت و گلزار همیشه بهار ازهار اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدر خان ارسال
داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فریدون خاتم سلیمان
ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف اقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی
من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی
داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان
که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت است نهضت مینمود رسید و از نسیم
یکتا دلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت
که از جد و طبوع خیر مآل تا به دولت ابد فروغ این طبقه علیه و طبقه جهان آرای
السلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بوده
نگاشته خامه مطلب نگار شده و بجد الحق در عالم اشباح که اعضای آن
دوستی دست در گردن آمیزش هم دارند چه نسبت و نظیر صداقت و الفت

۱۱۹

تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر فاهیت اساس رصد نکند آن

حوادث دوران و لطمه نیرنگی اوضاع نشار امکان آمیز نهمت و ازینجاست که رموز خوانان

لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و هر جمعی از بندگان دولتخواه طرفین که بصفت

خیراندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار بعرض مطالب یافته باشند

لازم است که بمجلی مرئیات آینه خاطر این طبقه علیه را از غبار کلفت صفی سازند و شرحی که از بابت

جنود اوزبک که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراءالنهر پای از دامن احتیاط کشیده و مرتکب

تاخت خراسان نمیگردند صورت یافته بود و کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیصال

اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهر است در آن باب بتصدیع نداد لکن

وارسیده آگاهی را اولی میداند اما آنچه در باب مغتنم دانستن شیوه الیتام شده بود بر ارباب انصاف

بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف بمناصب

مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده اند چون

پادشاهان الاتبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق همت ...

اولی ترین استفاضه انوار جهانگشایی بوده اند ملت در آن مقام که خورشید چهره افروزد

بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست شرحی که در باب فرستادن ... علیه دانخان نگارش

یافته بود بران حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن

حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت نیست و با وجود سنوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت

یزدان مسند نشین ارایک جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز ...

آن ماتم است ... نواب همایون اشرف اقدس اعلی بر اورنگ علیه پادشاهی ...

که وقوع هر نوع بیگانگی ... آشنائی و آشنایان ...

... تقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آیین را که ... اظهار ... تواند بود و پیوسته

فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات ... سازند نامه که ...

سلاطین کامگار نوشته شده مرآت صفای ... محبت ...

والفت بگلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان ... از خس و خار کلفت ...

اعنی نگمه مولات رقم فلان که در نیولا چراغ افروز محفل ائتلاف والتیام و بزم آرای محلی ارتباط
و انتظام شده بود از نسائم آن نوبهار یکتا دلی ازهار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق
بکالمه غایبانه در ترنم و ازانداحق در عالم عنصری و نشار ببولی باریک بینان دقیقه شناس بهتر ازدو
محبت آثر امری نشان نداده اند چه چیز شریفتر از آن بمعنی تواند بود که بهار عیش خیر و کبیر دختران محبت
اند و برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس ست خوشا کسیکه بمددگاری تائید الهی استحکام
این بنای رفیع البنیان کوشش نماید بطراوت رقم که رنگ طراز ازهار گلستان صداقت و موالات
ست درچمن همیشه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطلب خربزه کار فرما
فرستاده بود به نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه ثمری نداشته بران دقیقه شناس
که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در انسال بنابر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیمابین
پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و تیسیر آن در مذاقها تلخ و ناگوار بود و
بدون عرض اقدام این مر از حوصله جرات این بندگان و شوار و مقدمه مزبور از دایره
قابلیت عرض بیرون میبود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده والا ظاهر است که این مقدمه
قابل آن نبود که تلخی مضائقه ذائقه اهلیت را بمرارت آمود گرداند و در باب مدد رفت قوافل
که در حقیقت متبلع بدی و دست ایشان و صفا جمیله پادشاهان و والا اقتدار شده در ایامیکه منهل
عذب دوستی قدیم بتازگی بسبب شورش مفسدان نا صاف و غبار آلود شده بود و نه درین ایام
من البدو بسدباب صدد رو و ورود و امین ممنوعت شده و نخواهد بود و نه حکیه در باب صداقت و محبت والتیام
و ائتلاف این طبقه علیه این دودمان ولایت نشان که قبله آمال و کعبه اقبال جهانیان تحریر یافته بود بر
مراتب آگاهی منضم شد که بمقتضای بالَّذی تتم الحسنات و از نتایج دوستی این سلسله علیه
که فیض آن مانند سحاب نیسان بیابان سبب گلشن اقبال این دولت قویمة القوائم اهتزاز یافته و از آثار مودت
این دودمان والا دودمان در فقه اقبال نشان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته مسرور گردید این
قصر بنای ثابت الارکان که حوادث روزگار در بنیاد تزلزل آن مشهور گردیده
حیرت در دلها مانده مهذب فساد منازل اساس حق شناسی که والد... کدورت النوع
او بود دوازده هزار روپیه رسوم دانسته ... داخل ... نموده ...

از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی واقف رموزات سفیدی و سیاهی
اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی بآن مرتبه که منظور انظار جهانبانی است رسیده و حق نعمتهای
چندین ساله را نسیاً منسیاً انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه
حق چند ساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و اینقسم
شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه
آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی
بخاطر مبارک می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی
علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را بعنوانیکه میدانند
رخصت انصراف ارزانی نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای
این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرایش روزگار و بازگشتن شاهزادهای والاتبار
جنود جغتائی در معرض ابلاغ درآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت
مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار
این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت
سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی
به نیروی سر پنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت
و بندگی کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و علی بصوب عالم بقا فرزنده سریر و گاه
مظهر الطاف بی پایان حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی
بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی
آنجناب مطهر از آلائش نشأت عنصری روان بخش قالب افسرده صاحبکلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی
نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه
نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد [illegible] گردیده اند و اخلاص [illegible]

122

و سربازی و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و بسالت از شجعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقه علیه از مقوله آفتابی و نور است که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض رابطه اخلاص و پیری و مریدی و اعتقاد جبلی آثار نمایند و حقیقت جهات و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم ممکن نیست بهتر آنست که بسا این نسیم تغافل نموده از این مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنة که اعلیحضرت ظل الهی مرشد کامل آگاهی باج ستان شاهان و والا اقتدار کامبخش فدویان جانسپار سایه حضرت ملک منان آفتاب فروزنده عظمت و شان خلف صدق ائمه اطهار منظور انظار الطاف بی پایان حضرت کردگار در سن و از ده سالگی باقتضای جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر خرد خرده دانان بوده اند و بطبع نقص مهام انام منظور برای رزین آن برگزیده انفس و آفاق است از بدو جلوس او رنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر در آمده همگی را آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از حضور حضرت عظیم جانسپاری در رکاب نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان فردوس مکان محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جان نثار در راه برگزیده حضرت نمایند که از عهده عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد و وفا بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه پادشاه والا جاه روم بسامعه فرو رشد خواهد بود که امنیعی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش و نهایت اقتدار و کمال استقلال بکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که با وجه احسان نمایند که امری که منافی امور مصالحه و مبانی آن باشد وقوع نیابد و در طی آن مراتب منیع ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد بنابر آن نیز که جان نثار بندگان هم ای نام نامیش الیچی پادشاه والا جاه مزبور بر حسب اشاره اقدس ارزانی و الیچی کاردان تعیین نموده باتفاق فرستاده او بهیچ رهگذر امری که وفق رضای ایشان نباشد اصلا واقع نیست نهال آمال جهانیان از فروغ خورشید با شکوه اقبال در نشو و نماست و ابواب مکاتبات که در حقیقت از مقوله مکالمات است مفتوح است بار جامع مهام مشتاقان ممنون سازند که نیرو و اقبال زوال صورت انجام خواهد یافت

کتابتیکه یکی از آشنایان خود نوشته اند

چون سلام و دعا ... و تجدید سن عهد قدیم تا ثیر دعای یوسف در حق زلیخا ...

ذات شریف یعنی نامهٔ مودت ختامه که بطرز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب بنظر رستگان مشتاق
که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در آمد الحمد والمنة که نور حدیقه دار السلام آشنائی
بمعماری صحت ذات ستوده صفات آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقه دیده اصحاب
تفتیش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور است امید که همواره از آسیب
عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمان بوجه خیر گذران است
و در بر روی تردد ذات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز منشیر غیبی مهیا باشد و از برای دل
بهانه جو از هیچ دست آویز تسلی میسر باشد بخاطر حیران میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن
طبیعت استخراج نموده به محک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود
انچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و
بر پیچیدگان طبع و علاج مخلصان از هین منت خواهند ساخت **مکتوبیکه به حاجی علیخان**
زنگنه سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان صادق الولا آنکه نگنجیدن ۱۲۴
لا انتها در تضییق عقد احصا چون برهان سلّم مسلم دانشمند انست و از ینجاست که خامهٔ قاصر بیان
در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان
که از مقوله گنجیدن دریا در جوی و پیمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه
از وسع اطاق نطق خارج باشد نائب مناب طی اللسان میباشد چه انچه در ظروف ارشد زبان نگنجد
عجز سخن طراز زبان بزبانی ادای آن مینماید لهذا عطف عنان از ان وادی بی پایان نموده
بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی ست منقش و منطبع خواهد بود
که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش لطلان باران بی پایان خود بزبان شکر احسان
و ادای شکر سرو افشان ابر نیسان گشودن است و درین صورت پوشیده نخواهد بود و مهبط
ذات عادی لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت حاصل بوده باشد چه مایه رنج
این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریای عرق خجلت را اگر فراغی از دست و پا زدن
حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات و بدوام دولت قویمه اهتمام
ازین بحر بحی بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری ...

قدردانی مخلص وزیری بوجود سامی گرامی خرمی آراسته بود و همواره محسود ابابل و اعیان باشند
در طی نوازشنامه سامی الطافی که بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال ورقم غبار آن کلال بر سحاب
سحاب لطف لایزال شده بود و شرب این سم بعلاوه اگر آن تریاق قرین بود حال برگزیدگان فاعی
نوایب دشواری نمود گواهی الحقیقت منزل الخاطر کیما که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت عدلین
ست دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش بکافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت
از دکان نبر ونقی که در گرد کسادی گم شده باشد ثانی شین خارق عادت است مورد این احسان
حسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم نشمارد و بچه زبان از عهده
شکر مژده صحت ذات کامل الصفات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهر
ست که این زاویه نشین کنج انزوا از آن آمد و شد منسوبان آن نعالیشان فی الامکان بدرگاه معلی اطلاع
حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر
شکسته را مژده سلامتی و تندرستی آن مرکز دایره نکوئی و ملکی صفاتی بجای مومیائی انسب است
توقع دارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است بعفو مقرون باشد
رسیدن مژده خیر خبر این کسر تعمیر نموده باشند سایه آفتاب پایه تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود
ابدی التطلیل باد

کتابیکه بوزیر خراسان نوشته اند

بارعین کار زیر منظم
و وکه تنقیه شفی باد و بور آمد و شد روان و زلال منبوع بالاغت که از عین خامه و دوات
آن منتخب دوستان در فوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان
گردانید چون شمیم سر برین سفی که بعد از سنین موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی گرد و نهال
انتعاش در اهتزاز آمد اگر چه خشک سالی دماغ دران پایه است که بر بریزش رگ ابر حامیه باران
طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن باز بغیر روغن بنفشه رحمیه مسکینه الفواد دوستان دوای نمیتوانند
داشت توافل روایح آن گلدسته ولا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد

مکتوبیکه بعالیجاه حاجی علی خان زنگنه سردار آذربایجان نوشته شده

پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب در این
مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد نامه معطر از همنشینان

رسوم لطف و احسان که در ذریعهٔ پیش نگار عرائس معانی است خانهٔ چشم و خلوتکدهٔ دل را چون حجلهٔ آراسته لبریز عیش و نشاط و خرمی دلی را انبساط نموده جواهر سر ما بش قوت بینائی افزود و کما قال فی قمیص یوسف فی اجفان یعقوب چون محصل این لطف بیرون از مقیاس تمنای مانند یک انفاس که در منزل قلوب چون عرش مقارن و مخول میباشد حاج

استعجال روان نموده چه مجال آنکه بقدر حواهش خاطر شکر نعمت بغایت تواند نمود و نیافت امید پیوسته سر فوبان گنج احزان را از نسیم التفات چشم روشن نماید ایام حشمت و عظمت و جلالت و ابهت و شوکت و دولت خدام با دکتابت بنواب نوزیر شرافت نوشته شده فرزندا اعزا اغنی القابا حامل رقیمهٔ الاخلاص جلالت خیر آثار فرزند دلبند دامن را از آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب بشرف سعادت فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مرحمات تسمیه صفات حمیده که دارند علت نامهٔ عاتبی که شیمهٔ قدردانی خدام عالی باشد میتواند بود چون سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه عنایات متبوع شده بهمین چند کلمه اکتفا نموده سلامت بوده کامیاب باشند کتابتیکه بشاه وردیخان بیگلربیگی

گردستان نوشته اند پیوسته منطاق آفتاب اشراق و کرامت خورشید ائتلاق مانند نجم دری و ستارهٔ سحری هادی گم گشتگان وادی ظلمات تحیر باد و برای آفتاب ضیاء کاشف غمائم استار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن لؤلؤ لالا و لمعان الغرر است پوشیده نماند که مسمی خلیل الرحمان یعنی منهل ایقان و زمزم عرفان افادت و فضیلت پناه ظهیر مولانا ابراهیما کازرانی طاب ثراه القصود عرب اعظم کربلا است که قصد طواف رکن یمانی کعبهٔ یا جبهه عیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن شریفه مقدسه احرام زیارت حرم عزت بسته بفحوای واتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاص که بآنجناب مقدس القاب دارد و این سبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس نزدیک در ابتر مانند دل ارباب جلال از دود و سواس نقصان و زوال رفته میباشد روانه گردید چون افادت پناه مشار الیه خلوتکدهٔ خاطر را که از تابش آفتاب حوادث ایام تشکیک افروخته داد بفحوای یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن گلشن مشحون با نوار واز ... زیده و بو معرفتی از این گلهای آتشی به شناسی رسیده گاهی بنابر اقتباس بعضی از اشراقات این وادی به بنده خلته الیشان سعادت نشنت بگمان نیکیه رقیمهٔ مشتمل الطها الاخلاص مخلص بخدمت ملازمان سامی و نامی در صفای منهل مشرب و وسعت مشرب آورده باب ایجاد خلی متعوانه بود خواهش آن نمود که باین رقیمه ذریعهٔ الاخلاص متصدیع ملازمان سامی گرامی شود ایجا با المسئله خود را در زمرهٔ بازیافتگان صفحهٔ بازخمیر

۱۲۶

مهر تنویر مسالک ... است تلقینکه ملازمانرا با مدد و الطافی که لازم باشد مأمور خواهند فرمود ... آفتاب پاینده باد

کتابتیکه بعالیجاه حاجی علیخان میر آذربایجان نوشته‌اند

تا نساج ازل در کارگاه امکان منسوج زربفت فروغ مهر تابان ... دیبه کلباف ظلام لیالی و اطلس قماش شب ... بر دوش لیل
نهار را باندازه قامت هر یک از ساکنان بعضی شبستان باتمام سربلند دست دولت و بازوی شوکت
و پای آمد کار همت مشغول تحصیل آمال و عین عنایت ... پاسبان حال و مال خداوند الاعلام
منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان ... قالب افسرده آمال ... نضارت ... دکان ... هال
فضل و افضال طراز ... ارتقا نامه مجد و اعتلا در سماوی ... گستری در ... شیرینی و بر
سرلوح دیوان ... فال مراد ... گرفتار ... طلوع ... حوادث دوران ... بیان
بلوح عرض میگارد که چه گونه این غواص بحر تعجب در بادیه بیابان تفکر ... در بیداری بی انتهای
و غبار حیرت ... که آیا بچه جهت چشمه غرائب اطوار و عجائب آثار که مظهر خرق عادت در سوالف زمان
در جوش و دریای اعجوبه کاری ... کل یوم هو فی شان در خروش بود و اکنون خشک شده و غبار ...
آن سرزمین ... در ... نه ... چهره ... ستاره ... نمایان ... شاید ...
... حسن ... شگفتن ... روشنی ساکنان ... بیت الاحزان می آید که ...
... اعجاز نگار که چون ... نسیم گل ... مبارک بر دماغ آگاهی رسید و صبح ...
... خیال ... اندیش ... قاصد ... قبول ...
انتباه گشته ... رسانیدن ... کیفیت ... داد ...
از انوار ... چون صحن چمن گلشن ... ساحت دل چون مطلع مهر ... شان و ... انتعاش ...
... چون ... اهل ... صورت حیات یوسف چون ...
... هلال عید جسم مرده ... خبر ... واقعات بحمدالله معلوم شد ...
... اسکندر ... خالق ... دکان ... هوش
... کامی ... بود که ... زبان زهره ... آن ...
... عبارت ... گردن ... الفاظ و معانی آراید ... بیچارگی ... تجارت
... گوهری تحصیل جواهر لآلی شناسی ... سوداگران پیشه

که مسافران بحر و بر خشک و تر اند لطلب معانی خوش قماش که غنائسته ارمغان محفل خلد شامل باشد بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم قماشیکه در مخزن بیان و رسته بازار زبان و پس کوچه و چار بازار خط پشت لب ابرو و لب با خط نا گوش و در زیر و روی دست فروشان ساعد گلپوش بهم رسد بنقد رایج وقت خریده و تیر از وی نظر سنجیده بحضور آرند که شاید تار و پود قماش تحیت محبت تواند بود بعد از تک و دو گفت و شنید چهره شاهد مقصود را گلرنگ شرمساری دید و از سنجیدن این حرزه با آن گوهرهای گرانبها خجالت کشید اکنون چگوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده و گفته برجای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد

کتابتیکه به میرزا سعید الدین وزیر خراسان نوشته شده

عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش یعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنائی دیده انسان جز در پرده سواد الشیمن ممیدانند بقها دست ملکم گرده راهی بی اسرقت مجنون طبعان گوشه بادیه اعتزال و کناره گیران قیفای انزوا نمیبردند تا آنکه درین ایام سعادت انجام بحسن الفای عهد آراسته بر نهضت شیرین حرکاتی انشسته روی برگ گل سوری از افق اغصان دقیقه یابی و رضاجوی چشمک زنان دلبری رسیدند و تحفه فوائح روائح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در نوافح الکلام مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند بغایبانه برچیدند و بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت متواتره متوالی و سایه دوام زندگی ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار رای سپاه تعالی باد

کتابتیکه بعالیجاه سردار آذربایجان نوشته شده

کمالات لا متناهی فر و زدین بر مردمکان بوستان دانش و اردی بهشت نرگستان بینش مهر عجز و سکوت بر لب ثنا گستری و محمدت نگالی زده مبتلا شیان اظهار شوق مائی البال را سیلی حور موجه حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تحته پاره نشینان دریا نمد را مجد دانغروق لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان بحواله العجز از ادای آنکه ثانی اثنین ملل البیان نست نموده مدعا دات مرضیه المسجیات اکتفا مینماید امید که کامروای لشاشین فلتر اقتیا و ازین نباشند

تمت